خراسان

مجلهٔ مطالعات زبان و ادبیات

۴۰

شمارهٔ دوم وسوم ـ سال هشتم

جوزا ـ قوس ۱۳۶۷

دراین شماره :

ـ فرزانه یی نا شناخته
ـ «لیلی ومجنون» ها از نگاه داستا نسرایی
ـ بحثی دربارهٔ رسالت ادبیات
ـ آثار جمعی وزبانهای دری وعربی
ـ ابیات دری طریق الارشاد
ـ ارتباط شهریارنامه ، برزو نامه و شا هنامه
ـ یوسف و زلیخای حبیبی
ـ آفرینشهای دری فیض محمد موسهی
ـ شاعر عشق و شرد

اکادمی علوم ج.ا، مرکززبان و ادبیات

انستیتوت زبان وادب دری

فهرست مطالب

نویسنده	مضمون	صفحه
واصف باختری	سیف‌الدین فرغانی ...	۱
کاندید اکادیمسین دکتور اسد الله‌حبیب	«لیلی ومجنون» ها ازنگاه ...	۱۳
کاندید اکادیمسین‌پوهاند محمدرحیم‌الهام	بحثی دربارهٔ رسالت‌ادبیات	۲۳
تیشه بای ضیایف	آثارجامی درمورد زبانهای...	۳۳
گزارنده : ح، یارقین حسین فرهند	ابیات دری مندرج در ...	٤٥
دکتور ، ت .. نعمتزاده و دکتورع . وفایی	«شهریارنامه» وارتباطآن...	٥٥
محمد سرور پاکفر	حبیب الله حبیبی و ...	٦٨
زلمی هیواد مل	فیض محمد مو سهی و ...	۸۰
پروین سینا	مظهر جان جانان ...	۹۲

ACKU

PROPERTY OF ACKU S 219

خراسان

مجلهٔ سه ماهه
مطالعات زبان و ادبیات

شماره دوم ـ سال هشتم　　جوزا ـ قوس ۱۳۶۷

واصف باختری

سیف الدین فرغانی فرزانه یی ناشناخته

... سپینوزا در تهیدستی وگمنامی مردولی اکنون کدام یك ازجهانداران میتواندباواویارای رابری داشته باشد ؟
ریلکه

ـ ۱ ـ

سخن برسر شاعریست که باهمه چیره دستی وقریحت والای خویش درکار سخنسرایی ازنام وآوازه یی که درخورد آنست ، بی بهره مانده است .

نفرت اوازمدیحه سرایی وبیدادگری ونیزگرایش وی به گوشه نشینی را میتوان ازانگیزه های این گمنامی پنداشت، گذشته از این که درروزگار زیست او ، که اززادبوم خود به دورافتاده ودرآسیای صغیر میزیست ، این سر زمین در زیر سم ستوران ایلخانان به دشواری نفس میکشید

وشاعر بینوا درشهرکی حقیر ، کـه‌جوفرهنگی آن سخت تنکمایه بود ، میزیست ، چنانکه خود گفته است :

آقسرا شهر وخانه دار هوان بود
مسکن‌من ملك‌روم ، مرکـزمحنت

این شاعروارسته که‌لب به‌دریوزه‌گری وار جوزه خوانـــی نگشود ، سرانجام دریکی ازخانقاههای شهـرآقسرای بـاتهیدستی وفقر چشم از جهان پوشید . (۱)

از این شاعر،ازاین صوفی‌وازاین پاکباز وارستهٔ پاك‌آیین ، یـکـی از نساخان روز گار او ، به‌نام محمدبن‌علی آقسرایی، چنین یادکرده است:

«... امـــام العالم الزاهدالمتقی ،سید المشایـــخ والمحققین مـولینا سیف‌الملة والحق والدین بوالمحامدمحمد الفرغانی نورالله روح‌العزیز.» (۲)

زادگاه اوفرغانه است وخود نیزدرچندین جا خویشتن را فـرغانـی وسیف فرغانی نامیده است. زادروزاو، همانند زادروز بسا از شاعـر ن بزرگ‌ما ، تاکنون به‌درستی روشن‌نیست. در چکامه یی اشاره‌هایی به ناآشکار بودن زادروز خـویش داردوازجای جای‌این چکامه‌این که‌زنده‌گی را برچه‌رو ل سپری میکرده اســت‌روشن میشود .

چنین‌است بیتی‌چند ازاین‌چکامه :

درعجبم تاخود آن زمان چه زمان‌بود ؟
کامدن‌من بـه سوی ملك جهان بـود
بهر عمارت سعود را چه خـــلل‌شد ؟
بهر خرابی نحوس‌را چه قران بـود ؟
بـر سر خاکـی کـه پایـگاه من‌وتوست
خـون‌عزیزان بـه سان آب روان بـود
قوت شبانه نیافـت هـرکه‌کتب‌خواند
ملك‌سلاطین بخورد هـر که عوان بود
دل زجهان سیر گشته چون وزغ‌از آب
خون‌جگر خورد هـر کرا غـم‌نان‌بـود

همچو مرض عمر رنج خلق‌والیکن
مرگ‌زراحت به خلق مژده رسان بود
زر ودرم چون مگس ملازم هرخس
در وگهرچون جرس حلی خران بود
هفت صد وسه سال بر گذشته‌زهجرت
روزنگفتیم واین ، مه‌رمضان بود (۳)

ازخوانش سراپای این چکامه، که‌گویی بااشك وخون نگاشته شده است ، خوانندهٔ آگاه میتواند ژرفای‌فاجعه یی‌را که سیف وهمانندانش قربانی آن بودند دریابد .

از این چکامه برمی‌آید که سیف‌الدین فرغانی تاچند سالی ازآغازین سالهای سدهٔ هشتم زنده بوده است‌وشاید درروزگار دگر گونیهای زاده ازایلغار مغلها، درنیمهٔ اول سدهٔ‌هفتم‌چشم‌به جهان گشوده باشد . (٤)

بنابر پژوهشهایی که صورت‌گرفته است ، سیف فرغانی در یکی ازچکامه های خود اشاره‌یی به‌واقعهٔ«عین جالوت» (٥) دارد ودراین باب چنین گوید :

اگر ولایت معنای بنده تا اکنون
نبودآمن از تر کتاز لشکر نفس
به عون لطف تو منصور بازخواهدگشت
ملك‌مظفر عقل از جهاد کافر نفس

این واقعه به‌سال ٦٥٨ هـ . روی‌داده است ودراین نبرد بود که‌ملك سیف‌الدین قدوز ، یکی ازممالیك‌ایوبیان مصر ، سپاه مغلان را به سختی درهم شکست . اگر چنین‌بپنداریم که سیف بیتهای بالا را درروز گاری نزدیك به‌این فتح ملك‌مظفر سروده باشد ، در آن آوان سخنوری والا جایگاه بوده است‌وروز گار جوانی راپشت‌سرگذارده وبدین گونه روشن میشود که وی‌درمیانگین نیمهٔ نخستین سدهٔ هفتم زاده شده است . (٦)

گذشته ازاینها سیف سخت هواخواه وشیفتهٔ شیخ‌شیرازبوده ، اورا

ستوده وباآن تناوردرخت شعرپیونددداشته ونامه‌هایی بدومینوشته است وازاین روپیش ازخاموشی سعدی که‌به‌سال ٦٩٠ هـ . رخ‌داده شاعـــری توانا بوده است . (٧)

سیف دربخشی ازدیوان خویش،که‌خود برای نخستین بار آن‌را گرد آورده ، چنین نوشته است :

«... این غزل را بـه‌دستور کبیرشهید شمس الدین صاحبدیوان وبه کمال الدین اسماعیل نسبت میکنندوماادری ایهما قال‌رحمهم الله تعالی وانا اقول :

درین تفکرم ای جان که گرفراق‌افتد
مرا وصال تو دیگرکـی اتفاق افتد . »

چون شمس‌الدین صاحبدیو ن بـه‌سال ٦٨٣ هـ . کشته شده ، بنابـر این سیف فرغانی پس ازاین تاریـخ‌نیز زنده بوده است .

ازهمه روشن تر درچکامه یی که‌پیشتر چند بیت آن را برنبشتیم ، گفته است :

هفت صد وسه سال بـرگـذشته‌زهجرت
روزنگفتیم والیل مـه رمضان بـــود

ازاین بیت آشکار میشود که‌سیف‌تارمضان سال ٧٠٣ هـ . نیزمیزیسته است . (٨) درمیان نسخه های خطی‌دیوان سیف فرغانی درنسخه‌یی کـه به‌دست محمد بن‌علی کاتب آقسرایی‌نگاشته شده وتاریخ انجام آن چنین است : «به‌تاریـخ یوم الاحد الثالث‌من شهر رجب المرجب سنه‌تسـع واربعین وسبعمائة الهجریه» ازسیف‌درشمار مرده گـــان نام برده شده است . بنابر این میتوان گفت کـه‌چراغ تابناك زنده‌گی ایـن بزرگمرد میان سالهای ٧٠٥ و ٧٤٩ هـ . بـــه‌خاموشی گراییده است .

سیف فرغانی عمری بالنسبه‌درازداشته است . چنانکه گوید :

مکن جـوانی ازیـن بیش سیف‌فرغانی
که پیری‌آمد و عمرت به حدستین رفت (٩)

- ۲ -

سرتاپای دیوان ارزشمند سیف‌فرغانی بیانگر آنست که او برای دست یافتن به‌آن گوهر والایی که‌مردان راه‌جستجو گر پیگیروخسته‌گی ناپذیر آنند رنج کشیده وحتی‌چنانکه پیشتر ازاین گفتیم یکی از نساخان دیوانش اورا «سیدالمشایخ‌والمحققین» نامیده است، ولی‌تاکنون به‌درستی روشن نیست که دراین‌راه‌به‌کی یابه کدام گروه گراییده و رهنمونش کی بوده است .

اودرجایی ازدیوان خویش به‌ستایش پیری پارسا میپردازد، ولی نمیدانیم که این پیرپارسا کیست .درچند جای نیز ازمرگ بزرگانی که همروز گارش بوده اند مینا لدومیموید ومرگ خودرا نیز پیش‌بینی میکند. چند بیت زیرین ازاین‌دست‌شعر های اوست :

اعیان شهر کون و مکان عاشقان‌او
رفتندجمله و ز همه آثار باز ماند
مخصوص بود هریك از ایشان به‌خدمتی
من‌شاعری‌بدم ز من اشعار باز ماند
من‌بنده نیز در پی ایشان همی‌رود
روزی‌دو بهر گفتن اسرار باز ماند
دربزم عشق او دل من چنگ شوق‌زد
این زیروبم زآن همه اوتار باز ماند (۱۰)

- ۳ -

درسده های هفتم وهشتم هجری‌وضع دانشهای عقلی و بینشها ی خردگرایانه یکسان نبوده است. اگرازسویی دردهه‌هایی ازاین دو سده نادره مردانی که بیشتر ینه‌ازدبستا نهای فکری پیشین زادو رهتوشه معنوی میاند وختند ، این‌چرغ را روشن نگه داشتند ، در کلیت دراین‌دوسده شمار دانشمندان‌بزرگ خرد گرای کاهش پذ یر فت وازآنان‌جزعده‌یی انگشت‌شمار برجانماند . درهمین آوان بود که گروهی ازخانقاهیان وپیروان آنان باخردگرایی به‌ستیزه برخاستند واز«خلع بدن» سخن به‌میان آوردند . (۱۱)

سیف فرغانی نیز ازشمار کسانی‌بود که میپنداشتند بانردبان خرد نمیتوان برتارم حقیقت فرا شد ،چنانکه گوید :

ای بلبل بوستان معقول طوطی شکر فشان معقول
ای بر سر تو لگام حکمت وی در کف تو عنان معقول
مشاطهٔ منطق تو کرده آرایش دختر ان معقو ل
وی ازپی طعن دین نشا نده بر رمح جدل سنا ن معقو ل
پنداشه ای که از حقیقت مغز یست در استخو ا ن معقو ل
رو چهرهٔ نازک شر یعت مخراش به نا خنان معقو ل
بر سفرهٔ حکمت آزمود نه بس بی نمکست نان معقو ل
سر بر نکنی به عالم قدس از پایهٔ نرد بان معقو ل
هرگز نبود حرارت عشق درطبع فسرده گان معقول (۱۲)

در آخرین سا لهای همین روزگارانست که‌ابن خلدون‌نیز برفلسفه وفلسفه گرایان تاخته، آنان‌راگروهی‌گمراه انگاشته و اختر شناسی را ناخجسته پنداشته است . (۱۳)

ـ ٤ ـ

ازمیراث ادبی سیف فرغانی تنها درحدود دوازده هزار بیت به دست رسیده است . (۱٤)

چکامه های سیف فرغانی که والاترین بخش دیوان اوبه‌شمار می‌آیند، بیشتر ینه درستایش پیامبر بزرگ‌اسلام ویاران اوویا درزمینهٔ پند و اندرز ونکوهش ستم و ستمگران‌واندوزنده گان سیم وزر سروده شده اند . اوتوانگری یافرما نروایی‌رانستوده است. اگردریکی‌دوچکامهٔ اوستایشهایی بس فشرده از غازان‌خان به‌چشم میخورد ، دراین شعرها نیز شاعر به‌آیین مدیحه سرایان به‌گزافه گویی‌نپرداخته، بل‌به‌آشفته‌گی وبی‌سرو سامانی جامعه اشاره کرده‌ازفقر وتهیدستی مردم‌نالیده وایلخان را اندرز داده است که گریبان فرودستان را ازچنگ خونین بیدادگران برهاند .

کاری به‌این نداریم که‌این آرمان‌شاعر بینوا تاکدام اندازه برنبیان واقعیتگرایی استوار است .

پاره‌یی ازچکامه ها وچامه هـای‌سیف به‌پیروی ازچکامه‌ها وچامه‌های استادان بلند آوازه‌مکتبهای خراسان‌وعراق سروده شده اند ، ولی جـز درچند مورد اوهمه جانیروی قریحت‌ونوآوری خود را نشان داده است . ازمیان ایـن استادان بیشتر گرویده‌رودکی ، عمعق بخارایی ، انـوری ، خاقانـی ،جمال‌الدین عبدا لـرزاق‌وکمال الدین اسماعیل است . چند غزل‌هم بـه پیروی ازسعدی وهمام‌سروده است، ولی شگفتا که‌دردیوان اواز جلال الدین محمد بلخی، باآنکه‌این دوبزرگمرد همروز گارند ودردو شهر نزدیك به‌هم میزیسته انـد ،نامی ونشانی نمی‌یابیم .

سیف اززبان گفتاری نیز تاثیری‌شگرف پذیرفته است . اوبار هـا «خواستن»را باحذف «الف» که‌ویژهٔمردم سمرقند بوده است ونیزبه‌جای «خواهم» و «خواهد» و «خواهی ،«خوهم» و «خوهـد» و «خوهـی» به‌کار برده است. همچنان کارگیری‌ازکلمه هایی چون «باش» بـه معنای اقامتگاه و «منج» به‌معنای زنبور کـه‌ازویژه گیهای لهجهٔ مردم بخشی از سرزمینهای خراسان بـوده است ازشگرد هـای او درکـار بردواژه‌گانست . (۱۵)

دیگر ازشگرد های سخنسرایـی‌سیف فـرغانـی گزینش ردیفهای دشوار است ، مانند معقول، حروف،دندان و ..... (۱۶)

واژه ها وترکیبهای تازه در شعرسیف بسیار اندك به‌چشم میخورند، ولی گاه‌گاه به‌پیروی ازشاعران سدهٔششم واژه‌ها وترکیبهای تـاز ی را نیز به کار میبرد :

حی علی العشق گوید ازقبل‌حق باتو که‌کردی‌زمن سوال‌حقیقت(۱۷)

وگاهی هم تمام یك مصراع را بـه تازی میسراید :

تیردعای مـن به نشانـه نمیرسد الرمی‌قدتواتروالسهم‌لایصب (۱۸)

درقلمرو شعر سیف ساده گـی‌وروانی فرمانرواست . ازبخشی از شعرهای اوشمیم دلنواز شعرسنایی‌را میشنویم وگاهـی استواری سخن اوسیمای انوری را دربرابردیده‌گان‌ما مجسم میسازد .

دریغا که درشعر سیف پرخاشگریها وجلوه‌های اندیشه گرایی عرصه را بر تصویر گر یهای نـو جویانه‌وحلول درطبیعت تنگ ساخته انـد

وبیشتر ینه عناصر واجزای تصاویراورا درشعر پیشنیانش میتوان دید.
اوبه قول ویلیام وردزورث شاعربـــزرگ انگلیس (۱۷۷۰ ـ ۱۸۵۰) طبیعت واشیاء راکمتر درزیر عدسیهٔزرین تصویر پردازی به‌نگرش گرفته است .

ـ ۵ ـ

سیف فرغانی سنی حنفی بـــود،چنانکه گوید :
از حقیقت اصل دارد و زطریقت‌رنگ وبوی
میوهٔ مذهب‌که هست از فرح نعمانی مرا (۱۹)
ونیز هموست که درد انگیز ترین‌سوگنامه هارا در بارهٔ شهیدان‌کربلا سروده است . (۲۰)

آنچه سیمای سیف فرغانی راپس‌ازگذشت سده‌ها پاکیزه وتابناك نگه میدارد اینست که‌بنابر تعبیر استادناظمی شعر اوشلاقی بود که‌برتارك مسندنشینان ستمباره، آیین‌فروشان‌ودستگاههای مخوف آنهاء واشراف آنان فرود می‌آمد .

اوسالها درخانـقاه و خانقا هیان‌زیست ، ولی خانقاه اوکانون پالوده گان وپاکیزه گان بود نـه‌ازآن دست‌خانقاهها که‌به روایت مثنوی معنوی کارگزارانش بهیمهٔمسافر رافروختندوسیم آنرا دروجه لوت وسماع بـه کار بردند !

سیف صوفیست ، والـــی اوهـم‌همانند جلال‌الدین محمد آنچه‌را کـه «عرفان نظری»میدانند اگر باکوشش‌وکنش پیوند نیابد به‌گفتهٔ عرفـا از گزافـه هـــا و «دعاوی» شبهان‌ومترسمان» میداند .
دربرابر خاطرهٔ سیف فرغانی سربه‌سپاس وستایش فرود می‌آوریم که برومند وتناور درختیست ازباغستان نـاصر خسرو ، سنایـی ، عـطار ، جلال‌الدین محمد ورهسپار راه آنان.

دریغا ودریغا کـــه‌تذکره نویسان‌پیشین‌ما درپیرامون زندگـی پـوچ ومیان تهی صدهـــا متشاعر مدیحه‌سرای هرزه‌درای شکمباره‌روی‌صدها صفحهٔ کاغذ را سیاه کرده اند ، والی‌درباب بزرگمردی چون سیف الدین فرغانی چنان اندك سخن رانده انـدکه بابیان‌هر واژه یی دوباره‌اولختی

اززنده‌گی خویش را ازدست میدهندوآیا طلسم توطئه سکوت چه وقت خواهد شکست ؟

گزیده‌یی از سروده های سیف :

بخشی ازیك چکامه

هم‌مرگ برجهان شما نیز بگذرد — هم رونق زمان شما نیزبگذرد
این‌بوم محنت‌ازپی آن‌تاکند خراب — بردولت آشیان شما نیز بگذرد
باد خزان نکبت ایام ناگهان — بر باغ وبوستان شما نیز بگذرد
آب‌اجل که‌است‌گلوگیر خاص‌وعام — برحلق وبر دهان شما نیز بگذرد
ای‌تیغتان چوتیزه برای ستم دراز — این تیزی سنان شما نیز بگذرد
چون داد عادلان به‌جهان‌بربقا نکرد — بیداد ظالمان شما نیز بگذرد
بادی که‌درزمانه بسی‌شمعها بکشت — هم بر چراغدان شمانیز بگذرد
زین کاروانسرای‌بسی‌کاروان گذشت — تا چار کاروان شما نیز بگذرد
برتیر جور تان زتحمل سپر کنیم — تا سختی کمان شما نیز بگذرد
درباغ دولت دگران بود مدتی — این گل زگلستان شما نیز بگذرد
ای‌تورمه سپرده‌به‌چوپان گرگ‌طبع — این گرگی شبان شما نیز بگذرد
پیل‌فنا که‌شاه بقاشاهمات اوست — هم بر پیاده‌گان شما نیز بگذرد
ای‌دوستان‌خوهم که‌به‌نیکی‌دعای‌سیف — یك‌روز برزبان‌شمانیز بگذرد(۲۱)

غزل

کسی کزدل‌سخن گوید دمش‌چون‌جان اثر دارد
نپرس ازوی‌که صاحبدل زعلم جان خبر دارد
ازآن معدن طلب کن زر که باشداندر و جوهر
گل ومیوه‌زشاخی جوکه‌برگ سبزوتر دارد
تو هر صورت نمایی رامدان ازاهل‌این معنی
که‌نی هربحرمروارید ونی هرنی شکر دارد
درین بازار قلابان به‌هرجانب‌نظرمیکن
زصرافی حذرمیکن که روی اندود زر دارد

زحال عاشقان او عبارت کرد می‌نتوان
به‌حرف ولفظمی‌نایدمعانی کاین صور دارد

به قدرت همت عاشق برآرد کوه‌را ازجا
چو آهن تیزشد در سنگ اثر دارد اثـر دارد
بلای عاشقی صعبست یا بگریـزیا خود را
چو هیزم بشکن ای‌مروان‌که بومسلم‌تبردارد
(۲۲)

یاد داشتها :

(۱)ـ آقسرای شهریست درترکیهٔ‌امروز درجنوب شرق دریاچهٔ «تـوز گول» درمیان راه نوبه شهر قونیه .(ر.ك . : ج۳بخش۱ ، تاریـخ‌ادبیات درایران ، ذبیح‌الله صفا ، ص۶۳٤، تهران : ۱۳۵۱)
(۲) ر.ك. به : ج۳۰ تاریخ ادبیات‌صفا ، ص ٦٦۳ .
(۳) دیوان سیف فرغانی ، چا پ‌دانشگاه تهران ، ص ۱٤٤ .
(٤) ج۳۰ تـاریـخ ادبیات صفا ،ص ٦۲۸ .
(۵) به‌سال ٦۵۸ بنابرپخش شدن‌شایعهٔ درگذشت منگوقا آن ، هلاکو بـــه‌آذر بایجان رفت وسالار لشکرخویش کیتوبوقا را درشام گذاشت ودرهمان حال حکمفرمای مصر ملك‌المظفر سیف‌الـدین قدوز را بـــه فرمانبری خود فرا خواند .
سیف الدین این‌دستور او را بـه‌درشتی رد وسپاه خویش را به‌سوی فلسطین رهنمون شد ودرجایی به‌نام«عین جالوت»لشکر کیتوبوقا رادرهم شکست و او را کشت .
(٦) ج۳ تاریخ ادبیات در ایران ،ص ٦۲۸ .
(۷) همان جا ، همان صفحه .
(۸) دیوان سیف فرغانی، ص۱٤٤ج ۱ .
(۹) همان جا ، ص ۵٦ .
(۱۰) ر.ك. بـــه هزار سال شعرفارسی ، گرد آوردهٔ رضاقدوه ، ص ص ۹۱ ـ ۹۲ ، تهران : ۱۳٦۰ .
(۱۱) «خلع بدن» ازچشم انـــدازگروهی ازصوفیه یعنی تجربهٔ تاله . «خلع بـدن» را ((نضوجلباب)) هـم‌نامیده انـــد ، ونیز «خلع بدن» در اصطلاح عده‌یی ازصوفیان ومتالهان، حالتیست که به‌ندرت وگاه‌گاه برای

برخی ازعارفان حاصل میشودودرآن‌حال عارف چنان میپندارد که نفس و ی با بـد ن و ی پیو نـد ند ا ر د و در جها نـی فـرا سو ی حسن کشف وسیرمیکند. این‌حالت‌که شماری دیگر ازصوفیه ازآن بـه انسلاخ وجمعی ازحکماء احیاناً بـه‌نضو جلباب تعبیر میکنند، امریست که‌خو گرفتن بدان را عده‌یی وسیلهٔ‌دست یافتن به «اسراء» ، امادرمعنی شهودی آن ، پنداشته اند .

چنا نـکه موید الـدیـن جندی‌درچکامه‌یی گفته است :

اگـر زظلمت این نشات هیولایی گذر کنی وگذاری زاهـل انواری
به‌خلع این‌صورعنصری‌چو خوکردی به‌انسلاخ وبه اسراسزای انواری

برای آگاهی بیشتر ر.ك. بـه :عـبد الحسین زرین کوب، سرنی. ج۲ . ص ۷۸۰ .

(۱۲) طاهرهٔ لاهیجانـی ، داستان‌پرآب چشم جـدال عقل ونقل ، ص ۱۲۱ ، تهران : ۱۳۶۱ .

(۱۳) ـ همان‌جا ، ص ۱۲۷ .

(۱٤) ـ دیوان سیف فرغانی درسه‌مجلد بین سالهای ۱۳٤۱ ـ ۱۳٤٤به تصحیح وکوشش داکـتر ذبیح الله‌صفا به چاپ رسیده است .

(۱۵)ـ ر.ك. به‌پیشگفتارابوالقاسم‌رادفر برگزیدهٔ اشعارسیف فرغانی، ص ٦ .

(۱٦) ـ نمونه هـایی از ردیفهای‌دشوار :

اندرین دوران مجوراحت که کس‌آسوده نیست
طبع شادیجوی‌از غـم یـك نفس آسوده نیست

* * *

اگر دولت‌همی خواهی‌مکن تقصیردر طاعت
کسی بخت‌جوان دارد کـه‌گردد پیر درطاعت

* * *

ایادالت شده از کار جان بـه تن‌مشغول
دمی‌نکرده غـم جانت ازبـدن مشغول

(۱۷) دیوان سیف فرغانی ، چ اول ، ص ۷۲ .
(۱۸) دیوان سیف فرغانی ، چ اول ، ص ۲۷ .
(۱۹) دیوان سیف فرغانی ، چ اول ، ص ۱۰٤ .
(۲۰) دره گزی ، محمد تقی ، ازمحتشم تایغما، ص۳۷،تهران: ۱۳٦۰
(۲۱) گزیدهٔ شعر ها ی سیف فرغانی ص‌ص ۲۵ ـ ۲٦ .
(۲۲) همان‌جا ، ص‌ص ۸۱ ـ ۸۲ .

یاد داشتی وشعری دربارهٔ پیونددو شاعر :

گفتیم که سیف فرغانی سخت‌هواخواه وشیفتهٔ شیخ شیراز بوده واورا ستوده است. این‌جا میافزاییم که اوسعدی را «الشیخ العارف» مینامد . (دیوان سیف فرغانی ، چ اول ، ص ۱۱۱ .)

این هم بیتی چند ازغزلی که به‌پیروی ازسعدی سروده ومصراعی از او را تضمین کرده است :

ای غم عشق تو چون می‌طرب‌افزای دگر
. . . . . در عشق تو شیدای دگر

پیش ازین انده بیهوده همی‌خورد دلم
بازم‌استد غم‌عشق تو زغمهای دگر

چون برون می نرود از دل من‌داستم
که غم‌عشق ترا نیست جزین جای دگر

عالمی شیفتهٔ چشم وخط وخال‌تواند
هرکسی ازتو درافتاده به سودای دگر

تو پس پرده وخلقی به تصوردارند
هر یکی‌بارخ خوب تو تما شای دگر

سیف فرغانی در کار غمت بادل‌خویش
«هر شب‌اندیشهٔ دیگر کند ورای دگر»

کاندید اکادمسین دکتور اسدالله‌حبیب

« لیلی و مجنون » ها از نگاه داستا نسرایی

«لیلی ومجنون» چنانکه دانند ازسیاه چادرهای قبایل عرب برخاسته است بگذاریم ازآنکه ازروایات ادبشفاهی عربها باشدیابله بیان ابوالفرج اصفهانی، مولف اغانی عشق بازیهای یکی ازمعاریف بنی‌امیه بادختر عمش که برای نهفتن نام او بدین نامها سرزبانها افتاده ، یابر- زمینهٔ نگاشتهٔ ابن قتیبه درکتاب الشعر والشعراء وشیخ داود انطاکی درکتاب تزیین الاسواق و بغدادی در خزانة الادب و دیگران مجنون ولیلی هرکدام زیستنامهٔ ویژه‌یی داشته باشند . (۱)

این افسانه که درآن موازی باعشق داغ و نافرجام دودلداده دهها دردورنج آنز ما نی جامعهٔ قبیله یی عرب انعکاس یافته است ، درمیان لایه‌های اجتماعی مختلف ملل گوناگون همواره خریدارانی داشته ا ست. زیراکه نخست عشق خود ، به‌مثابهٔ مسالهٔ عام وهمهٔ بشری داستان «لیلی ومجنون» را دلپذیر برای همه اعم ازفرادستان وفرو دستان گردا نیده است. دودیگر اسارت زنان درشماری ازجوامع . نقش وتاثیر والدین درتشکیل خانواده برای فرزندان و بی‌اختیاری یاکم اختیاری پسر ودختر جوان در شخصیترین مساله یعنی عشق وانتخاب همسر وغیره که درجوامع بشری قربانیان بیشماری داشته است ، واینکه هرکس غمی ودردی ازین دست داشته همتای آن رادرین افسانه جسته ویافته است ، ازآنرو آنرا پسندیده واز خوددانسته است .

چنانکه به‌روایتی ازافسانهٔ مذکورزمانی که مجنون قصهٔعشق خویش‌را به‌لیلی ومخالفت پدرلیلی را به‌نوفل‌پادشاه عرب‌بیان میدارد ، نوفل که خود ازسینه چاکـــان ودلسوختگان‌بوده است عهد میبندد که‌مجنون را به‌لیلی برساند . یابه‌پندار من‌هرگاه‌چنان همدردیی بـــا مجنون آتش در سینهٔ شروانشاه نمی افـــروخت‌چرانامه به‌خط خویش به‌داستانسرای گنجه میفرستاد وازاومیخواست که‌قصهٔ لیلی ومجنون‌را برایش‌بسراید؟ این نـکته را نظامـــی چنین بیان‌داشته است :

... درحال‌رسید قـــاصد از راه آورد مثا ل حضـــر ت شـــاه
بنوشته بـــه خـط خوب خویشم ده پـــانـــزده سطر نغـز پیشم
هـر حـرفـی ازان شکفته باغـی افـــرو ختـه تر زشبچر ا غـــی
کای محرم حلقهٔ غـــلا مـــــی جا دو سخن جـــهان نـظا مـــی
از چـــا شنـــی دم سحر خیـز سحر دگـــر از سخن بر انگیـز
در لافـگـــهٔ شگفت کـــــاری بنما ی فصا حتی کـــــه داری
خواهم کـه به یـــاد عشق مجنون رانـــی سخنی چـــودر مکنون
چون لیلی بـکـر اگـــر توانـی بکری دو سه درسخن نشا نـــی
تا خوانـم وگـــویم این شکر بین جنبانـم سر کـــه تـــاج سر بین
بالای هـــزار عشقنامـــــه آراسته کـن بـه نـو ك خا مـه
شاه همه حر فها ست ایـن حرف شاید که در وکنی سخن صر ف
در زیور پـــارسی و تـــا ز ی این تـــازه عروس را طـــرازی
دانی کـه مـن آن سخن شنا سم کا بیات نـو از کهن شنا سم ...

افسانهٔ «لیلی و مجنون» بنابـــربرخورد های حادوغم آگین ، رسالت حل بزرگترین مساله انسانـی یعنی‌به‌پیروزی رسانیدن عشق که‌بردوش قهرمانان آن نهاده شده است وبنابرپایان فاجعه آمیزش ویژگیهای عـام غمنامه (تراژیدی) را دارد .

غمنامهٔ «لیلی ومجنون» در ادبیات‌دری به‌خامهٔ سخنوران زیادی به‌نظم کشیده‌شده‌است، که‌ازجمله به‌جز جامی‌که بیشتر به‌روایت یاروایات عربـی آن‌نظر داشته است دیگران‌هرکدام‌مطابق دنیا نگری و تما یـلات‌خویش

وتلقیها وتقاضا های جامعه وزمانهٔ خویش تغییراتی درپرداخت دستان وارد نموده اند وهمچنان افسانه رابه‌خواست ونیاز روانی خواننده گان بروفق طرح نظامی نوفل کـــه‌ازپادشاهان است میخواهـد لیلی را به‌مجنون برساند وچون پدرلیلی به‌رأی‌اوتن درنمیدهد شمشیر برمیکشد واززاه جنگ پیش می‌آید . اهل‌قبیلهٔ‌لیلی چارهٔ کار را درآن میبینند کـه لیلی را بکشند ، درآنصورت هم‌قرارپیمان قبلی لیلی‌را به‌مجنون نداده‌اند وهم ازشر تـاخت وتـاز نـو فلیان‌درامان مانده اند .

آنگاه که ازین تصمیم بـه نوفل‌آگهی میبرند اوخودعنان ازنبرد گاه برمیتابد اما در «مجنون ولیلی» امیرخسرو مجنون ازقصد قبیلهٔ لیـلـی باخبر گردیده نوفل‌را ازادامهٔ پیکارباز میدارد .

یادر «لیلی ومجنون» نظامی لیلی‌رابه‌ابن سلام یکی ازثروتمندان عـرب به‌زنـــی میدهند . لیلی عروسی راميپذیرد مگر تن به‌وصلت نمیدهـد. امادر روایت امیر خسرو لیلی‌ازدواج نمینماید بل‌که مجنون‌دراثر پافشاری پدر ومادر ، دختر نوفل را بـــه‌زنی‌میگیرد .

همچنان در اثر نظامی‌بعدازمرگ‌ابن‌سلام لیلی بامجنون ازدواج مینماید. سپس لیلـی میمیرد ومجنون نـــیزبرتربت اوجان میدهد، والی‌درمنظومهٔ امیر خسرو لیلی ومجنون بـه‌هـــم نمیرسند . لیلی پس از آگهی‌یافتن ازعروسی مجنون ، ازداستا نـهای‌ضمنی دیگر که بگذریم، بیمارمیگردد ومیمیرد ومجنون هنگام بـــه خـاك‌سپاری اوفریادی کشیده درمیان گور لیلی می‌افتد . چون اوراهم مـــرده‌میابند هردوجسد را دریك قبردفن مینما یند .

دور نیست که دردیگر روایتهای‌این افسانه که‌به‌خامهٔ دیگران به‌نظم آمده است دگرگونیهای فراوانـــی‌بتوان یافت که خواه مخواه متاثـــر ازاوضاع واحوال اجتماعـــی ومحیط‌زیست سراینده گـــان میبا شـــد وهـرتغییر ودستکاری از انـــدیشهٔ‌آرمانی خاصی آب میخورد .

طور مثال نظامـی خواسته است‌ثابت سازد کـــه عـاشق را میتوان شکست داد وبه‌عروسی بادیـگـری‌وادار نمود مگـــر عشق را نمیتوان

شکست داد ، چنانکه لیلی خود رادرخانه شوهر برای‌مجنون نگه‌میدارد و امیر خسرو خواسته است افـــاده‌نماید کـــه عشق هرچنانکه باشد و عاشق هرچند اختیار ازکف‌داده اماقواعد اجتماعی وآیین خانواده نباید از هم‌پا گردد وفرزند باید در گزینش‌راه وهمراه زنده‌گیش به‌حرف پـدر و مادر گوش فرا دهد .

انتخاب همسر برای پسر ودخترجوان بامشوره ودخالت پـدر ومادر باید صورت گیرد . ایـن از شمارهٔحقوق ایشان است . باید یادآورشد کـهرچند در روایت نظامی نیز پدرمادر لیلی ومجنون درعشق وازدواج فرزندان شان بیغرض نیستند مگرتنها لیلی نظامی به‌فرمان پدر گردن مینهد ومجنونش باسرکشی راه کوه‌وبیابان میگیرد. درروایت امیرخسرو مجنون نیز تابع ارادهٔ پدرمادر است.این نکته تاآنجا که حرمتگزاری بـه پدرمادر تعبیر شده میتوانـد شیوهٔشایسته وسزاوار یست کـه دریغا درجامعهٔ مازیر چرخ‌تجددمآبی‌درحال‌زوال وافول است .

مجنون امیرخسرو به‌دستور پدرگردن مینهد وخلاف خواستهٔ خویش دختر نوفل عروسی مینماید. امیرخسرو ایـن مطلب را بدینگونـه درمنظومهٔ مجنون ولیلی آورده است:

گویند که‌بودی‌آن خطاکار (مجنون) با مـادر و بـا پـدر وفا دار
در خدمت هـر دو کام ونـا کام ازخط رضا برون نـزد گـام
در پـای پـدر فتاد فـر ز نـد گفت: ای دم تـو مرا زبان بند ،
باآنکه خرد زمن عنان‌برتافت از رأی‌توروی چون توان تافت ؟
گردل شد ازآن یـار چـالاك پـر وردهٔ تست آخـر این خـاك
با آن حـق نعمتی کـه داری واجب نـکند حـرام خـواری
اینست چـو خـو ا هش الهی تن دردادم به هر چه خواهی...»

چنانکه ازبرابـر گذری تنـها دوروایت افسانهٔ لیلی ومجنون ، یعنی روایتهای نظامـی وامـیر خسروبـر می‌آید ازین افسانه طـر حهای گونا گونی در دست داریم که هـرسخنور به‌گونهٔ لازم دید خویش‌آنرا قالب ریخته است .

اکنون اگـر بـه‌فهرست طویل«لیلی ومجنون» سرایان درزبان دری

نظرکنیم ، ازنظامی گرفته تـــاامیرخسرو، اشرف مراغه، آذراسفراینی نیشاپـــوری ، مکتبی شـــیرازی ،عبدلرحمان جامی ، سهیل چغتایی، میرحاج گونابادی ، هاتفی‌هـروی ،هلالی استرآبادی، قاسمی‌گونابادی، اسیری تربتی، هدایت رازی،ضمیری‌اصفهانی ، نصیبی کر ما نشاهی ، ناصر هندی وکه‌وکـه ... دلچسپ‌خواهد بود روایتهای پرداخته این سخنسرا یـان بـه صورت مقایسی‌بانظر داشت بـــاز تـاب ارزشهای اجتماعی هرزمانه وعصری وروئـــدتکاملی داستان از نـگاه پـــرداخت ولازمه‌های قصه‌نگاری مورد پژوهش‌قرار گیرد .

باز هم مثال گونه بـــه‌یکی ازآن‌سلسله نظری می ندازیم .

بدرالدین هلالی ، شاعر سدهٔ دهم‌هجری قمری که دراستر آبادبه دنیا آمده ودرهرات‌دانش آموخته وتاپایان‌حیات درآنـجا به‌سربـــرده است ، درسال ۹۲۸ هجری قمری (مطابـق۱۵۲۱ و ۲۲ میلادی) مثنوی لیلی و مجنون خویش‌را بـــه‌پایان رسانیده‌است .

هلالی ازغزلسرایان نامدار قـــرن‌دهم است کـــه‌ازاو دیـوان غـــزل و مثنو یـــهای «شاه و درویش» ،«صفات العاشقین» وهمین منظومـــهٔ «لیلی ومجنون» بازمانده است .

پـر داخت (کمپوز یشن) داستان‌هلالی به‌تناسب دوسلف یادشده‌اش، نظامی وامیر خسرو برازنده گیهایی‌دارد که ذیلا برمیشماریم :

ـ داستان‌هلالی ازقهرمانان زاید،چون سلیم عامـــری مامای مجنون ، سلام بغدادی ودیگران که دررروایت‌نظامی جریان صعودی رویدادهـا را آشفته میسازد شسته شده است .

داستانهای ضمنی غـیر ضروری‌مانند حکایت زیـــدوزینب ، حکایت پادشاه مردوسگان آدمیخوار کـــه‌درروایت نظامـی هست در داستان هلالی وجود ندارد .

ـ رخدادهـــای اصلی داستان راپیوند علی محکمی به‌هم گره میزند، بدین توضیح که‌لیلی را پدرش بـــه‌مجنون نمیدهد ، زیرا مجنون وضع دیوانه وازی دارد ودربارهٔ عشقش به‌لیلی نزداین وآن زبانـدرازی نموده نام‌قبیلهٔ لیلی‌را بدساخته است.نوفل‌میخواهد به‌مجنون یاری رساند زیرا

او هـــم درد عشق کشیده است و با مجنون همزبـــان وهمدل است . نوفل قبیلهٔ لیلی را درمحاصره میگیرد و لیلی را باچندتن دیگر برای مجنون میفرستد امامجنون ازعروسی بالیلی امتناع میورزد زیرا مطابق رسم قبیله رضای پدرمادر وحتی قبیلهٔ لیلی باید گرفته شود . چون مجنون دربـــارهٔ آبروی قبیلهٔ لیلی اندیشیده لیلی را به‌خانه اش بر میگر داند قبیله لیلی سپاسگزارانه عروسی آن‌دودلداده رابرگزار مینمایند .

ـ حـــرکت داستان باتوصیفهای بیرون از حد وحاشیه رویها دراندك موارد ازآهنگ می‌افتد وبیشتر زبان‌قصه پرداز فشرده ، روان و لطیف است وکنایه هـا واستعاره وتشبیه‌چشم انداز خواننده را غبار آلـــود نمیسازد .

ـ زبان قهر مـــا نـان متناسب‌باشخصیت شان است . ایـن آدمها چون ازنژاد عرب‌انـد ، گاهگاهـــی‌عبارتهای عربی برزبانشان میرودکه به‌آن حقیقت اشاره گـــر میباشد ،مانند موارد ذیل :

مجنون گفتا : «بلـــی ، فـامـــا بـد نامی تست ایـــن معما ...»
مجنون چو به وصل یار پیوست بربست دو دیـــده را و بنشست
گفتـا ! «بـالله ثـم بـا لله دستم نرسد به دست آنماه ...»

ـ اندیشه های آرمانی شاعر کـه‌درواقع ارزشهای عالی فرهنگی‌جامعهٔ اوست در سراسر طـــر ح داستان‌افشانده شده است کـه داستان را ازنگاه مضمون ومحتوا درمقام برتری‌قرار میدهد .

طور مثال آنگاه که‌ابن سلام لیلی‌رابـرای پسر خـــو یش خواستگاری مینماید طبق رواج جوامع فئودالـی‌پدر به‌مثابه نخستین اختیار دارطرف مراجعه قرار میگیرد . پـــدر لیلای‌هلالی نیز به‌خود حق‌میدهد کـــه موافقت خویش را ابراز دارد امـــاروشنی ذهنی این پدر و روشنگری هلالی درآنست که‌حرمت پدر بایـدبه‌جا شود مگر فیصلهٔ بازپسین بـه رضای دختر پیو سته‌گـــی یابـــدوبیرضای او اقدامی صورت نگیرد . هلالی بـه خواست و رادهٔ لیلی ارج‌مینهد وحق اورا زیر پا نمینمایـد ، چنانکه سروده است :

... چون گل پدر عروس بشگفت خندان شد ودر جواب او گفت
فرزند تو نور دیدهٔ من آرام دل رمیدهٔ من
فرزند چنین خوش است داماد دامادی او مبار کم باد
من رو به هزار امید واری دارم به تو دوستی و یاری
لیکن نه همین مراست فرمان لیلیست ترا علاج و درمان
این کار نمیشود میسر بی مشورت و رضای دختر
هرگه که شود عروس راضی ما نیز طلب کنیم قاضی ...

همانگونه باری لیلی پنهانی به‌دیدار مجنون میرود ومیخواهد که باهم به‌جای نامعلومی فرار نمایند. مگر مجنون هلالی باوالا منشی ونجابت لیلی را ازعاقبت آن تصمیم‌رسوایی آور هوشدار میدهد.

از هلالی بشنویم :

... لیلی گفتش که: «ای بلاکش وی عاشق بیدل جفا کش
امشب که نشسته ایم باهم وزتفر قه رسته ایم باهم
برخیز که گم کنیم ره را چون باد نهیم رو به صحرا
باشیم به زیر چرخ دوار جا یی که تهی بود ز اغیار
صد سال اگر زپی شتا بند هر گز اثری زما نیا بند
نی دوست به ما رسد ، نه دشمن من باشم و تو ، تو باشی ومن.»
مجنون گفتا : « بلی ، فاما بد نا می تست این معما
تر سم که میان جمع او باش این قصه به تهمتی شود فاش
در معر که ها فسا نه گردد در میکد ها ترانه گردد
خوش نیست زهر خسی و خاری بر دامن عز تت غباری ...

نظر لیلای هلالی درمورد ازدواج‌نیز روشن، پرورشیافته وخردمندانه است . وی درگزینش همسر گذشته‌ازآنکه به‌عشق‌ارزش مینهد، شناخت وشناختِ ازنزدیك‌را شرط میشمارد.چنانکه باشنیدن خبر خواستگاری ابن‌سلام ازدایهٔ خویش میگوید :

... گر ابن‌سلام جمله کامت با او نه علیك ونی سلامت
با ید که سلام من نگوید ور گفت جواب خود نجو ید

ور باغ بهشت باشد ش کـــوی مـــن ســوی جهـــنم آورم روی
گـر کوزه کند زخاکش افـــلاك دل آب نمیخورد از آن خـــاك
ور خـــاك مـــرا فـلك ببیزد یـك ذره بـه آنطرف نریزد ...
در زیر حر مسرای گـــــر دون باکس نـــروم مگـر بـــه مجنون
روزی کـــه خط قضاء نو شتند خاك من و او به هم سر شتند ...

درجای دیگری مجنون از مخالفت پدر لیلی به نوفل شکوه مینمایـــد. نوفل درپی کمك به مجنون برمی‌آید. منطق زبـردستان شمشیر است. درکتب تاریخ نیز بسیار خوانده شده است که فلان فرمانروا کـــه برفلان دست یافت دختر اورا به زنی گرفت. حتی درعشق نیز آنگاه که به رضا کام نیافته اند به جنگ توسل ورزیده اند و زنان را نیز مانند دیگر داشته‌ها به غارت برده اند وغنیمت گرفته اند. نوفل بامنطق طبقهٔ خویش میخواهـد لیلی را به زور شمشیر به نکاح مجنون درآورد مگر مجنون روا نمیدارد کـه بدون رضای لیلی، پـدرمادر وحتی قبیله‌اش به سوی اودست یـــازد. وگاهی که دردوراههٔ تصمیم قـــرارمیگیرد میگوید:

«... حقا کـــه به سوی او نبینم وزشـــرم بـــــه روی او نبینم
وصلی که به زور جنگ بـا شد ناامیست کـــه جمله ننگ باشد
ایـن سلطنت است وسر بلندی نـــی مسکنت و نـــیاز منـدی
مـا سا کـــن کلبهٔ نیا ز یـــم مشتاق کـر شمه ایم وانازیم ...
بـی مـیل و رضای قـــوم لیلی ما را نبود بـــــه وصل میلـــی
بـی رخصت نـــاظـران بستان چون رخنه کنیم درگلستان؟ ...»

ـ پایـان داستان «لیلی ومجنون» هلالی نیز ازآن دوروایت یـاد شده برازنده‌گی دارد. شکلی را که هلالی برگزیده هیجان انگیز تـر وبیشتر دراماتیك است. بدینگونه که پس ازرخداد های غم‌انگیز وناهنجار کـه

برای هردوقهرمان دردی به‌درد هـامی‌افزاید سرانجام قبیلهٔ لیلی بـه عروسی آن‌دو دلباخته رضا میدهد.مراسم عروسی بـاشکوه وجـلال بـر گـزار میگردد . خلیفه ازبغدد وقبیله هـا ازنـزدیـك ودور دعوت میشوند .

دراینجا خواننده که ازسنگستان ناملایمات گذشته است ، نفس تازه مینماید . فکر میکند کـه سر انجام دلداده گان به‌مرام رسیدند امانا گهان دست حادثه قلبش‌را میفشارد. لیلی‌ومجنون در گـرمـا گرم جشنوارهٔ عروسی همینکه باهم‌رو به‌رومیشوندازغلبهٔ شادمانی مفرط فریاد کشیده ازهوش میروند وپس ازچند بار بـه‌هوش آمدن وازخود رفتن جاودانـه چشم ازجهان میبندند .

بدینصورت خواننده که چندلحظه‌پیش نفس‌آرامی کشیده بود، دوباره اش هیجان فرامیگیرد . پایان فاجعه‌آمیز وغیر مترقـب «لیلی ومجنون» هلالی جذابیت اثر را چند برابـرساخته است وگواه هنرمندی شاعر درداستانسرایی‌ست . دلچسپ خواهدبود که توصیف این رویداد را ازمتن منظومه بخوانیم :

... چون زهره ومشتری نشستند مه‌را بـه سهیل عـقـد بستند
لیلی به درون پردهٔ خـا ص مجنون بـه بـرون پرده رقاص
از مجلس عقـد بـادل شـاد نـزد یـك عروس رفـت دامـاد
چون در رخ هم نگاه کردنـد فـر یـاد زد نـد وآه کـردنـد
کـردنـد نظاره مست و مدهوش نـی دغد غهٔ کنار و آغـو ش
در عشق چـو یـار اهل باشد آغوش و کنار سهـل بـاشد
ناگـه دل ودست رفت ازکـار آن هر دو حریف را بـه یکبار
لرزان لرزان زپـا فتادنـد بیهوش شدند وسر نهادند...(۲)

حاصل سخن اینکه ، اول، افسانهٔ‌لیلی ومجنون که به‌خامهٔ سخنوران دری‌سرای درقالب داستانهای منظوم یارمانهای منظوم بیان شده است ،

ویژه گیهای عربی خویش‌را ازدست‌داده ، ازاوضاع تاریخی واجتماعی پیرامون هر نویسنده وجها نبینی‌وعلایق‌او اثربرداشته، خصوصیتهای اجتماعی جدیدی یافته است .

دوم ، پرداخت داستانها به‌مرورزمان راه کمال پیموده ازنگاه پیوند سببی حوادث، اندیشه وعمل متقابل‌قهرمانان ، روند صعودی رویداد ها وپا یان داستان استحکام وپختگی‌بیشتر یافته است .

سوم ، یکی ازروایتهای درخورتوجه افسانهٔ لیلی ومجنون منظومهٔ سرودهٔ هلالی شاعر قرن‌دهم هجری‌کشور ماست که‌هم از نگاه صنعت داستا نپردازی ونیز ازنظر مسایل‌اجتماعی واندیشه های بازتاب یافته درآن برازنده وخوانده نیست.

چهارم مطالعهٔ مقایسی «لیلی‌ومجنون »ها ازنگاه آشنایی‌بادیدگاه وشیوهٔ داستانسرایی هر شاعروانعکاس ارزشهای اخلاقی واجتماعی در داستانها ودریافت بالندگی وتکامل پرداخت داستانها وسیمای قهرمانان موضوع دلچسپی خواهدبود .

حاشیه ها :

۱ـ مثنوی هفت اورنگ جامی ،مقدمهٔ مرتضی مدرس گیلانی ، چاپ دوم ، ص ۳۲

۲ـ نمونه‌های شعری از خمسهٔ‌نظامی گنجوی ، تحریر وتصحیح سیدحسن میرخانی ، مثنوی هفت‌اورنگ جامی ، به‌تصحیح ومقدمهٔ مرتضی مدرس گیلانی ، چاپ دوم ،آثارمنتخب بدرالدین هلالی، نشریات دولتی تاجکستان ، ستالین آباد ،۱۹۵۸ گزینش یافته است .

PROPERTY OF ACKU S219

کاندید اکادمسین محمد رحیم الهام

بحثی درباب رسالت ادبیات

موضوع بحث ما، دراین سخنرانی کوتاه رسالت ادبیات است، وادبیات درنزدما آثار هنری منظوم و منثورزبانی است ، ازهرنوعی که باشند.

دربارهٔ ماهیت ورسالت ادبیات ازدیر باز بحثهای جالب و مفصلی صورت گرفته است وفیلسوفان ،نقادان ادبی، نویسنده گان وشاعران دراین باب نظریات گوناگون ابرازکرده اند . این نظریات بحدی فراوان است که بحث مفصل برآنها بررسی علمی وتحلیلی ونقد هرکدام ازتوان مادراینجا خارج است . امانظری زودگذر برتاریخ نخوهٔ تفکر براین موضوع ، مارا به این نتیجه میرساند که شاید بتوانیم نظریات مربوط به رسالت ادبیات را به سه گونهٔ مشخص متباین دسته بندی کنیم :

نخست ، اینکه ادبیات وعلی الخصوص شعر ، تاویل وتفسیر نادرست واقعیت ، ضد فضایل اخلاقی وبنابران بیهوده وزیانمند است .

دوم، اینکه هدف آفرینش هنری،وهدف ادبیات به حیث نوعی ازهنر ، خود آن است . یعنی هدف ادبیات خود ادبیات است ورسالتی جز این ندارد .

سوم، اینکه ادبیات هدفمند است.

اکنون مطالب اساسی وعمدهٔ نظریات گفته شده را به اجمال بیان میکنیم :

موسس نظریهٔ نوع‌نخست ، یعنی‌اینکه ادبیات (وهنر درمجموع) تعبیر نادرست واقعیت ، ضد فضایل‌اخلاقی وبنابر این زیانمند است فلاطون (٤۲۷ ـ ۳٤۷ ق ۰ م ۰)فیلسوف معروف یونان باستان میباشد . افلاطون درواقع درچندین‌جای ازدیالوگهایش دربارهٔ هنر (وادبیات) بحث‌میکند ، وگفته هایش‌نیزضد ونقیض مینماید . به حیث مثال دردیالوگ «آین» دربارهٔ شاعرمیگوید :

شاعر دروقت گفتن شعر دیوانه‌میشود . مشاعر خود را ازدست میدهد وبه‌نوعی خلسه‌واغماء دچارمیشود . دراین حالت آنچه شاعر میگوید سخن خود اونیست ، بلکه‌پروردگار به‌زبان شاعر گپ میزند . یعنی سخنان شاعر همه الهام‌است.امادر کتاب دهم ازدیالوگ معروف «جمهوریت» خویش ماهیت شعر رابررسی میکند وگوید که ادبیات‌تقلید لفظی واقعیت است . ازآنجا که‌نویسنده وشاعر ظواهر طبعیت را تقلید میکنند و حواس انسان‌دراحساس پدیده‌ها اشتباه میکند (چنانچه پارچهٔ چوب نیمه فرو شده‌درآب به‌نظر شکسته میآید ، درحالی که دراصل شکسته نیست) ، ایجادمجدد وتقلید مشهودات توسط شاعر ونویسنده اصلا نادرست وغیرواقعی‌میباشد . ازسوی دیگر اظهارتاثرات وعواطف رنج والم وامثال آن ، که‌به‌نظر افلاطون محتوای ادبیات را تشکیل میکند، دور ازشیوهٔ بردباری‌وشکیبایی و بنا بر آن منافی اخلاق است . افلاطون به‌این صورت‌دریك جاشعر را الهام خدایی میداند ودرجایی دیگر آنرابه‌کلی نفی‌میکند،ووجود آنرا غیر ضروری ونارروا میپندارد . گویا افلاطون هنرراجمعاً به‌میزان نظریهٔ فلسفیی میسنجد که بدیعیات را بااخلاقیات وآن هردورابه‌ایدیالیزم مختص به‌خودش یعنی «تیوری مثل» مرتبط میسازد ونتیجه‌میگیرد که «شعر تعبیر نادرست واقعیت است. »

ارسطو (۳۸٤ـ ۳۲۲ ق . م .)نیز ادبیات را «تقلید ازطبیعت» ـ یعنی محاکاة میداند ، اماروش سخن‌سنجی وی ذهنی نیست ، بلکه عینی واستقرائی است ، ودر حالی که‌ادبیات را هنر لفظی میداند ، محاکاة رامنافی فضلیت یاتفسیر نادرست‌واقعیت نی ، بلکه تفسیر واقعیت

وآموزنده میانگارد . چنانچه درکتاب«فن‌شعر» ، آنجا که دربارهٔ تراژدی بحث میکند ، به‌صراحت میگوید که‌تراژیدی به‌انسان دانش نوین عرضه میکند ، باعث ارضای حس زیبایی‌شناختی میگردد وحالت بهتر روانی درانسان ایجاد میکند . خلص نظرارسطو فقط به‌این یك‌سخن میانجامد که : ادبیات آموزنده است وآموختن‌لذتی بزرگ است .

هرچند پس ازارسطو فیلسوفان‌ودانشمندان بیشماری درباب ادبیات وهدفمندی ورسالت آن به ابرازنظریات گوناگون پرداخته اند ، که بعضی رابه‌اجمال یادخواهیم کرد ،ولی مهمترین وشاید توان گفت که پوچترین وبیهوده ترین همهٔ آنهانظریهٔ امانویل کانت (۱۷۲۷ـ۱۸۰٤) است. کانت گوید : « هممانندطبیعت است .ولی ازآنجا که‌هنر ساخته و آفریدهٔ انسان است‌با طبیعت تفاوت دارد : طبیعت زیباست، زیرا به‌هنرشباهت‌دارد ، وهنرصرف وقتی زیبا گفته میشود که‌هم ساختهٔ دست انسان‌باشد وهم‌باطبیعت مشابهت بدارد . وقتی هنرمند دست به‌آفرنیش‌هنری‌میزند، به‌کمك تخیل «طبیعتی» دیگر میسازد. چون‌آفرینش هنری‌مصنوع‌ومخیل است حتماً هدفی دارد واین هدف‌همانا «بیهدفی» است ، یعنی‌غایهٔ هنرخود هنراست.» همین‌عقیده است که ازان به‌عبارت «هنر برای‌هنر» تعبیر گردیده وبه‌نوبهٔ خود دراصول انتقاد ادبی‌کسانی ازقبیل‌شیللر ، شیلنگ ، سمبولستهای فرانسه، کراس، برگسون، مارتیین‌ودیگران ظاهر گردیده ودامنهٔ چنین طرز فکر نادرست تاروز گارما نیزرسیده است .

واما نقاد آن‌زیادی ، علی‌الخصوص‌ازقرن ۱٦ تاکنون ، همان‌نظر ارسطو راکه «ادبیات آموزنده است وآموختن‌لذتی بزرگ است» به گونه گون صورت وبافزونی وکاستی بازگفته‌اند. سرفلیپ سدنی دررساله اش به‌عنوان «دفاع ازشعر» (۱۵۹۵)گویدکه : «شعر ... هنرمحاکاة است... تصویری گویا ، بااین رسالت که :بیاموزاند و خوش بسازد.» ساموئل جانسن درکتاب «شرح‌حال ملتون»(۱۷۸۱) چنین گوید : «شعر هنر توحید لذت وزیبایی است بافراخواندن تخیل به‌کمك استدلال.»

لی‌هنت در رسالهٔ «شعر چیست ؟ »(۱۸٤٤) نویسد که : «هدف شعر سرور وستایش است . »

ازچند نمونه‌یی‌که‌یاد آورشدیم‌چنین نتیجه میتوانیم گرفت که ادبیات (وبه‌خصوص شعر که غالباًموضوع اساسی ومهمتر نقادان‌ادبی میبوده است) تقلید ومحاکاة است ،آفرنیش زیبایی است ، مخیل‌است، آموزنده است ، تولید سرور ولذت‌میکند .

در نظریات نقادان ایـــن دوره ،هرچند اکثریت آنان‌به دفاع ازشعر برخاسته اند وکوشیده انـد تاهدف‌ورسالت ادبیات وسودمندی آنـــرا ثابت‌سازند ، ازنـظر ارتباط ادبیات‌باجامعه ورسالت اجتماعی آن‌مطالب قانع کننده نمیتوان یافت . حتی‌جان‌استوارت میل (۱۸۰٦ ـ ۱۸۷۳) یك تن‌ازدانشمندان قرن ۱۹ انگلستان ،کـــه‌هنر را ازلحاظ اهمیت وماهیت همردیف وهم‌پایهٔ ساینس میداند ،گوید کـه هنربه‌جای اینکه تقلیـــد ظواهر اشیاء توسط هنرمند باشد ،بیشتر نـمایش وتجسم است . وی معتقداست : شعر احساسی است‌که‌خود ازبرای خودبیان میشود (مثـل نظریهٔ کانت) وشاعر تـــا آن دمیکه‌درباطن خویش واجدکـدام نمونـــهٔ ظریف وحساس طبعیت انسانی‌باشدازماحول خویش بیخبر توانـد بـود (شبیه به‌نظریهٔ مجذوبیت، وبیهوشی‌افلاطون.) شاعر احساسات خـود را بیان میکندوواقعیت شعر دراین‌است‌که‌روح آدمیرا چنان که‌هست تصویر نمایـد ، نـــه‌اینکه تصویر درستی‌اززنده‌گی بکشد . معلوم است کـه «میل» بااین گفته‌اش دیده ودانسته‌وباصراحت تـمام ، ازارتباط ادبیات بازنده‌گی یـك قلم چشم میپوشد،وازاینکه شاعر را بیخبراز ماحولش میداند ، رسالت ادبیات را فـــردی‌میپندارد وگوید هدف‌آن این نیست که «تصویردرستی اززنده‌گی بکشد»نظر گمراه کننده یی را کـــه اغلب ایدیولو گهای بـورژوازی در تحلیل‌اکثری ازپدیده های اجتماعی ابـراز میدارند ارائه میکند . درنزد «میل»ساینس وشعر تفاوتی باهم‌ندارند ، زیرا به‌عقیدهٔ وی شاعر بـــه‌نمایش‌جهان عینی نمیپردازد ، بلکه حالت باطنی خویشتن را نمایش میدهد .وی گوید که آگهی علمی براینکه‌یك پارچهٔ ابربخارات آب‌ودرحالت تعلیق‌تابع تمام قوانین بخار ا ست، بـا

شدیدترین احساس شاعر از زیبایی ابر تفاوتی ندارد . به‌قرار عقیدهٔ «میل» هرگاه شاعر این عاطفه را به درستی و صداقت بیان کند ، شعرش همان قدر «واقعی» است که تشریح ساینتست از ابر است .

اکنون یکی دوسخن از شاعران و ناقدان دری زبان میآوریم :

نظامی گنجه‌یی ، شاعر بزرگ و شیوا بیان ، شعر را مانند افلاطون دروغ میداند و گوید :

در شعر مپیچ و در فن و کاز اکذب او ست احسن او

ابوالحسن نظام‌الدین احمد بن عمر بن علی معروف به نظامی عروضی از نویسنده گان و شاعران قرن ٦ هجری در اثر معروف خویش چهار مقاله نیز شعر را طوری تعریف کرده است که به‌نظر افلاطون شباهت میرساند . وی گوید : شاعری صناعتی است که شاعر بدان صناعت اتساق مقدمات موهمه کند و التئام قیاسات منتجه بر ان وجه که معنی خورد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خورد ، و نیکو را در خلعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند و به ایهام قوتهای غضبانی و شهوانی را برانگیزد تا بدان ایهام طباع را انقباضی و انبساطی بود و امور عظام را در نظام عالم سبب شود.» از این عبارات برمیآید که گویا نظامی عروضی نیز، با اینکه خود شاعر بوده است ، شعر را بزرگ گرداننده معنای خورد و خورد گرداننده معنای بزرگ و بازنمایندهٔ نیکو در خصلت زشت و زشت جلوه دهندهٔ نیکو میداند ، و به‌عبارت دیگر تصریح میکند که «شعر تفسیر نادرست واقعیت است.» ولی در قسمت اخیر ، آنجا که شعر را باعث انقباض و نسباط طبایع و سبب امور بزرگ در نظام جهان میشمارد به‌اهمیت شعر اشاره میکند و در حقیقت رسالتمندی شعر را خاطر نشان میسازد و گوید که شعر باعث ایجاد «انقباض و انبساط طبایع» یعنی سبب ایجاد الم و سرور در انسان میشود که با نظریات نقادان ادبی سده‌های ١٦ ـ ١٩ اروپا شباهت تمام دارد .

کوتاه سخن اینکه از برای ادبیات (و شعر) نقادان ادبی و مفکران در دوره ها و کشور های مختلف و با مواقف مختلف طبقاتی و جهان

بینیهای خویش رسالتها واهداف گوناگون وگاهی چندین بعدی تعیین وتثبیت کرده‌اند . برای اینکه سخن به‌طول نینجامد ، قسمتی ازاین نظریات را به‌صورت فشرده میآورم ودرپایان نظرخود را ابراز میکنم .

درآثار مختلف مربوط به‌انتقادادبی به‌نظر یاتی ازاین گونه برمیخوریم . شعر سرور ذهنی‌خواننده را برمیانگیزد : اندیشهٔ عالی ، دلیری بزرگ وایماژ های‌زیبای بشاعر که‌به‌خواننده به‌واسطهٔ زیباترین الفاظ شایسته ازبرای‌تفاهم‌منتقل میشود ، عکس العملهای متناسب به‌هریك را تحریك میکنندوچنان تسکین واقناع‌زیبایی شناختی ایجاد میکنندکه زنده گیراغنامیبخشدوظرفیت انسان را درلذت بردن ازغنای زنده‌گی گسترده تر میسازد.

ادبیات درعمل به‌حیث چنان عمل‌واسطه ایفا ی خدمت میکند که اندیشه‌ها وعواطف خواننده‌را تحلیل‌وترکیب نموده ، تجربه‌های نوینی دروی ایجاد میکند . ازآنجا که‌آدمیزاده توسط تجربه وبا تجربه زنده‌گی میکند ، ادبیات باوسعت‌دادن ساحهٔ تجارب انسانی حیات انسانی را وسیع وغنی میسازد .علی‌الخصوص ، چون شعر ما را درجهت شناخت وستایش زیباییهای‌جهان عینی رهنمون میسازد ، فعالیت آگاهانهٔ شعور ما را به‌پویایی‌وتحرك میکشاند . از سوی دیگر چون زنده‌گی انسان درجهان بی‌ملال‌واندوه نیست شعر دردهای درونی انسان‌را، ازطریق تسکین وبه‌صورت‌ذهنی وروحی درمان میکند .

ادبیات مارا باصور خیال (ایماژهای) شیوا وروشن‌به‌تعجب وشگفتی وامیداود ، بنابران حساسیت ما راتحریك میکند ومیزان فهم‌مارا‌ازآنچه که طبعیت یاجامعه‌به‌ما‌انتقال میدهد،ودرحالات عادی غالباً ملتفت آنها نمیشویم ، تعمیق ، توسیع وتسریع‌مینماید

یکی دیگر ازتاثیرات آثار ادبی‌این‌است که اندیشه‌ها وافکار ماراجهت ونیرو میدهد، مارابه نهجی به‌حرکت‌وجنبش وامیدرد که استعداد ها ونیروهای مارا ازحالت بالقوه به‌فعل‌وعمل میکشاند ومارا نیز به‌سان هنرمند ادبی درامر سازنده‌گی ونوآوری یاری میکند .

این بود عصارهٔ نظریات نقادان به‌اصطلاح بزرگ ومعروف که ازآثار

متعدد اقتباس کردیم . تحلیل همهٔاین نظریات که من آنهارا به نحوی ترکیب کرده‌ام چندان ثمری ندارد .میتوان گفت باآنکه عبارات ظاهراً مختلف دارند برادبیات درمجموع به‌حیث یك‌پدیدهٔ فردی بحث‌کرده‌اند ، وازپیوند آن‌باجامعه وتاثیر جامعه‌شناختی آن‌آگاهانه‌چشم پوشیده‌اند.

آنچه من‌باور دارم این‌است که‌شعر وادب ازاحتیاجات وایجابات ضروری زنده‌گی بنی‌آدم است. شعرباانسان یکجا پدید آمده ، باوی‌یکجا تکامل کرده ومیتوان گفت که ازجملهٔ‌کهنترین وعالی ترین ابتکارات اندیشهٔ انسانی است .

مهمترین خصلت ادبیات این‌است‌که پدیده‌یی است اجتماعی وزبان را که آنهم پدیده‌یی اجتماعی است به‌حیث واسطه به کار میبرد .

وسایل مرسوم وسنتی ادبیات‌ازقبیل صورخیال (ایماژهای) هنری، ایقاع (ریتم) وزن وهمه گونه آرایش‌های لفظی ومعنوی وشکلی ومحتوایی ماهیتاً اجتماعی وازگونهٔ چنان معیارهایی اندکه تنها دراجتماع پدید میتوانند آمد . ادبیات باز تاب‌ونمایانگر واقعیت‌های زنده‌گی‌است، وزنده‌گی انسان به‌مفهوم وسیع‌وواقعی آن‌یك واقعیت اجتماعی‌است.

کارگر ادبی عضوی ازجامعه ودارای‌موقفی درجامعه است . جامعه تااندازه‌یی اورا می‌شناسد وبه‌وای‌پاداش میدهد . مخاطبش مردم‌است، هرچند این مردم تخیلی ومفروض‌باشند . ادبیات باارتباط نزدیك به سازمان‌های خاص اجتماعی پدیدآمده‌است . به‌همین سبب نمیتوانیم درجامعهٔ ابتدایی شعر را ازنیایش ،ازجادو وازکار جدا سازیم .

همچنان ادبیات رسالتی اجتماعی‌دارد که نمیتواند منحصراً انفرادی باشند ازآنجا که‌ادبیات درجامعه‌وازبرای جامعه‌ایجادمیشود وازجامعه اثر می‌پذیرد خواهی‌نخواهی برجامعه‌تاثیر دارد . همین ماهیت اجتماعی ادبیات وارتباط متقابل آن باجامعه‌هدفمندی ورسالت اجتما عی ادبیات رابه‌اثبات میرساند. زنده‌گی‌اجتماعی‌که ادبیات بازتاب هنری واقعیت‌های آن‌است نظامیست که از اجزای‌سازنده گوناگون به‌شکل یك‌وحدت وتمامیت اورگانیك به‌نحوی سازمان‌یافته است که‌هریك‌ازاجزای سازنده

آن بردیگر اجزا تاثیر متقابل وباآن ارتباط متقابل دارد ونقش قاطع را دراین سازمان یابی مناسبات اقتصادی درراس اشکال کار ایفا میکند .

آثار ادبی یك جامعه جمعاً دردوران خاصی ازمراحل تکامل آن تصویر نسبتاً کاملی را ازچگونه گی رشد آن دوران به‌دست میدهد . اما هرائر منفرد داد بی منا سبات اسا سی اقتصادی جامعه را نمودار نمیسازد. زیرا آثار ادبی بااشکال تولید دریك جامعه نه‌مستقیم وروبرو روی بلکه نامستقیم وبالواسطه ارتباط میدارند.

ارتباط آثار ادبی با اشکال ومناسبات تولید ازطریق رابطه هایی چون ساختمان طبقاتی وروحیهٔ طبقاتی جامعه که براساس منافع طبقا تی ساز مان می‌یابند به صورت غیرمستقیم صورت میگیرد . هر اثر ادبی همواره آگاهانه یاناآگاهانه تابع شرایطی است که موجدش تحت همان شرایط زنده‌گی میکند . گاهی محتوای آثارادبی بازتاب آمیخته‌یی ازتاثیرات طبقات گونا گون برآفریننده آنها میباشد .

بنابر این ادبیات همواره هدفمنداست . درجامعه طبقاتی اکثر به‌سود یك طبقه میباشد درچنین جامعه یی که افرادش ازعدالت اجتماعی بهره ور نمیباشند تولیدات ادبی نیز به‌سان سایر نعمات وتولیدات مادی و معنوی درانحصار وزیرفرمان ودرخدمت طبقات حاکم واقلیت های بهره‌کش وستمگر ووابسته گان آنها قرار داده میشود . ادبیات در چنین شرایط ازتحرك وپویایی وازرشد خویش به‌سود طبقات واقشار محروم وزحمتکش حتی‌المقد ور بازداشته میشود . ازآنجا که درچنین جوامع اکثریت های قاطع تودهٔ مردم ازنعمت سواد محروم نگهدا شته میشوند ، وازآنجا که وسایل ارتباط بین مردم انحصاری بوده به‌نفع طبقهٔ اقلیت حاکم جریان میدارد ، اگر احیاناً آثار ادبی مدافع وحامی حقوق ومنافع ملی ودموکراتیك زحمتکشان ایجاد هم شود نمیتواند درخدمت آنان قرار گیرد ورسالت اجتماعی خود را به‌سود آنان برسررساند .

شرایـــط سیا سی ـ اقتصادی جامعه ما پیش ازپیروزی انقلاب ثـور بدین گونه بود ووضع ادبـی مـــا بامطابقت به شرایط مناسبات فیودالی وئیمه فیودالی ونظام ارتجاعی سیاسی ناشی ازان رقتبار ملال انگیز ورنـج آور بود ورسالت خود را دربـر برمـردم نجیب وزحمتکش افغا نستان کاملا به سررسانیده نمیتوانست .

مگر انقلاب ملی ودموکراتیك ثورآن نظام فرتوت وپوسیده وستم گرانه را ازبیخ وبن برکند وباپیروزی دومین مرحلهٔ تکاملی آن وبسیج تمام طبقات زحمتکش واقشار وطن پرست وملی ودموکراتیك کشور درجبهه وسیـع پدروطن درتحت رهبری حزب دمو کراتیك خلق افغانستان حـزب تمام زحمتکشان کشور وتاسیس اتحادیه نویسنده گان جمهوری دموکـراتیك فغانستان ادبیات ما بـه مرحله نوینی گام میگذارد ورسالت آن مطابق آمال توده های وسیع مردم درجهت دفاع ازدست آوردهـــای انـقلاب وپیکار قاطعانه بابقایای فیودالیزم ونیروهای ضدانـقلاب عم ازدشمنان داخلـــی ارتجاع منطقه وامپریالیزم بین المللی درراس امپریالیزم جهانخور امریکا وشونیزم چین وراسیزم وفاشیزم نوواپارتاید واستعمارنو به منظور اعمار جامعه یی نوین وشگوفان وبرخوردداراز عدالت اجتماعی وفارغ از استثمار انسان توسط انسان تثبیت میگردد .

این رسالت در مرحله کنو نـــی تکاملی جامعه ما برطرز دیدی مشخص به جهان وانسان وهنر استوار است. جنبه فلسفی این نظر درباره جها ن وانسان حفظ واحترام مقدسات دینی وعنعنات پویاورشد یابنده ملی، رهایی یافتن ازقید اسطوره ها درك واقعیت درشکل پـذیری انقلابـی پیگیر آن وبینش فعالانه شاعـــر ونویسنده برادبیات اصولی است که برمبنای آن باید آزادی زیبایی و احترام به مردم به منظور نوسازی جامعه شکل بگیرد. اساسات زیبایی شناختی این نـــظردرباره جهان باید بدین قرار باشد . بیان واقعیت زندگی تـوسط صورخیال هنری باوسعت ودقت ممکن درك

وکشف و قعیت بـــه روش تاریخی‌وضاحت موقف نویسنده وشاعـــر وحدت اور گانیك وهم‌آهنگ عناصرسازنده هنر بـازتابـــی نمود داری ونو آفرینی .

باید نویسنده وشاعرما برواقعیت‌روبه تکامل واقعگرایانه بنگرد وبـه این تکامل مشتا قانه عـــلاقه‌بداردومنظورش دفـــاع از منافـــع تمام زحمتکشان واقشار ملی ودموکراتیك‌کشور وازمنافـــع راستین نسانیت باشد. نویسنده وشاعر بانیروگرفتن‌ازاین اصول نـــه‌تنها بین‌خیر وشر سعادت وشقاوت به وضاحت‌انتخاب میکند بلکه زنده‌گی را درآثارخویش به‌نحوی تمثیل میکند کـــه تـاثیرمشخصی برخواننده وارد کند .

پیروی از این اصول رسالـــت‌وهدفمندی ادبیات‌ما را به‌آینده یـی تضمین شده‌رهنمون میسازد به‌همین‌سبب باید نویسنده امروز ما اصـل طبقاتی بودن آثار خویش را به‌حیث‌روح واقعی رسالت ادبیات افغانستان در ین مرحله بشناسند اصل طبقاتی‌بودن وصداقت ووفاداری به‌رهنمود های آن به‌ادبیات مترقی بـه صورت‌مصنوعی وساختگی مـــربوط ساخته نمیشود بلکه جزء جدایی ناپذیـــرا د بـــیا تـی دا نسته مـیشود که بابینش آگاهانه تاریخی‌والهام‌آگاهانه برای نوسازی آمیخته‌است .

نویسنده : تیشه‌بای ضیایف

آثار جامی در مورد زبانهای دری و عربی

دانشمند ومتفکر بزرگ نورالدین عبدالرحمن جامی (۱٤۱٤ ـ ۱٤۹۲م ۸۱۷ ـ ۸۹۸ ه) باآثار ارجناك زیادوگونه گون خود درتاریخ دانش و فرهنگ نام‌همیشه‌ماندگار وجاویدان‌دارد . اونه‌تنها شاعر بزرگ وادیب توانایی بود ، بل‌درهریك ازگستره‌های دیگر دانش چون : موسیقی ، ریاضی، نجوم ، طب، فلسفه‌وزبانشناسی نیز دانشمند بزرگ ورسیده بود. آثار او ، از زمانهای‌خیلی پیشین ازسوی دانشمندان وطالب العلمهامورد استفاده وآموزش‌قرار گرفته ، به ویژه درمدارس وکانونهای آموزشی وعلمی به مثابه‌کتب درسی‌وآموزشی تدریس میشد. جامی ، باآثار گونه‌گون خودتاثیرات‌معینی براندیشه وکارهای ادبی‌شعرا ودانشمندان خاور زمین پس ازخودوارد کرد. آثار اوسر ازنیمهٔ‌نخستین سدهٔ نزدهم میلادی دراروپا ترجمه‌شد ومورد پژوهش قرار گرفت .

آثار جامی درزمینه های گونه‌گون‌دانش ایجاد گردیده ، که ازنگاه کتابشناسی علمی ترتیب معین داده‌نشده است . خود جامی برخی از رساله ها وقصاید خود را به‌این‌یاآن‌کلیات آثار خود نیاورده ، ولی‌بعداً آنها ازسوی خطاطان یاخواننده گان به‌گونهٔ جداگانه کتابت شده ویا داخل کلیات آورده شده است. (۱)

یکی دیگر از علل این امرقسمادراین نیز است ، که آثار علمی ـ نظری وهمچونان آثار علوم طبیعی‌نسبت آثار بدیعی وادبی تااندازه‌یی درکنار مانده بود . ممکن ازهمین‌سبب نیز بوده باشد که اشخاص مختلف فهرست گونه‌گون آثار جامی‌را نشان داده اند .

نوایی درخمسة المتحیرین ،فهرست (۳٦) اثر جامی را می‌آورد. ممکن است ، فهرست اوهمهٔ آثارجامی نبوده ، بل‌نام آثاری بوده‌باشد که به‌خواهش او به‌نگارش آمده ویا ترتیب داده شده اند . چون که ، اوخود دراین مورد بدینگونه نوشته‌بود : «این‌فقیر (نوایی) به تصنیف ایشان (جامی) سبب وبه‌تالیف شان‌باعث شده ام واین مفهوم بیشتر درکتب ورسایل مذکور است»(۲).

سام میرزا ازهمروزگاران نزدیک‌جامی‌تعداد آثار اورا(٤٥) وعبدالغفور لاری شاگرد وی (٤۸) نشان‌داده‌اند.(۳)

به نظر شماری از دانشمندان‌وتذکره نویسان ، شمار آثار جامی بانام خودش یعنی واژهٔ «جامی»موافق‌می‌آید . این واژه به‌حساب ابجد برابر باعدد (٥٤) است . شیر خان‌لودی در تذکرهٔ خود به نام«مرآة‌ـ الخیال» شمار آثار جامی‌را (۹۹)عدد نشان داده (٤) ، که‌باتاسف نامهای آنها را نمی آورد .

دانشمند شناخته شده اتحادشوروی ی.ای. بیرتیلس بر پایهٔ منابع قابل باور ، فهرست آثارجامی‌را (٥۲) عدد نشانداده (٥) وآ.ت. طاهر جانوف عدهٔ آنهارا افزوده به(٥۸) اثرمیرساند (٦) حقیقت این‌که، تعیین تعداد وفهرست معین‌آثارجامی‌که دانشمند بزرگ است ، دشوار میباشد . آن‌گونه که‌خود جامی نیزیادآور میشود ، شمار آثارش زیاد وگونه‌گون است . اومینویسد :

منتشر ازنثر من هـــزار صحیفه منتظم ازنظم من هزار جریده (۷)
نسخه های خطی آثار جامی تقریباً درهمهٔ کتابخانه های شرق و غرب فراهم آمده وشمار آن خیلی زیـــاداست . درمیان آنها نسخه هایی که درسده‌های (۱۵ ــ ۱۶م.) کتابت‌شده‌نیز هست . وحتی نسخه هایی بـه قلم‌خود جامـــی‌نیز وجود دارد . درسالهای پسین کتلاك نسخه هـــای خطی آثـــار مختلف اوقسماً ترتیب‌گردید . (۸) این‌کار ، درامرآموزش، شناسایی وپژوهش آثار این بزرگ‌مرد اهمیت زیادی دارد .

جامی ، زبـان عـربـی و ادبیات‌وفلسفهٔ اسلا مـــی را همه جـانبه وبنیادین آموخته بود . او ، آنها رامورد بررسی قـــرار داده ونتایـج ونظریات انتقادی را درمـورد آنـــهابیان داشته‌است. نوایی، موفقیتهای جامی را درگستردهٔ علوم وزبان‌عربی‌همچون یك‌دانشمند بزرگ یاد آور شده، مرتبهٔ دانش‌اورا دراین‌زمینه‌هاکم ازابن حاجب وزمخشری‌نمیداند. او نوشته بود :

عربیت دن درس اینگ وردی این حاجب کمینه شا گـردی
ابن حاجب دیمای که‌جار الله انچه‌تفسیر ایشینده یوق‌آگاه(۹)

درحال حاضر میان نسخ خطی‌آثارمختلف به‌نسخه های نادر آثار جامی در مـورد دستور زبان عـر بـــی‌برمیخوریم . آشکار است که ، آثار جامی به‌زبان عربی تنها منحصر بـه‌بخش دستور آن زبان نمانده ، بـل شماری آثار مهم دیگرنیز ایجادکرد. آثار عربی جامی در رشد وانکشاف فلسفه وزبانشناسی‌عرب سهم‌بزرگ‌وقابل ملاحظه‌یی داشته است .

برای شناسایی و پژوهش آثـــارجامی درمورد زبان ، درحال حـاضر شماری ازشرحها ورساله‌های کوچك او ، که‌ازنگاه علمی ــ نظری اهمیت دارند ، دراین زمینه معلوم گـردیده‌است . این‌آثار درفهرست آثارجامی جای داده نشده اند .

لیکن ، لازم به‌یاد کرد است که‌نظربه سا لهای ترتیب برخی ازاین آثار منسوب دانستن آنها، به‌خامه‌مولانا جامی جای تامل وتردید دارد. یکی ازاین گونه آثار ، شرحیست‌که به‌اثر «شافیهٔ» ابـن‌حاجب درمـورد صرف زبان عربی نوشته شده‌وفعلادرگنجینهٔ انستیتوت تاریـخ زبـان

و ادبیات جمهوری خود مختار داغستان اتحاد شوروی نگهداری میشود . درگنجینهٔ یاد شده هفت نسخه ازاین اثر تحت عنوان «الوافیه فی‌شرح الشافیه» موجود است .

درسر ورق نسخهٔ شماره (۴۲۷) آن باحروف بزرگ درسه‌ردیف عنوان زیرین نوشته شده است : «...کتاب جامی ، مولف آن عثمان ابن‌حاجب ، شارح عبدالرحمن جامی ... مالك کتاب قربان محمد بن‌رحیم‌لو ...» کاتب نسخهٔ خطی نیز خود مالك کتاب قربان محمد بن رحیم لو بوده، که آن درسال ۱۱۳۳ هـ . (۱۷۲۰ ـ ۱۷۲۱م.) به‌خط نسخ کتابت شده است. اندازهٔ آن (۳۲ × ۲۰) سانتیمتروحجم آن (۲۲۳) ورق است. (۱۰)

نسخهٔ شماره (۱۴) این اثررا عمربن احمد به‌سال ۹۲۲ هـ . (۱۵۱۶م.) به خط نسخ کتابت کرده است. اندازهٔ آن (۱۲٫۵ × ۱۹٫۵) سانتیمتر وحجم‌آن (۴۰) ورق‌است. این‌نسخه، نظربه قدامت واین‌که بیست وچهار سال پس ازدرگذشت جامی کتابت‌شده، دارای اهمیت ویژه است.(۱۱)

بازهم نسخهٔ دیگری ازاین اثر که باشمارهٔ (۱۵) نگهداری میشود ، نظربه ویژه‌گیهای شناسایی شده‌اش به‌سال ۸۱۳ هـ . (۱۴۱۱م.)* کتابت شده است . (۱۲)

همچونان ، درگنجینهٔ نسخ خطی انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان شوروی یك‌نسخهٔ چاپی‌اثری به‌نام «تجنیس‌اللغات» یعنی : لغت‌عربی ـ دری وهندی نگهداری‌میشود . این‌نسخه به‌تعداد (۲۱) رساله درموضوعات و زمینه های مختلف دربردارد ، که درسنامهٔ «مجموع النصاب الصبیان» به گونهٔ «رسالهٔ تجنیس‌اللغات ملاعبدالرحمن جامی» آورده شده است. این رساله پانزده ورق بوده ، اندازهٔ آن(۲۴٫۵ × ۱۵٫۵) سانتیمتر است .

این درسنامه درسال ۱۳۰۳ هـ .(۱۸۸۶م.) ازسوی نورالدین بن‌جیوا خان درچاپخانهٔ صفدری شهر بمبئی به‌نشر رسیده است . ازخاتمهٔ رساله چنین دانسته میشود ، که رساله‌درسال ۱۰۶۰ هـ . (۱۶۵۰م.) نوشته

---

* چون سال تولد جامی ۸۱۷ هـ(۱۴۱۴م.) است ، ازاینرو تاریخ کتابت این نسخه درست به نظرنمیرسد . (گزارنده)

شده است .

ی.ای. بیرتیلس دواثر جامی رادر مورد زبان و عبدالرحمن طاهر جانوف سه‌اثر اورایاد نموده اند .درحالی که فعلاشمار آثار جامی‌دراین زمینه به‌ده میرسد . باید گفت که ،همهٔ این آثار مربوط به‌زبان عربی ودرمورد زبان است . برخی ازآثاری که‌درزیر، ماازآنها نام میبریم، ممکن است ازجامی نباشند . ازاین‌رو ،همهٔ آثاری‌که‌به نورالدین عبدالرحمن جامی منسوب دانسته شده است ،باید جداگانه مورد بررسی وپژوهش قرار داده شود . نسخه های قدیمی‌آن جستجو ودریافت شده وبر پایهٔ منابع وماخذ های قابل اطمینا ن‌موالف وتاریخ آنها تعیین گردد .

اکنون ، فهرست آثار خطی‌وچاپی‌جامی‌را درزمینهٔ زبان عربی‌می‌آوریم، که درگنجینهٔ نسخ خطی جهان‌نگهداری میشود :

۱ـ صرف منظوم ومنثور:

نخستین معلو مات درمورد نسخهٔ‌خطی این اثر ومنسوب بودن آن به جامی درفهرست هرمان ایته داده‌شده است . (۱۳) نظربه معلومات فهرست نامبرده را نسخهٔ خطی این‌اثر در «کلیات» آثار جامی است که درکتابخانه دیوان هند نگهداری‌میشود . این «کلیات»به تعدادبیست ودو اثر منثور جامی را دربرداشته‌واثر بیست ویکمین آن‌همین رسالهٔ «صرف‌منظوم ومنثور» است. رساله‌درموردصرف زبان‌عربی به‌زبان دری نوشته شده است. حجم‌آن پنج ورق (533b - 538a) و اندازهٔ آن (۱۴ × ۹) سانتیمتر میباشد . کلیات‌درنیمهٔ دوم‌سدهٔ شانزدهم به خط نستعلیق کتابت شده ونام کاتب آن‌معلوم نیست .

۲ـ صرف فارسی منظوم ومنثور:

همروز گار وشا گرد جامی‌عبدالغفور لاری‌این اثر ویژهٔ‌صرف زبان دری‌را در فهر ست آثار جامی‌آورده است . (۱۴) لیکن ، هیچ‌گونه معلو ماتی درمورد کدام نسخهٔ خطی‌یاچاپی آن وجود ندارد .

۳ـ رسالهٔ صرف :

نسخهٔ خطی یگانهٔ این اثر درجملهٔ کلیات آثار مولانا عبدالرحمن جامی درکتابخانهٔ ملی پاریس موجود است. درکلیات به‌تعداد (۳۱) اثر جامی از جمله «رسالهٔ صرف» پس از اثر «بهارستان» اوقرار داشته، درمورد صرف زبان عربی به زبان دری ـ تاجیکی به گونهٔ نظم نو شته شده است . حجم آن نشانداده نشده ، اندازهٔ آن (۳۷ × ۲۸) سانتیمتر است. کلیات را درسالهای ۱۴۹۰ـ۱۴۹۱م. درویش محمد بن امیرسرخ بن‌میر شیخ محمد به‌خط نستعلیق کتابت نموده است. کاغذ آن به‌رنگ‌شکری ومتن درچوکات باآب طلا داده شده‌است . (۱۵)

٤ـ رسالهٔ علم صرف :

نسخهٔ خطی منحصر به‌فرد این‌اثر نیز در کتابخانهٔ ملی پاریس نگهداری میشود . اثر به‌زبان دری‌نوشته شده وگرامر زبان عربی آن درهفت ورق(11 & b - 125a)واندازهٔ آن (۲۷ × ۱۷) سا نتیمتر است . رساله به تشکیل فعل درزبان عربی‌اختصاص داشته وبه گونهٔ مثنوی منظوم است .

آثارمجموعه‌درسالهای‌مختلف‌توسط‌کاتبان مختلفی کتابت شده است . رسالهٔ جامی را درماه جنوری سال(۱۶۹۳م.) عبدالرحیم بن‌ملا ابراهیم به‌خط نستعلیق کتابت نموده است.

۵ـ تجنیس اللغات :

دربرخی ازآثار ادبی ، این‌اثر به‌نام «تجنس الخط» یا «نصاب‌اللغت» ذکر میشود (۱۶) این رساله نصاب‌عربی ـ دری بوده وبه‌گونهٔ منظوم است . یک‌نسخهٔ خطی‌آن درموزهٔ برتانیه نگهداری میشود . درمیان مجموعهٔ مرکب‌ازآثار گونه‌گون دومین‌اثراست . رساله درسال (۱۶۲۹م.) به‌خط‌نستعلیق استنساخ‌گردیده، حجم‌آن نامعلوم واندازهٔ آن (۵ر۶ × ۱۱) سانتیمتر است . (۱۷)

«تجنیس اللغات» درمیان آثارجامی‌ازهمه نخست منتشر گردیده وبه زبانهای اروپایی نیز ترجمه شده‌است . بارنخست به‌سال (۱۸۱۸م.) در کلکته نشر شده و در سا ل(۱۸۲۶م.) دو باره به چاپ رسید .

ترجمهٔ انگلیسی آن که توسط فرانسیس گلادوی صورت گرفته و به سال (۱۸۱۱م.) درلندن به چاپ رسیده بود . (۱۸)

٦ـ فتح الباب :

یك اثر کوچك دایرة المعارف بوده و به سویهٔ شاگردان کم سن نگاشته شده است . اثر ازدو باب متشکل است : باب یکم لغت عربی ـ دری و باب دوم دستور زبان عربی ، کلام ، حدیث ، بیان ، معما و موضوع علمی چون نجوم را دربر دارد .

در انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم اوزبکستان شوروی یك نسخهٔ خطی این اثر با شمارهٔ (٤٦١٦) نگهداری میشود . نسخه در سدهٔ نزدهم به خط نستعلیق در کاغذ خوقندی کتابت شده است. نام کاتب نشان داده نشده ، حجم آن ده ورق (150b - 159b) و اندازهٔ آن (۱۹ × ۱۲٫۵) سانتیمتر است . یك نسخهٔ خطی دیگر این اثر در انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی نیز نگهداری میشود . (۱۹)

۷ـ شرح «مائة عامل» :

این اثر شرحیست که به اثر «مائة عامل» دانشمند مشهور شرق عبدالقاهر جرجانی نوشته شده است . در اثر ، صدعامل (واژه حاکم) که در نحو زبان عربی به واژه ها تاثیر وارد میسازند ، به بحث گرفته شده است . این اثر جامی به زبان دری به گونه منظوم نوشته شده است . شماری از نسخه های خطی این اثر در گنجینهٔ انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی نگهداری میشود . (۲۰) این اثر فقط یك دفعه در هندوستان به چاپ رسیده است .(۲۱) از چاپ هندوستان این اثر یك نسخه در انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم اوزبکستان شوروی نگهداری میشود .

۸ـ شرح «مائة عامل» :

دانشمند زبانشناس شناخته شده محمد ابوسعید خان به سال (۱۸٤۷م.) آنرا در مجموعهٔ آثار مربوط زبان عربی در مطبعهٔ نظامی شهر کانپور به چاپ رساند . در مجموعه آثاری مانند:

۱ـ «تنقیح ابوسعیدی» ص ۲ـ۵ ،
۲ـ شرح «مائة عامل» ص ٦ـ۱۲٤ ،
۳ـ اثر «توضیح کامل» یا «تبیین سید خانی» درحاشیهٔ کتاب ، ص ٦ـ ۱۲٤ و.
٤ـ «افادات سعید ید» شامل ساخته شده است . همچونان ، تقریظی را که محمد عبدعلی مدراسی به این مجموعه نوشته ، وجود دارد .

از چهار اثر شامل مجموعه سه اثر آن را خود ناشر ـ محمد ابو سعیدخان نوشته است . او ، درمورد مولف اثر «مائة عامل» که به نثر عربی نوشته شده ، این معلومات ارزشمند را میدهد : «انتساب متن این کتاب مسلما به «مائة» به امام شیخ عبدالقاهر شهرت دارد و برحسب تصریح محمد ماه بن محمد انور صاحب «در مکنون» مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره سامی شارح معلوم میشود نه . »

درپایان کتاب نیز «چون که این کتاب «شرح مائة عامل» که حسب تصریح صاحب «درمکنون» تصنیف مولانا عبدالرحمن جامی است. » گفته میشود .

این اثر تازه پیدا شدهٔ عبدالرحمن جامی ازسوی محمدعبدعلی مدراسی درمطبعهٔ محمود نگرلکنهو نیز به چاپ میرسد . سال چاپ آن ذکر نشده ، اندازهٔ آن (۲٤ × ۱۵) سانتیمتر وحجم آن ٦٤ صفحه است .

درگنجینهٔ انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم اوزبکستان شوروی بیش ازده اثر به زبان عربی که نویسنده گان شان نامعلوم است ، به نام شرح «مائة عامل» نگهداری میشود. هنگام مقایسهٔ این آثار با اثر دربالا یادشدهٔ جامی ، معلوم شد که سه نسخهٔ آن اثر جامی بوده است. آنها از این قرار اند :

یك ، نسخهٔ شماره ٤۱۲۵ :

عبدالحکیم حسین بن عاشور محمددرسال ۱۲٦۹هـ . (۱۸۵۲ ـ ۱۸۵۳م.) به خط نستعلیق کتابت نموده است .کاغذ خوقندی ، اندازه : ۲٦ × ۱۵ر۵ سانتیمتر ، حجم آن ۱۷ ورق (41b - 57 b)

دو ، نسخهٔ شماره ۷ر٤۸۵۰ :

کاتب آن معلوم نیست . درسال ۱۲۸۲هـ . (۱۸٦۵ ـ ۱۸٦٦م.) به خط

نستعلیق کتابت‌شده، کاغذ:خوقندی‌اندازه : ۲۶ × ۱۵ سانتیمتر وحجم‌آن ده ورق (362b - 371b)

سه ، نسخهٔ شماره ۷ر۱۰۷۲۰ :

نام کاتب وسال کتابت آن‌معلوم‌نیست . نوع‌خط آن‌نستعلیق، اندازهٔ آن ۵ر۲۵ × ۱۵ سانتیمتر وحجم آن‌دوازده ورق (119b - 130b) است .

۹ـ شرح «رسالهٔ فی الوضعیه» :

این رساله شرحیست که‌به اثر «رسالهٔ‌فی‌الوضعیهٔ»عضدالدین ایجی نو شته شده است . و ضع علمی‌نامگذاری به‌یك نثراست (۲۲) ، علم قواعد حصول واژه (۲۳)

نخستین معلومات را درمورد این‌شرح جامی ازکتاب کشف الظنون کاتب چلپی به‌دست می آوریم(۲۴) بعداً کارل بروکلمان نیز آن را درفهرست آثار جامی می‌آورد . (۲۵)

یك‌نسخهٔ خطی ویك‌نسخهٔ چاپی‌این اثر در گنجینهٔ انستیتو ت شرقشناسی اکادمی‌علوم اوزبکستان‌شوروی نگهداری میشود .

کاتب نسخه خطی که با شماره(۱۱۴۵۲) نگهدا ری میشود ، معلوم نیست . کاغذ آن خوقندی بوده وبه‌خط نستعلیق درسدهٔ نزدهم میلادی کتابت شده است . خطوط اسا سی‌آن‌باخط سرخ جدا شده است. وقایهٔ آن‌کاغذ کپره بوده که‌درسالهای‌پسین کارشده است.. اندازهٔ آن (۲۲ × ۱۴) سانتیمتر وحجم‌آن هفت ورق است. نسخهٔ چاپی آن‌تحت شمارهٔ ۱۲۴۹۲ نگهداری شده، آن‌را نجم‌الدین‌مخدوم به‌سال (۲۹۰۹م.) در بخارا به نشر رسانده است . نسخه را برای چاپ‌نظام الدین مرغینانی کتا بت نموده است . درمتن‌اثر ، رسالهٔ عضدالدین‌ایجی ودرحاشیهٔ آن‌شرح جامی‌آورده شده است . اندازهٔ آن (۵ر۲۳ × ۱۴)سانتیمتر وحجم آن هشت صفحه است .

۱۰ـ الفواید الضیائیه :

ازمقدمهٔ اثر معلوم میشود ، که‌اثرجهت سهولت مسایل مشکل دستور زبان عربی به‌نگارش آمده است .جامی‌این اثر را برای فرزندنش ضیاء الدین یوسف ۸۸۲ ـ ۹۱۹ه .(۱۴۸۲ ـ ۱۵۱۳م.) نوشته است .

«کافیه» تااوایل سدهٔ بیستم توجه‌بسیاری از دانشمندان زبانشناس‌را به‌خود جلب کرده بود . به‌این اثـرشمار زیاد شرح نوشته شد وتوسط دانشمندان مورد پژوهش وتـر جمه‌قرار گرفت . خود ابن‌حاجب بـــار نخست شرحی را به‌نظم به‌این اثـرنوشت وآن‌را «وافیه» نامید .

درمیان شرح هایی که به‌این اثـرنوشته شده ، شرح جامی نظر بـه مکمل بودن ووسعت اندیشه ومـــلاحظاتش برجسته گـی ویژه دارد . شرحی کـــه جامی به‌اثر ابن حاجب‌نوشته ، یك‌شرح عادی نیست ، بل میتوان آن‌رایك‌اثر مستقل دانست .

تااوایل سدهٔ بیستم مـیلادی درمناطقی‌چون‌آسیای‌میانه،هندو ستان، ترکیه ، ایران ، افغانستان ومناطق‌ماورای قفقاز شرح جامی ممددرسی و آموزشی خـوبـــی جهت آموزش‌وپیشبرد تدریس گرامر زبان عربی مورد استفاده قرار گرفت .

نسخه های خطی «شرح مـلا» راتقریباً درگنجینهٔ نسخ خطی بسیاری ازکشورها یافته میتوانیم . چنان‌که،درگنجیـنهٔ نسخ خطـــی انستیتوت شرقشناسی اکادمی‌علوم اوزبکستان‌شوروی نزدیك به‌هشتاد نسخهٔ‌خطی آن نگهداری میشود .

این کتاب برای نخستین باربه‌سال۱۸۱۸م. درکلکته ازچاپ بـــرآمد . همچو نان ، بـــه سال ۱۸۱۹م. دراستانبول نیز بـه‌نشر رسید . پس ازآن ، درقازان وشهرهـای مختلف‌ترکیه ، ایـــران ، آسیا ی میانـــه وهندوستان پیهم بـــه‌چاپ رسید .دربرخی ازشهر ها دریك سال چند مرتبه نیز نشر شد .

اثر «شرح‌ملا» یاکدام اثـر دیگرعبدالرحمن جامی درمورد گرامر زبان عربی تاکنون مورد تدقیق وپژوهش‌لازم‌قرار نگرفته است .هرگاه‌نسخه های خطی آثار جامی درمورد زبان،که درگنجینهٔ نسخ خطی جهان‌وجود دارد ، همه جانبه وعلمی شناسایـی‌وتدقیق گردد ، میراث علمی‌مارا باز هم گسترده‌گی خواهـــد بخشید .پژو هشها وبر رسیهای علمی جدید

دراین زمینه گوشه های مختلف ایجادیات این شاعر ومتفکر سترگ وگرامی را آشکار تر وبرجسته ترخواهد ساخت .

منابع و اشاره ها :

۱ــ «اوزبیکستان مدنیتی» ، سال۱۹٦٤ ، ۱۹ دسامبر .

۲ــ نوایی ، علیشیر ، آثارمنتخب،۱۵جلدی ، جلد ۱٤ ، ص ٤۱ .

۳ــ سام میرز ابن‌شاه اسما عیل‌صفوی ، تحفهٔ سامی ، انستیتو ت شرقشناسی اکادمی‌علوم اوزبیکستان‌شوروی ، نسخهٔ شماره ۵۷ ، نسخهٔ خطی ، ورق ۸۵ ، عبدالغفور لاری ،مقامات جامی،انستیتوت شرقشناسی اوزبیکستان شوروی ، نسخه خطی‌شماره (۲۳۰۵) ، ورق (37a - 36b)

٤ــ شیر خان بن علی احمد خان‌لودی ، مرآة‌الخیال ، انستیتو ت شرقشناسی اوزبیکستان شوروی ،نسخهٔ خطی شماره ٦۲ ، ورق (46b)

۵ــ بیرتیلس ، ی.ای. ، منتخب‌آثار ، نوایی وجامی ، مسکو : سال ۱۹٦۵ ، ص ۳۹۰ ــ ۲٤۰ .

٦ــ طاهر جانوف ، عبدالرحمن ،فهرست نسخه های خطی فارسی وتاجیکی ، جلداول ، بخش تاریخ‌وتذکره‌ها ، سال ۱۹٦۲ ، ص۳۱۱ــ ۳۱۸ .

۷ــ جامی ، عبدالرحمن ، دیوان‌ثانی ، انستیتو ت شر قشنا سی اوزبیکستا ن شوروی ، نسخهٔ خطی شماره ۷٦۷ ، ورق (6a—5b)

۸ــ مجموعهٔ نسخه‌های خطی آثارعبدالرحمن جامی در انستیتو ت شرقشناسی اوزبیکستان شوروی ،تاشکند : ۱۹٦۵ ، نصراله طرازی ، عبدالرحمن جامی ، فهرس لموالغات‌فی‌المخطوطات والمطبوعةاللتی ... ، قاهره : سال ۱۹٦٤ .

۹ــ نوایی ، میرعلیشیر ، خمسه، تاشکند : سال ۱۹٦۰ ، ص٤۷۱ .

۱۰ــ فهر ست نسخه های خطی‌انستیتوت تاریخ ، زبان وادبیات داغستان شوروی ، ۱۹۷۷ ، شماره۱۰۸ ، ص ۸۰ .

۱۱ــ همان اثر ، شماره ۱۰۳ ،ص ۷۸ ــ ۷۹ .

۱۲ــ همان، شماره ۱۰۲، ص۷۸.

١٣ـ هرمان‌ایته ، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دیوان هند ، آکسفورد : ١٩٠٣ ، شماره١٣٥٧ ، ص ٧٦٢ .

١٤ـ عبدالغفور لاری ، مقا مات‌جامی ، انستیتو ت شر قشنا سی اکادمی علوم اوزبیکستان شوروی ،نسخهٔ خطی ، شماره ٢٣٠٥ ، ورق 37a

١٥ـ ایدگار بلوشه ، فهرست‌نسخه های خطی فارسی کتابخا نهٔ ملی پاریس، ت ٣٠ ، شماره ١٦٧٦،سال ١٩٣٤ ، ص ٢٧١ .

١٦ـ حکمت ، علی‌اصغر ، جامی،تهران: ١٣٢٠ (١٩٤٢م.)،ص ١٦٣ .

١٧ـ چارلس‌ریو، فهرست نسخه‌های خطی‌فارسی ، کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ، لندن : سال ١٨٨١ م .

١٨ـ همان اثر ، همان صفحه ،ا.ج. آربری، فهرست کتابهای‌چاپی، دیوان‌هند ، لندن : ١٩٧٣،ص٥١٤ .

١٩ـ فهرست نسخه های خطی‌انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی ، شماره ٣٠٠٨ . ماسکو : ١٩٦٤ ، ص ٣٩١ .

٢٠ـ همان کتا لوگ ، شماره٢٥٣٤ ـ ٢٥٣٨ ، ص ٣٤٠ـ٣٤١ .

٢١ـ ا.ج. آربری ، فهرست‌کتابهای چاپی دیوان‌هند ، ص٢٨٤ .

٢٢ـ علی‌سیدی، قاموس عثمانی،استانبول : ١٣٣٠ه (١٩١٢م.) ، ص ١٠٨٥ .

٢٣ـ سید شریف جرجانی ،تعریفات ، استانبول : ١٣١٨ ه . (١٩٠٠) ، ص ١٧١ .

٢٤ـ کاتب چلپی، کشف الظنون،جلد اول ، استانبول : ١٣١٠ ه . (١٨٩٢م.) ، ص ٥٦٩ .

٢٥ـ کارل بروکلمان ، تاریخ‌ادبیات عرب ، جلددوم ، برلین : ١٩٠٢ ، ص ٢٠٧ .

(گزارنده : ح . یارقین)

غ . حسین «فرمند»

ابیات دری‌مندرج‌در طـریق‌ـ ا لارشـــاد

اگـر نگاهی به‌دور نمای فرهنگ‌وتمدن بشری بصورت عـــام افگنده شود، بدین‌حقیقت روشن پی‌خواهیم‌برد کـه شعر ، اولتر وپیشتر ازنثر پابه‌عرصهٔ وجود نهاده وعلت آن‌نیزکاملا واضح‌وطبیعی است، چه‌تاثیری را که‌شعر برخواننده وشنونده واردمیکند به‌مراتب بیشتر وعمیقتر ازآن میباشد که‌نثر را مقدور است .

کرستو فرکادول دراثـــرش تحت‌عنوان «تـوهم وواقعیت تحقیقی در منابع شعر» (۱) متعرض ایـــن نکته‌گردیده ومیگوید : ابتدا بشر ، شعر گفته وبعد به‌نثر پرداخته است . به‌این معنی‌که‌درنخستین مراحل‌تشکیل گروههای اجتماعی واقدام به‌کارهای‌دسته جمعی ، درجریان کار، انسانها

چنان آوازهایی تولید میکردند کـــه‌همنوا باحرکات وفعالیتهای تولید ی وتسکین دهندهٔ رنج وخسته‌گی آنان‌بود ودرواقع سنگپایه های اساسی شعر دوره‌های بعد تاامروز راتشکیل‌میداد

درتمدنهای قدیم به‌شمول سومروآگـــاد سنجع وقافیه را میبابیم . در فرهنگ وتمدن آریایی‌نیز، قدیمترین‌متون مذهبی ودینی یاکاملا شعـــر بوده ویااینکه نثرآن بارنگ و بـــوی‌شعر آگنده بـــوده است . چنانـــکـــه «ریگ‌ویدا» متن مقدس ویدایـــی و«گاتهای زردشت» ودیگر قسمتهای اوستا همه شعر اند .

بنابـــر ین آوردن سجع ، امثال‌واشعار در نثر دری را نتیجهٔ تاثیر مستقیم آثار دینی قـد یـــم میتوان‌دانست کـــــه نـو یسنده خواسته وتا خواسته تحت نفوذ آنها قـــرارگرفته است .

البته تقلید وپیروی از زبان عربی‌را هم درزمینه نمیتوان انکار کرد ، چه‌درج اشعار درمتون منثور عربـــی‌قبل براین معمول بوده است . (۲)

این تاثیر پذیری گـــرچه درموردهمه انواع متون دری صادق آید،آثار دینی وعرفانی را ازآن بهرهٔ بیشتراست تابدانجا که‌حکیم سنایی شاعر وعارف اواخر سدهٔ پنجم واوایل‌سدهٔ‌ششم هجری قسمت اعـظم مسایـل عرفانی وتصوفـــی عصر خود را درمثنویهای معروف «حدیقة الحقیقه» و «سیر العبادالی المعاد» شرح وبیان‌کرده است .

حقیقت کاملا واضح ومبرهن این‌است کـــه تصوف و عرفان همواره باشعر سروکار داشته‌وحتی تالیفات‌منثور صوفیان نیز بیشتر رنگ‌شعر دارد ، زیرا صوفی وعارف اهل دل‌است ودرفضای احساسات ، عواطف ذوق وخیا لهای خوش شا عرانه درپرواز میباشد وبهترین زبانی کـــه بتوانـــد ترجمان حال واحساسات‌درونی اوباشدهمانا زبان شعراست.

تاقرن ششم عقایدوآرای صوفیان‌متکی بـــه قـــرآن وحدیث یامکا شفه وسخنان مشایخ واقطاب بود . ازین‌زمان به‌بعدفلسفه وعلم کلام‌درتصوف نفوذ کـــرد وبسا از اصطلا حـــات‌وتـــعبیرات حکما ومتکلمین در کتب صوفیه راه یـــافت . مسایل حکمت‌چـــون حقیقت خدا و عـــا لم، بحث درذات وصفات الهی ، معرفت‌واقعی،علت آفرینش وامثال‌آن مـــورد بحث

اهل‌سلوك قرار گرفت وبد ینترتیب‌تصوف اساس علمی و فلسفی پیدا کرد ومکاتب مختلف تصوفی پا به‌عرصهٔ وجود گذاشت . متصو فین ناگزیر شدند برای شرح دکتورین‌و فلسفه های عرفانی از زبان نثر استعداد جویند ، چه‌انجام این‌ماموال‌اززبان شعر ساخته نبود وبه‌همین جهت کتب نثری مهمی درمسایل‌صوفیانه به‌وجودآمدولی بیان‌ذوقیات ووصف واردات قلبی وابراز احوال‌واحساسات بازبان دل‌یعنی شعر سازگار تر وطبیعی تر بود .

به‌بیان دیگر عرفا ومتصوفین درنوشتن اساسات و دکتور ینهای تصوفی وعرفانی اززبان نثرکارگرفته‌وآنگاه که‌منظور تبلیغ ، ترویج و تاکید راه ورسم شان درمیان بوده‌اززبان شعر استمداد جسته اند ، زیرا مسایل مربوط به‌دین ، عقیده ،مسلك وطریقه وقتی درنفوس مردم جایگزین میشود که روی سخن بادل‌واحساسات آنها باشد یعنی بازبان شعر و آنچه تخیل شنو نده رابرانگیزد ودر او ایجاد قبض وبسط کند . (۳)

بنا برین آثار متعددی که از قرن‌ششم به‌بعد درساحهٔ تصوف وعرفان ایجاد شده بیشتر آنها متو نمنثوریست که جابه‌جا برای‌تاکید ، تمثیل یاتتمیم مطلب، نویسنده کلام‌خود را باشعر (دری وعربی) آمیخته وخواسته است بیانش‌را نیرومندسازد ، چنانکه ازآثاری چون : فیه مافیه مولانا (متوفی ۶۷۲) ، مجالس‌مولانا ، مجالس سعدی (متوفی ۶۹۱ یا ۶۹۴) ، مرصادالعباد نجم‌الدین‌دایه (تالیف شده در سال ۶۲۵) ونفحات الانس جامی (مولفهٔ سال۸۸۳) میتوان نام‌برد که درهر یك ازآنها نویسنده سخنش را باشعرآمیخته و زینت بخشیده است . همچنان آثار منسوب به خواجه‌انصاری (۴) (متوفی ۴۸۱) واسرار التوحید تالیف محمد ابن منصور بن‌ابی‌سعد (درمیان سالهای ۵۵۳ ـ ۵۵۹) که به‌سده های پنج و شش‌ارتباط میگیرند همین ویژه‌گی را دارا اند .

* * *

میا فقیرالله عارف روشن ضمیروژرف‌نگر کشورکه درقرن ۱۲هجری قمری درمنطقه‌یی به‌نام «روتاس» به‌دنیاآمده (۵) وبیشترایام عمرعزیزش

را وقف راه عرفان وتصوف نموده‌ودراین زمینه بـــه‌مرتبهٔ ارشاد نیز رسیده است درآثار خود (٦) به‌ویژه«طریق الارشاد» این سنت را فـرو گذاشت نکرده ودرموارد وزمینه های‌مختلف ومتعدد به‌درج اشعار درخلال نثرش پرداخته است . (۷)

درین کتاب که‌شامل (۳۸۲) صفحه‌ومتضمن شرح وتفصیل پیرامون راه ورسم تصوف وعرفان ، طریقه های‌مختلف تصوف وخصو صیات مـراد ومرید میباشد در (۵۵) مورد اشعاردری درج گردیده است . این‌ابیات گاهی تك بیتی ازغـــزل ، قصیده ،یامثنوی، زمانی‌یك رباعی ودرمواردی هم‌چندبیت ازمثنوی وقطعه ویاصرف‌یك‌مصراع است . نویسنده دربرخی موارد محدود شاعر را معرفی نموده‌وبعد بیت اورا ذکر میکند ، چنانکه در (ص ۱۲٤) آورده است :

واین تجلی مسمی است به‌تجلی بحت‌درعبدو تجلی برقی‌دوام واستمرار نمی‌پذیرد ... حافظ آداب معرفـــت(منظور خو ا جه شمس الدین محمد حافظ است) به‌عدم استمرار این‌تجلی‌اشاره میفرماید بیت :

جلوه‌یی در کلبهٔ ما کرد و پنهان گشت یار
صبح برشام‌غر یبان یك نفس خندید و رفت

بیت فوق دردیوان‌حافظ پیدا نشدوسبك آن نیز ازبیان حافظ بعید به نظرمی‌آید علاوتاًمولف‌خود درمکتوب‌پنجم این بیت را به شاعر و عارفی بدون ذکر نام حواله کرده است .

ولی دراکثر زمینه های دیگربدون‌ذکر نام گو ینده ، به درج ادبیا ت پرداخته است .

«... ومراد ازاشارهٔ آیـــهٔ کریمه‌آنست‌که معرفت حق تعالی نمیگذارد دردل یادغیر را ، ازینجا گفته اند :مصراع

آنجا که سلطان خیمه زد غـوغـا نماند عام را

ازجملهٔ (پنجاه وپنج)مورد متذکره‌چهار مـــورد آن تکراری میباشد ، بدین معنی که عین بیت یامصرع دردومورد به‌کار برده‌شده است چنانکه بیت معروف حافظ :

به می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید
که سالك‌بی خبر نبود زراه ورسم منزلـها

یکبار در (ص۷۵) وبار دیـــگر در(ص۱۰۲) درج شده است .

ابیات زیر :

ظل ارواح انـــد اشباح همه ظـل اعیان انـــد ارواح همه
باز اعیان ظل اسماء حق انـد باز اسماء ظل ذات مطلق انـد

بار اول در (ص ۱۱۸) ومرتبهٔ ثانی در (ص ۱۲۲) آمده است .
همچنان بیت :

سخن شناس نـــه یی دلبر اخطااینجا ست
چو بشنوی سخن اهـل دل مگو که خطا ست

به‌همین صورت در (ص‌ص ۷۳ و ۱۶۶) دیده میشود .
وبالاخره مصراع: (ببین تفاوت‌ره ازکجا ست تابه کجا)
در صفحات (۲۶۳ و ۳۰۶) درج میباشد .

پس ازحذف (چهار) مورد تکراری (پنجاه ویك) مورد باقی میماند کـه دراثر کنجکاوی وتفحص در لابـلای آثار ومنابع ومتن طریق الارشاد در (سی‌ودو) مورد بـه تعیین وتشخیص گوینده گان توفیق حاصل آمـد ودر (نزده) مـــورد دیگر سمند پژوهش وتلاش به‌جایی نرسید . (۸)

ازآنجا یی که شاه فقیرالله (رح) خود نیز طبع شعری داشته و بـــه زبانهای فارسی ، پشتو وعربی شعرمیگفته اســـت (۹) ، بعید ازامـکان نخواهد بود که همه یا برخی ازیـن ابیات مشخص نـــاشده چکیدهٔ طبع خودش باشد .

دیگر ازنکات قابل‌تذکر این است‌که بعضاً دیـده میشود مصرا عهای ابیات تقدیم وتاخیر شده ، مثلابیت‌معروف :

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که‌خطا ست
سخن شناس نه‌یی جان‌من خطا اینجا ست (۱۰)

در (ص ۷۳ و ۱۶۶) طریق‌الارشادمعروض چنین تصرفی قـرار گرفته است .

ویاگاهی ازدومصراع مختلف یك‌غزل بیتی ساخته شده است طوری که ازین دو بیت :

نه هرکه چهره برافروخت دلبری‌داند
نه‌هرکه‌آیینه سازد سکندر ی داند

هزار نکتهٔ باریکتر زمو اینجاست
نه‌هرکه سر بتراشد قلندری داند(۱۱)

یك ، یك مصراع انتخاب نموده‌وبدینگونه ادای مطلب کرده است :

نه هرکه سر بتراشد قلندری‌داند
نه هرکه‌چهره برافروخت دلبری داند (۱۲)

گاهی هم‌یك کلمه‌یا عبارت‌گویندهٔ‌اصلی شعر ، به‌گونهٔ دیگر درآورده شده چنانکه درین‌بیت معروف‌حافظ :

آنچه اوریخت به پیمانهٔ ما نوشید یم
اگر ازخمربهشت است‌وگر بادهٔ مست (۱۳)

که در (ص ۱۰۳) طریق الارشاددرج است ، ترکیب وصفی (بادهٔ مست) به (بادهٔ خام) تعویض گردیده‌است .

برای اینگونه اختلافات میتوان دوفرض را قبول کرد : نخست اینکه نویسنده خود برای ادای مطلب‌چنین‌تغییری‌را لازم پنداشته وعمداً بدان دست یازیده است . دودگر آنکه‌ممکن است درهنگام استنساخ ، کاتب چنین اشتباهی را مرتکب‌شده‌باشد . به‌ویژه آنکه اکثر این ابیات دربین اهل‌عرفان مشهور وسرزبانهابوده وهمین که مستنسخ ، مسراع اول‌را خوانده یادیده ، بدون توجه‌ودقت به‌اصل متن ، اتکا به‌حافظهٔ شخصی نموده مصراع دوم بیت‌دیگری ازهمان غزل، قصیده یامثنوی رابدان پیوند زده ویا اینکه به‌جای‌یك‌کلمه ، کلمهٔ دیگری را جا زده است .

به‌هرحال تعداد بیشتر ابیات‌دری‌مندرج درطریق الارشاد ازخواجه شمس الدین محمد حافظ ونور الدین‌عبدالرحمان جامی بوده ومتباقی ازآن شعرا یی چون :

شاه نعمت الله ولی ، اوحدی‌مراغه یی. خواجه‌علی‌رامتینی، شیخ

علاالدولهٔ سمنانی ، محمود شبستری‌ونظیر آنان میباشد کـــه درعرصهٔ تصوف وعـرفـــان صاحب مـقام وجایگاهی انـــد . وایـن خود بیانگر وسعت آگاهی وعلاقمندی شاه‌فقیر الله به‌آثار ودواوین شعر او عـرفای برجستهٔ ادب دری تواند بود .

بااندك تعمق درکیفیت وچگونـگی‌درج ابیات درطـریق الارشاد روشن میگردد که شاد فقیرالله انه‌تنهاعارف‌واقف ومسلط به‌رموز ونزاکت هـای تصوف است ، بلکه ازویژه‌گی های‌ادبی ولسانی هم بهرهٔ کا فی دارد ، چه طوریکه دیده میشود درزمینه هاوموارد گوناگون ازابیات واشعاردری مطابق موازین ومعاییر چهار گانـــهٔ‌درج شعردرمتون منثور(۱۴) استمداد جسته است که‌درزیر نمونـه هایـی‌ازهر مورد ارائه میگردد :

۱ـ به طریق تتمیم :

وآن چنان است که قسمتی ازبیان‌اصلی مطلب بـه‌شعر واگذار میشود وشعر معنای‌نثررا بدون قطع‌وانحراف‌دنبال میکند . درین نوع که‌دقیقترین وفنی ترین نوع‌درج شعر درنثراست‌جداکردن شعر ازنثر موجب گسیخته شدن ارتباط معنی‌خواهد شد، مانند:

«وتبعیت درانبیاء به‌اعتبار آنست‌که‌نبی متبوع‌را وصول به‌آن‌درجه‌اولا وبالذات است و دیگران را ثـــانیاًوبالعرض است مثلا شخصی را کـه اصالتاً دعوت کنند ودیگران راطفیلاهرچند همه دریك‌سفره تناول نمایند وهم جلیس باشنداما اصل‌اصل‌استوطفیلی طفیلی . پس پیغامبر پیغامبر است وامت‌امت‌هرچند سرافرازگرددوعلو پیداکند ا گر تـارك‌سراوکف پای پیغمبر شود دولت عظمی بدست‌آورده باشد وخواهد گفت :

من همان بندهٔ دیرینه کـه هستم‌هستم
غبار پای‌تو ام گر بـه آسمان رفتم (۱۵)

نمونه های دیگری ازین نوع‌را درص‌ص ۱۰۳ و ۱۱۲) طریـق‌الارشاد دیده میتوانیم .

۲ـ به طریق تشبیه یاتمثیل :

به‌نحوی کـــه شعر معنای نثر رامجسم سازد یابه‌عبارت دیگردرپایان نثر ابیاتی آورده شود که مبین‌همان‌معنی باشد ، مانند :

«صاحب دولتی کـــه نظر اوکافی‌است وصحبت اوشافی است‌آن‌است که‌نسبت توجه اوعلی الدوام به‌جنب‌قوی صورت گرفته باشد وظاهـــر اوباطن اورا شاغل نباشد وانـــــه‌برعکس .... اگـــر اینچنین صاحب دولت بهم رســـد صحبت اواکبریت‌احمر است ، بیت :

صحبت روشنضمیران کور رابینا کند

اختلاط چشم‌عینك را حروف آموز کـرد (۱۶)

درصفحه (۱۳۲) طریـــق الارشادمورد دیگری ازچنین شیوهٔ درج شعر را مشاهده می کنیم .

۳ـ به طریق تطبیق وتنظیر :

آنست کـــه معنای شـــعر منطبق‌بامعنای نثر ویانظیر آن‌باشد . درین گونه درج‌شعر ، نویسنده درنثر به‌نحو خاص ازمعنای شـــعـــر استفاده میجوید وبعد به‌دنبال نثر همان شعررا می آورد ، مانند :

«ودرمحبت حق تعالی یـك جهت‌ویك رو باشند. حق تعالی آدمی‌راکه آفریده است درسینهٔ اوجزیـــك دل‌ننهاده ... واشارت کـرد بدانکه در محبت من‌یك دل‌ویك روباشی نه‌آنکه‌دل‌را هزارپاره سازی وهـــرپاره را درپی کاری آواره . بیت :

ترا داد یـــك دل خداوند گار اشارت درآن کـرد ای هوشیار
چودل یك بود می‌نشایـد دویار زیك‌دست هرگز نیایددوکار (۱۷)

در (ص ۲۰۴) مورد دیگری ازیـن‌شیوه را بکار بسته است .

۴ـ به طریق تاکید و تائید :

آنست که شعر برای تاکید معنای‌نثر آورده شود واین نوع نسبت به سایر انواع بیشتر رایج است، مثلا:

«... این امر خلافت مربوط بـــه‌وراثت نیست منوط بـه‌کسب کمال

است واین بجز تقلید پیرمرشد حقیقی که شیب وفراز راه دیده باشد وذوق هرمنزل چشیده صورت نمی‌گیرد . بیت :

رهبری جو که درین بادیه هرسوراهی است

مرد سرگشته‌چه داند کـه کجا باید رفت (۱۸)

نمونهٔ دیگر این شیوهٔ درج شعررا در (ص ۱۷٤) مطالعه می‌کنیم .

خلاصه اینکه میا فقیرالله که خودطبع شعر داشت ، بـه‌شعر تصوفی که ازعربی ودری درزمان وی میراث‌مانده است دلبستگی شورانگیزدارد واشعار ابن فارض مصری جلال‌الدین بلخی وحافظ شیرازی‌ویکعده شعرای عارف دیگر نقش دل او بـوده ودرج نگارش او نیز شده است .

مآخذ وياد داشتها :

1- Ilusion and Reality - Astudy of the Sources poetry, christpher coudwell, International publishess, 1963, pp. 13-31.

(۲) حسین خطیبی . تاریخ تطور نثرفنی . تهران ، ۱۳٤٤ ، ص ۱۱۲

(۳) داکتر قـاسم غنی . تـاریـخ تصوف دراسـلام . تهران ، چ ۲ ، ۱۳٤۰ ، ص‌ص ۵۵۰ ـ ۵۵۳

(٤) درزمینهٔ درج شعر درآثار پیرهرات رجوع شود بـه مقالهٔ پوهاند «جاویـد» کـه در مجموعـهٔ مقالات‌نهصدمین سال وفات خواجه عبدالله انصاری به‌سال ۱۳٤۱ درکابل‌به‌طبع‌رسیده است ، ص ۱۲۵ ـ ۱۳۳

(۵) شمارهٔ اول مجلهٔ آریانا، سال۱۳٤۶ ، ص ۲

(٦) درمکتوبات یکعده اشعار رامی‌آرد که بعضی درطریق الارشاد آمده ، اشعار عربی وبطور خاص ابیات قصیدهٔ خمریهٔ «ابوحفص عمر بن‌علی مشهور به‌ابن فارض مصری (٥٦٥ ـ ٦٣٥ هـ . ق .) همان را که جامی هروی درلوامع» ترجمهٔ منظوم تفسیری کرده است نیز می‌آورد .

(٧) در ضمیمهٔ طریق الار شادضمیمهٔ برگزیدهٔ مکتوبات میافقیرالله (چاپ کابل ١٣٥٩) فهرست اشعارمندرجهٔ این دوکتاب‌داده شده است .

(٨) رجوع شود به‌فهرست اشعاردری منضمهٔ طریق الارشاد (چاپ کابل ١٣٥٩) مرتبهٔ نگارنده .

(٩) شمارهٔ اول مجله آریانا سال١٣٤٦ ، ص ٦

(١٠) دیوان حافظ ، چ هشتم ، تهران ، ١٣٥٢ ، ص ٣٢

(١١) ایضاء ، ص ١٣٤

(١٢) طریق الارشاد ، ص ١٤٨

(١٣) دیوان حافظ ، ص ٣٥

(١٤) تاریخ تطور نثر فنی ، ص‌ص١١٦ ـ ١١٩

(١٥) طریق الارشاد ، ص ٢٧٢ .این بیت مرکب ازدو مصراع از دو بیت مختلف میباشد زیرا در وزن‌بایکدیگر تفاوت دارند .

(١٦) طریق الارشاد ، ص ٨٥

(١٧) ایضاء ، ص ٣ واین بیان‌آیهٔ‌شریفه است در عین مطلب (سوره احزاب ، آیهٔ ٤) ماجعل‌الله لرجل‌من‌قلبین فی‌جوفه (طریق‌الارشاد ص ٣)

(١٨) طریق الارشاد ، ص ٢

ACKU

نویسنده دکتور ، ت ، نعمت‌زاده‌باهمکاری دکتور ، ع ، وفایی

شهریارنامه وارتباط آن‌بابرزونامه

وشاهنامه

حکیم سراج الدین ابو عمر عثمان‌بن محمد مختاری غزنوی (متولد بین سالهای ٤٥٨ ـ ٤٦٨ . ه مطابق ١٠٦٤ ـ ١٠٧٥م، متوفی بین‌سالهای ٥٣٤ ـ ٥٤٤ ه مطابق ١١٣٩ ـ١١٤٩ . م) ، ازجملهٔ شاعران بلند پایه وگرانمایهٔ دورهٔ غزنویان است ،که درتاریخ ادبیات فارسی دری‌مقام ارجمند وشایستهٔ خودرا دارد .

ازمختاری دیوان اشعاری مشتمل برقصاید، قطعات، غزلیات ،ترجیعات ورباعیات وهمچنان دومنظومه بـــه‌عناوین «هنر نامه یمینی» و «شهر یارنامه» باقیمانده است . «شهریارنامهٔ» مختاری داستان حماسی است که برای روشن ساختن سیر تاریـخ‌حماسه سرایی درتاریخ ادبیات دری دارای اهمیت فراوان تاریخی و ادبی‌است . اما متاسفانه تاحال دربـارهٔ این منظومـهٔ حماسی مهم و گرانبهاطوریـکه لازم است ، توجه وتحقیق

صورت نگر فته ا ست. مؤلفان مآخذ ادبی از جمله عو فی بخارایی (۱)، دولت شاه سمرقندی (۲)، امین احمد رازی (۳) لطف علی بیک آزر (٤) ، رضاقلی خان هدایت (٥) و دیگران راجع به شهر یارنامه به صورت خیلی مختصر اشاره کرده وتنها با گفتن «شهریار نامه» که داستان حماسی است وبه عثمان مختاری تعلق دارد ، اکتفا کرده اند . وهم تحقیقات محققین که در ارتباط با «شهریار نامه» در فهرست ها ومآخذ ادبی از قبیل ، ریو (٦) ، مو لو ی ,مقتدر (۷) ، ابن یوسف شیرازی ، (۸) دکتور ذبیح الله صفا (۹) هرمان اته ، (۱۰) سعید نفیسی ،(۱۱) ی ، س ، برگنیسکی (۱۲) ، ی ، ا ، براتیلس ، (۱۳) گ ، ی علی یوسف (۱٤) ودیگران صورت گرفته است ، حیثت مقدمهٔ مختصر را دارند، که خواست ما را در باره این داستان حماسی مهم وگرانبها پوره کرده نمیتوانند . ازجمله تحقیقات نسبتاً مفصلی که تا حال صورت گرفته وبه نشر رسیده است هما ن تحقیق دکتور صفا ست ، که در کتاب «حماسه سرایی در ایران» آمده است . کار این محقق هم ماهیت وویژه گی های «شهر یار نامه» را بخوبی روشن ساخته نمیتواند، واین بدان جهت است که دکتور صفا به نسخه «شهر یار نامه» دست نیافته است ، اطلاعات دکتور صفا برمعلومات دست وپاشکسته دیگران که درفهرست ها ومآخذ ادبی آمده ، استوار است . بدین معنی که دکتور ذبیح الله صفا زمانیکه میخواهد نسخه خطی معروف «شهر یار نامه» را معرفی نماید ازمعلومات که ریو در فهرست خود داده است ، استفاده میکند . خود درباره چنین مینوسد : «ازشهر یارنامه» اکنون نسخهٔ درپیش ندارم ، نسخهٔ ازآن درکتابخانه موزهٔ بریتانا جزو نسخ خطی فارسی موجوداست . (۱٥)

رکن الدین همایون فرخ و جلال الدین همایی محققین بزرگوار وصاحب صلاحیت که مدتی ازعمرخود را دربارهٔ تحقیق دراحوال وآثار عثمان مختاری صرف نموده و بامعرفی عثمان مختاری و آثارش بویژه «شهر-یارنامه» خدمت بزرگ ادبی وفرهنگی انجام داده اند. چنانکه درسال ۱۳۳٦ ش مطابق ۱۹۵۷م به کوشش رکن الدین همایون فرخ ، ودرسال ۱۳٤۱

ش مطابق ۱۹۶۲ م به‌سعی واهتمام جلال‌الدین همایی ، دیوان مختاری غزنوی درتهران به‌زیور طبع آراسته‌گردید . دیوانی‌که استاد جلال‌همایی به‌طبع رسانیده است ، نسبتاً کامل‌است ودارای ۴۵۳۰ بیت قصیده ، ۳۲۰ بیت ترجیعات ، ۵۳ بیت غزل،۱۹۵ بیت قطعه ، ۳۵۰ بیت رباعی ، ۴۹۲ بیت مثنوی هنر نامهٔ یمینی ،و ۹۲۵ بیت مثنوی «شهر یار نامه» میباشد . که در مجموع دیوان چاپ‌شده ۶۸۶۵ بیت را دربردارد . بدین ترتیب بمشاهده میرسد کـه درمیان‌آثار بازمانده ازعثمان مختاری‌ازنگاه تعداد ابیات ، منظومهٔ «شهریارنامه»جای اول را اشغال کرده‌است باآنهم متنی‌را که‌استاد محترم همایی‌به‌طبع‌رسانیده ناقص است . زیـرا جلال همایی به‌نسخه کامل «شهریار نامه»دست نیافته وازروی اجبار ازهـمان نسخهٔ ناقص دست داشته ، که‌عکس‌آن‌را ازموزهٔ بریتانا بدست آورده ، استفاده کرده وبطبع رسانیده است‌دربارهٔ نقص کار استاد همایی بهتر آنست که اززبان خود او شنویـم :«ازآن روزگار که راقم سطوربادیوان «حکیم عثمان مختاری غزنوی» آشناشده ودرجزو آثـــار نامدارش اسم مثنوی شهر یار نامه را شنیده بودم‌تاروزی که دست بکـار طبع دیوان شاعر شدم ، درسراسر این مـدت‌که علی التحقیق‌ازچهل‌سال افزونتر بود همه وقت درجست وجـوی آن‌مثنوی ... بوده وغیر ازنمونهٔ‌سیزده بیت آن را که درفهرست ریو ، به‌مناسبت معرفـی نسخه خطی آن در کتابخانهٔ موزهٔ‌بریتا نیانقل‌کرده‌است‌ونیز غیر ازپنجاه وچهار بیت دیگر کـــه آن راجناب فاضل محقق آقای‌سعید نفیسی استاد دانشگاه ... از روی یك‌نسخه‌خطی مجهول‌الاثر برای‌خود نوشته بوده‌اند وبنام خودایشان اول‌بار درکتاب «حماسه سرایـی درایران»، ص ۲۹۸ تالیف دکتورصفا درج‌شده است ، هیچ‌اثر دیگر ازآن‌منظومه نیافته بودم چنا نکه‌نسخه کامل صحیح آن را هـم تـا امروزندیده‌ام ، واین حسرت وافسوس نه تنها نصیب این بنده است که دیگرکسان هم کـه بامن درسودای بحث وپـی جویی اینگونه آثار شریـــك‌ودمسازند همه‌دراین محرومی ودریغا دریغ‌بامن همداستان وهم آوازند !

درمیان فضلا ومحققان معاصرتنهاهمان آقای سعید نفیسی بما اطلاع

میدهندکه درچندین سال قبل مرحوم‌پروفیسر چایکین وابسته فرهنگی سفارت روسیهٔ آن‌زمان یگانه نسخهٔ‌کامل مثنوی شهریار نامه را که به اظهار معظم‌له نسخهٔ بسیار قدیم به‌قطع‌وزیری وقطعاً تجاوز از ده هزار بیت بوده است ازکتاب فروشان‌تهران خریداری کرده وآن‌را به روسیه برده است .

آقای نفیسی‌همان نسخه‌را درمدت‌کوتاهی ازچایکین به‌امانت گرفته و فقط همان ٥٤ بیت را از روی آن‌نوشته‌اند که مانیز همهٔ‌آن‌را درخاتمهٔ نمونه‌های موجود شهریار به‌اسم ورسم ازایشان نقل‌کرده ایم تاکاملا مشخص وممتاز باشد .

اتفاقاً نسخه‌یی ازآن منظومه که‌دراین اواخر بدست ما افتاد وعنقریب این‌را معرفی خواهیم کردهم‌ناقص ومغشوش است . چنانکه معلوم نمیشود این ٥٤ بیت مربوط‌به‌کجا ومتعلق بکدام جز واز اجزاء داستا نست ، با این سبب آن‌راازدیگر نمونه‌های موجود جدا کرده ودرحواشی آن صفحات هم توضیح‌داده ایم .

وقتی‌که درصدد طبع دیوان‌مختاری‌برآمدم قهراً علاقهٔ قلبی وداعیهٔ‌باطنی من‌درجست وجوی نسخه «شهریارنامه» شدید تر وعزیمت بر فحص وبحث موکدتر گردید ، این بود که‌علاوه برتجسس واستکشاف بلیغ‌که درکتب خانه‌های داخل کشور نمودم‌وشور بختی را ازآنهمه رنج‌نتیجه‌یی حاصل نشد واثری ازآن منظو مه‌بدست نیامد،هم‌ازادارهٔ کل‌انتشارات وروابط دانشگاهی دبیرخانه دانشگاه‌درخواست کردم تاباکتابخانه های خارج ازکشور بویژه مملکت شوروی‌وانگلستان که نوادر ونفایس نسخ فارسی بیش ازهمه جادارند مکاتبه‌ودرخواست نسخه عکسی کردند ، ازکتابخانه های شوروی که‌به‌سابقه‌حکایت پرو فیسر چایکین بیشتر مظنهٔ وجود نسخهٔ کامل آن‌منظومه‌بود نسختی از دیوان مختاری که تاریخ کتابتش ۱۲٤۲ قمری است واشباه ونظایرش را درخود ایران فراوان دیده بودم فرستادند لیکن‌مثنوی شهر یار نامه که‌منظوراصلی بودخبری نرسید.حاکی ازاینکه‌نسخه‌آن‌کتاب شاید درخود کتابخانه ها ی ماسکو ولینن گراد هم وجود نداردونسخه چایکین هم معلوم نیست‌کجا رفته است ؛ درعوض کتابخانهٔ موزه‌بریتانا (بریتش میوزیم) ملتمس ما

را اجابت کرده جوابی موافق مقصود داد و نسختی عکسی برای ما فرستاد که علی‌الظاهر نسخه منحصر به‌فرد آن کتابخانه یعنی همان باشد که در فهرست ریو معرفی شده ، و به‌این قرار یگانه نسختی است از آن منظومه که در کتب خانه های بزرگ دنیا وجود داشته و خوش بختانه بدست ما رسیده است .

ما نیز همین نسخه را با رعایت نکاتی که بعد از این به‌تفصیل خواهیم گفت ماخذ طبع قرار داده‌ایم »(۱۶)

نسخهٔ که آن‌را جلال همایی «یگانه نسخهٔ کامل مثنوی «شهر یار نامه» و «نسخهٔ بسیار قدیم» خوانده و از دست نیافتن به آن افسوس خورده است و دربارهٔ به «کجا رفتن آن» سخن رانده است . درحقیقت همین نسخه ییست که مستشرق روس پروفیسر چایکین درسال ۱۹۲۶ میلادی ، هنگامیکه در تهران درسفارت شوروی ایفای وظیفه مینمود ، این نسخه را خریداری نموده و بعداً آن‌را باخود از تهران به روسیه برده است. و بعد از مدتی آن نسخه بدست مستشرق دیگر روس، الف ، استار یکوف که با پروفیسر چایکین نسبت دوستی داشت ، میرسد .

و در سال ۱۹۶۲ بعد از وفات استار یکوف زوجه اش کتا بخانهٔ شوهر را به‌اکادمی علوم تاجکستان به‌فروش میرساند و زمانی که کتابخانه استاریکوف از لینن گراد به‌شهر دوشنبه آورده میشود این نسخه خطی «شهریار نامه» که متعلق به‌استاریکوف بود نیز دربین دیگر کتب کتابخانه به اکادمی علو م تا جکستان آورده میشود . وحالا این نسخه درشهر دوشنبه درگنجینهٔ دست نویس های شرقی انستیتوت خاور شنا سی اکادمی علوم تا جکستان بنام الف، میرزا یوف ، تحت شمارهٔ «۱۷» محفوظ است که پشتی نسخه از کتان سخت مقوایی است اما پشتی اصلا ازاین دست نویس نبوده ، آن رابعداً افزوده اند. مشخصات دیگراین نسخه به‌شرح زیر است : قطع ۲۰ × ۲۹ سانتی ، تعداد اوراق ۱۵۶ ورق ، (ورق اول الف ـ ۱۵۶ ب) رامشتمل است . درصفحه اول نسخه باقلم سیاه ازطرف چایکین چنین نوشته شده است : «این نسخه در سال ۱۹۲۶ میلادی درشهر تهران ابتیاع گردید . چایکین . » نسخه شامل دوبخش است : بخش اول حاوی شصت ورق (ورق اول الف ـ

۵۹ب) است که‌عبارت ازمتن مثنوی«شهریارنامه» میباشد . بخش دویم شامل ۹۶ ورق (ورق ۶۰ الف ـ۱۵۶ب) است که متن مثنوی «برزو نامه»ی عطابن یعقوب «متوفی‌سال۴۹۱ ه مطابق ۹۸ ـ ۱۰۹۷.م» درآن جا داده شده است .

ایـــن بخش حاوی ۹۵۵۸ بیت‌میباشد .

نسخه بدون مقدمه عنعنوی است‌وبابیت ذیل ازمثنوی «شهریار نامه» آغاز میبابد :

کس ازپاسبانان نه آگاه بود جهان جوی‌خفته‌به خرگاه‌بود(۱۷)

وبا بیت زیرین که از ابیات مثنوی«برزونامه» است پایان یافته است :

شهی را که درسر نباشد خرد ازگردنده‌گردون وارا پرازسد(۱۸)

متن مثنوی «شهر یار نامه» روی‌کاغذ معمولی شرقی مشتمل برنگ نخودی نوشته شده روی هر ورق‌باترتیب شماره گذاری صورت‌گرفته است . خط دست نو یس نستعلیق‌میانهٔ متمایل به‌شکست بوده ، روی هرصفحه درچهار ستون ۲۵ سطری‌وبعضی ۲۴ سطری یامرکب سیاه وسر لوحه‌ها بامرکب سرخ نوشته‌شده‌اند . دست نویس حالا سالم است، ولی اول وآخرش کمبوددارد،همچنین اوراق ۲۷ب ـ ۲۸ الف بامرور زمان آسیب دیده است‌کاتب‌وتاریخ کتابت معلوم نیست . امادر ورق ۲۹ الف ظاهراً باقلم خود کاتب‌بدون کدام اشاره ، تاریخ ۱۱۲۸ هجری مطابق ۱۸۱۲ ـ ۱۸۱۳ م ثبت گردیده است .

علاوه براین ازروی نوع کاغذ ،خط وقراین دیگر تاریخ کتابت‌نسخهٔ مذکور را میتوان به‌اوایل قرن‌نزده‌نسبت داد .

دراین دست نویس هم متن «شهریار نامه» مکمل‌نیست، نسخه‌باچهار بیت باب «کشته‌شدن‌شیردر تخجیرگاه بدست شهریار» (ورق ۵۹ب) قطع گردیده است . (۱۹)

حتماً به‌اساس کدام دلیل است‌که همایی این دست نویس را یگانه نسخهٔ کامل مثنوی «شهریار نامه»گفته است . باید اعتراف نماییم که دست نویس مورد بحث درهرصورت‌دارای ارزش بزرگ است . زیرا مقدار ابیات آن‌طوریکه استاد همایی‌هم تاکید کرده است ، نسبت به نسخه موزه بریتانیا وچاپ همایی ده‌چند زیادت دارد ، بدین معنی که‌اگر

نسخه بـــر یتانیا دارای ۸۷۱ بیت‌ونشر کردهٔ همایی دارای ۹۲۵ بیت بـا شـــد ، این نسخه زیـا د ه ا ز د ه هـز ا ر بیت رافرا گرفته است . ناگفته نباید گذاشت کـــه‌تحقیق دربارهٔ «شهریار نامه» بویژه این‌نسخه ، وتهیه متن‌کامل علمی ـ انتقادی آن ازبسی جهات حایزاهمیت ودرخور توجه است که احتیاج بـــه‌برشمردن مزایای آن نیست .

عثمان مختاری به اساس سفارش‌سلطان علاء الدوله مسعود بن‌ابراهیم (۱۰۹۹ ـ ۱۱۱۵م.) بـه‌نظم کـردن«شهریار نامه» پر داخته ودرتالیف آن‌سه سال رنج برده است وآن‌را درسال ۱۱۱٤ میلادی به‌پایان رسانیده وبه سلطان علاء الدوله مسعود اهدانموده است . دراین باره خودمختاری چنین گوید :

به‌سر شد کنون نامهٔ شهر یار — بـه توفیق یـزدان پرورد گـار
شها شهر یـارا ، سرا سر ورا — نـــگهدار تخت و جـهان داورا
چو فـرمودیم داستا نـی بـگوی — بگفتم به اقبال فـر هنگ جوی
سه سال اندرین رنـج برداشتم — سخن آنچه بـــد هیچ نگذاشتم
بـــه نظم آوریدم به اقبال شاه — شهی شهـر یـاران وطل آ ...
گـل بـاغ و بستان محمود شاه — جها نجوی بخشنده مسعودشاه
چو مختاری آن باوری داستا ن — بنام تو گفت ای‌شه داستان(۲۰)

«شهریار نامه» شامل سه قسمت‌است : قسمت اول بزرگترین‌قسمت منظومه بـود وبـه بیان سر گذشت‌وکـار نامـه‌هـای «شهر یار» وقف گردیده است . این قسمت باتصویرجنگ شدید فرامرز پسر رستم‌بادیو سیاه «ریحان زنگی» آغاز می‌یابـد .پس‌ازآن جنگ دوم‌فرامرز باشهریار توصیف وتصویر میگردد . شهریارسپه سالار هند وبرادر زادهٔ فرامرز است ، درابتدا شهریـار وفـرامرزهمدیگر را ناشناخته باهم‌نبردمیکنند وبعد ازشناختن یکدیگر فرامرز بـه‌ایران باز میگردد وشهر یار به نزد فرانك ملکه سر اندیب‌به‌هندوستان‌میرود . پس ازاین شهریار به‌جنگ ارژنگ دیورفته اورا به‌اطاعت‌خویش‌وا میدارد . دراین هنگام، ارجاسب شاه توران نـــواسه افـرا سیاب ،سهراب را دربلخ به‌قتل رسانیده ، پسر پولادوند، ارژنگ دیورا بجنگ‌زال به‌جانب سیستان میفرستددراین وقت رستم ازسیستان به‌خاور زمین‌رفته بود ، بنابرین زال پسر دیگـر

خود ، زواره را به‌جنگ ارژنگ دیوروانه میکند ، اما زواره بعد ازجنگ شدیـــد بدست ارژنگ دیـو اسیرمی‌افتد ، آنگاه خود زال به‌یاری‌زواره رفته ، ارژنگ دیو را مغلوب ومنهدم‌میسازد .

قسمت دویم منظومه تصویرواقعهٔ‌بدربار سلیمان پیغمبر سفر کـردن زال وجنگ اوبادیوی بـنام اهریمن‌میبا شد .

قسمت سوم شهریارنامه بیان رزم‌اسفندیار است.عموما منظومهٔشهر-یارنامه ازداستان‌های زیرین ترکیب‌یافته است :

۱ــ داستان «شهر یاروفرامرز»
۲ــ داستان «ارجاسب وسهراب‌وارژنگ وزال»
۳ــ داستان «ارژنـگ دیـو وزال‌دستان»
٤ــ داستان «زال دستان و رفتن‌اوبه بار گاه سلیمان پیغمبر»
٥ــ داستان «رزمِ اسفندیار» ، این‌داستان شامل دوبخش است :
الف : داستان «رزم اسفند یار باارجاسب» .
ب : داستان «رزم اسفند یـــاربارستم» .

همهٔ ایـــــن د ا ستا نـــهادراساس خود ازاساطیر ، روایات و قصه‌های قـدیم تالیف گردیده است‌وباهم ارتباط ووحدت عمومی دارند . در منظومه نـقش هـای مثبـت‌به: شهریار، زال‌زر، فرامرز، دل‌آرام و نقش های‌منفی‌به : ارجاسب،ارژنگ‌دیو ، گشتاسب ، فرانک‌مفایل هـم گذاشته شده اند .

شهریار قهرمان مرکزی داستا ن‌است ، همچون رمز متانت ودلاوری میباشد، اوجوانمرد، جسور، دلیر ووطنپرست ونسبت به‌دشمنان خلـق ووطن بیرحم تصویر گردیده است .شاعر بـه وسیلهٔ نقش شهر یـــار مردانگی، صداقت ونسبت به‌دشمنان‌بدخواه وکینه‌جوی اش ، بیرحـم و آشتی ناپذیر بودن را ترغیب میکند، همچنین‌درمنظومه نقش زال‌نیزجالب هست ، زیرا زال مقابل نقش ها ی‌پادشاه ظالم ، ارجاسب وسر لشکر اوگشتاسب گذاشته شده است کـه‌رمزخردمندی، پاک‌طینتی ونیکوکاری میباشد. زال درپیرانه‌سری علیه‌قوده‌هـای بدی دیوهـا وظالم هـــا چون ارجاسب والشکریان اوبجنگ هـای‌بزرگ می پردازد. در فرجام غلبه

بدست می‌آورد ، فرزندان اسیرش‌راازچنگال آنها رهایی میدهد ، شاعر همه‌این خردمندی، توانایی وپیروزی‌زال را قبل ازهمه ازبرکت علم وخرد وهنری‌که زال ازآنها برخوردار بود،میداند وبدین وسیله ، شاعر فضل، دانش وهنر وکسب آنـــها را تبلیغ‌مینماید .

نقش ارجـاسب حکمران توران ،نبیرهٔ افراسیاب، همچون پاد شاه خونـخوار ، سبک‌سر وجنگ خـواه‌وجاه طلب تصویر گردیـده است . ارجاسب دربلخ خون‌ریزی‌های زیادی‌بعمل می‌آورد وپـــدر گشتا سب ، سهراب را بـــه‌قتل میرسانـد . اوهمچون برسر مردم عذاب شکنجه و بدبختی می آورد .

مختاری با کشته شدن ارجاسب‌بدست اسفند یـار ، بااین مسالـه تصدیق میکند که دولت ظلم‌وستم‌بنیاد ناپایدار دارد . وبرهم خوردن آن حتمی است .

دیگر ازنقش های برجسته «شهریارنامه» ، نقش شاه ایران گشتاسب وپسراو اسفندیارمیباشد. گشتاسب‌همچون ظالم وغدار ، کینه خـواه ، بدگهر ، عشرت پـرست وبـی‌اراده‌تصویر گردیده است ، بـــر عکس اسفندیار ، جوانمرد ، دلیر، جسور،راست قول‌ولی خود پسند وخودرای وجـاه وتخت طلب نشان داده شده‌است ، وهمین تخت خواهـی باعث مرگ نابهنگام‌وی میگردد. گشتاسب‌بـه سعایت دشمنان ، اسفندیـار را سه‌سال درزندان نـگه میدارد شاعرباکشته شدن اسفندیار محیط فتنه ، اغوا وتیره وتار دربار گشتاسب‌رانشان داده است .

در «شهریار نامه» غایـــهٔ مبارزه‌دربین «مسلمانان صادق» و «اجنبی های ناپاك» یعنی هندوها پیش‌گرفته‌شده است . یعنی در داستان محض مبارزهٔ بین لشکریان مسلمان وهندوها تصویر گردیده است . قهر مان مرکزی داستان شهریار هـم برضد«کافران» یعنی هندوها ، جنگ های شدید بعمل آورده ، برای اینکه درسرزمین آنها دین وآئین مسلمانی را جاری نماید . بخوبی پیداست کـه‌مندرجهٔ غایوی «شهر یار نامه» بـا

سیاست پیش گرفتهٔ غزنویان موافق‌ساخته شده است واین ظاهراً ازآن جهت‌است که‌عثمان مختاری که خودازشاعران بانفوذ دربار غزنویان بود میبایست درروح سیاست پیش‌گرفته‌غزنویان اثر ایجاد نماید . وازسوی دیگر شهر یار نامه با سفارش‌حکمران زمان ، علاء الدوله مسعود بن‌ابراهیم تالیف گردیده بود .

درداستان «برزو نامه» عطا بن‌یعقوب نیز همه وقایع درسر زمین هندوستان رخ‌میدهد قهرمان مرکزی‌این داستان‌برزو پسر سهراب‌نواسه رستم وپدر شهر یار میباشد برزومانند پدر وآباء خود ، در جنگها جسارت ومردانگی ها نشان میدهدودراخیر بدست دیوی‌کشته میشود.

مضمون «شهریار نامه» به آن‌دلالت میکند که ((برزونامه)) دنباله شاهنامهٔ فردوسی است و «شهریارنامه» به‌نوبهٔ خود دنبالهٔ ((برزونامه)) بوده وبه‌پیروی ازشاهنامه فردوسی‌نوشته شده است .

درشهر یار نامه یك تعدادنقش‌هادیده میشود که درشاهنامهٔ فردوسی نیز وجود دارد مانند نقش های‌ارجاسب ، لهر اسب ، گشتاسب ، اسفند یار ، زال‌زر ، رستم، زواره ،فرامرز وغیره که‌هم درشاهنامه وهم درشهر یارنامه بمشاهده میرسند .

دیگر اینکه داستان «ارجا سب وسهراب» و «ارژنگ وزال)) وداستان ((رزم اسفندیار)) ی شهریار نامه‌اساساً ازروی داستانهای شاهنامه فردوسی نقل گردیده‌اند اما درشهریارنامه نقش شهریار ، ریحان‌زنکی، دل آرام ، ارژنگ‌شاه‌وغیره‌نقش‌های‌است که تماماً درشاهنامهٔ فردوسی وجود ندارند .

همچنین قسمت اول شهریار نامه‌یعنی داستان شهریار وقسمت از داستان «ارژنگ دیو» وزال دستا ن‌که درشهر یارنامه تحت عنوان«رفتن ارژنگ دیو برای جنگ بازال درسیستان» نقل شده است و داستان ((زال زر ورفتن اوبه‌بارگاه سلیمان‌پیغمبر)) خاص شهر یار نامه بوده

این داستانها درشاهنامه فردوسی به‌نظر نمیرسد . واین بدان شهادت میدهد که شهر یار نامه داستان‌مستقل حماسی بوده و دارای خصوصیات ایجادی مختص بخوداست ومانند «برزونامه» بامهارت و قدرت بدیعی خود درتاریخ حماسه‌نگاری موقع خاص دارد .

مختاری برای انعکاس واضح وروشن احسا سات خود وبر جسته آفریدن نقش درشهر یار نامه ازصنایع بدیعی معنوی‌ولفظی شعردری به‌طور فراوان استفاده نموده است. بویژه صنایعی ازقبیل تشبیه ، استعاره ، مبالغه ، توصیف ، تضادوامثال آن ، خیلی استادانه کار گرفته است .

زبان واسلوب بیان شهر یارنامه‌ساده وروان است وبرای فهمیدن وتعیین نمودن خصوصیات زبان‌ادبی‌قرن یازده دارای اهمیت زیاد است .

ازاین جاست که تهیه متن کامل‌علمی ـ انتقادی شهریار نامه و روشن ساختن رابطه وپیوند آن‌باشاهنامهٔ فردوسی وبرزو نامه عطا بن یعقوب وهمچنان مقام و سیرتاریخی حماسه نگاری درادبیات دری ازجمله کارهای مهم ودرخور توجه‌فر هنگی است که تحقیق محققا ن را می طلبد .

مآخذ :

١ـ محمدعوفی بخارایی ، لباب‌الالباب ، باکوشش سعید نفیسی ، ج‌ـ٢ ، تهران ١٣٣٣ ش ، ١٩٥١م،ص ٧٢٢ .

٢ـ دولت شاه سرقندی ، تذکرةالشعراء ، بااهتمام محمد عباس ، تهران ، ١٩٠١ م ، ص ١٠٥ .

٣ـ امین احمد رازی ، هفت‌اقلیم،ج.١ ـ باکوشش جواد فاضل، تهران ١٠١٠ ه ، ٣٢٤

٤ـ لطفعلی بیگ‌آزر ، آتشکده ،ج‌ـ۲ـ بـا کـوشش حسن سادات ناصری، تهران ۱۳۳۷ ش،ص۵۸۰ .

۵ـ رضاقلی خان‌هدایت ، مجمع‌الفصلاء ج‌ـ۳ـ بااهتمام مظاهرمصفا، تهران ۱۳٤۰ش ، ص۱۳۱۳ .

6-Rieu, catalogue of the persion manseriptsin the Britsh museum, vol. II,London, 1881, pp. 542-543

7- Catalogue of the Aradic and persion manuseripts in the oriental pablic lubrary at Bankpore. Persian poets Firdausi of toHofiz prepared by Maulawi Abdul Muqtadir. caleutta, 1908, pp. 101-102.

۸ـ ابن یوسف شیرازی، فهرست‌کتابخانه مجلس شورای ملی، ج‌ـ۳ـ تهران ۱۳۱۸ ـ ۱۳۲۱ ش ، ص۴۰۳

۹ـ ذبیح‌الله صفا ، مختصری درتاریخ تحول نظم‌ونثر پارسی، تهران ۱۳۳۳ ش، ص ۳۳ ـ

ـ حماسه سرایی درایران، تهران۱۳۳۹ش ، ص ۳۱۱ ـ ۳۱۰

ـ تاریخ ادبیات ایـران ، تهران۱۳۳۹ش ، ص ۵۰۱

۱۰ـ هرمان اته ، تاریـخ ادبیات‌فارسی ، تـرجمه رضازاده شفق ، تهران ۱۳۳۷ش ، ص ۵۷

۱۱ـ سعید نفیسی ، تـاریخ نظم‌ونثر درایران ودرزبان فارسی ، ج‌ـ۱ تهران ۱۳٤٤ ، ص ۷۷

۱۲ـ ی،ا، بریگنسکی ، ازتاریخ‌نظم خلقی تاجیك ، مسکو ۱۹۵٦ ، ص ۳۰۷

۱۳ـ ،ی، برتیلس، تاریخ‌ادبیات‌فارس وتاجیك ، مسکو ۱۹٦۰ ، ص ص ۳۷۷ ـ ۳۷۸ ـ ٤۰۱

۱٤ـ گ ، علییوف ، ادبـیا ت‌فارسی زبان هند ، مسکو ۱۹٦۸ ، ص ۲٦

١٥ـ ذبیح‌الله‌صفا، حماسه سرایی‌درایران (از قدیمترین عهد تاریخی تا قرن ١٤ هجری)، تهران ١٣٣٣ش‌ص‌ص ٣١٤ ـ ٣١٥ .

١٦ـ عثمان مختاری ، دیـــوان ،بااهتمام جلال الدین همایی ، تهران ١٣٤١ش ، ص ٧٤٩ ـ ٧٥٠ پس ازایـن تنها بـــه‌دیوان مختاری اکتفا میشود .

١٧ـ دست نویس تحت شما ره١٧ درفهرست نویس هـــای شرقی اکا دمی علوم تا جکستان محفوظ است ، ورق ـ ١ ـ الف .

١٨ـ همان دست نـویس ، ورق١٥٦ ب .

١٩ـ دست نویس‌تحت شماره ١٧درفهرست دست نویس های شرقی اکادمی علوم تا جکستان معرفی‌شده‌است ، ص ٦٢ ـ ٦٣ .

٢٠ـ دیوان مختاری ، ص٨٣٢ .

ACKU

محمد سرور پاکفر

حبیب‌الله حبیبی و یوسف زلیخای او

یکی از شاعران ناشناخته (کم‌شناخته) سدهٔ سیزدهم که تاکنون درکوی گمنامی باقیمانده و چهره‌فروغناکش چنانکه باید شناختانده نشده است حبیب‌الله حبیبی است .

راجع به‌این شاعر توانا ومنظومه‌سرای معروف جز چند ماخذ ی محدودی نمیتوان به‌دست آورداماچه‌جای باك‌که اوشاعر مردم بودونامش درژرفای قلب مردم جای دارد وکمترکسی‌را میتوان سراغ کردکه ازاویا ازاثرگران بهایش «یوسف وزلیخای‌حبیبی» خبری نداشته‌باشد وکم‌ازکم چند بیت آن را درحافظه نسپرده‌باشد .

نامش حبیب‌الله ، زادگاهش‌فرزهٔ کوهدامن بوده درکابل نشو و نما

وتربیت دید درزمان عالمگیر به‌هندرفت وبه‌نظم یوسف وزلیخا شروع کرد . (۱)

اوازشعرای خوب آن عهد بـــودکتاب یوسف وزلیخای خود را بـــه اساس تفسیر سورهٔ یوسف منظوم‌ساخت واشعار زیاد ومفیدی از خود به یاد گار گذاشت . (۲)

چنانکه گفته آمد حبیبی در زمـان‌اورنگزیب ، شاه جـهان و عالمگیر زنده گـــی کرده است و ایشان رادرضمن کتاب معروف‌خود «احسن‌القصص» به‌مدح نشسته است کـه‌آوردن چند بیت ازاین ستایشگریها دراینجا بی‌مورد نخواهد بود :

زمینی بوسی بـکن درآستا نش — طلب ازحـق تعالـی جـاودانش
بقای ملك او را ازخـدا خـواه — زدر گـاه خـدا او را بـقا خوا
ابو الغازی شهاب الـدین محمد — که شد بر جای شرح دین محمد
شهنشاه شهنشا ها ن عالـــم — زعا لمگیرش سلطا ن عـا لـم
جهان سالار شهر و شاه عـالم — سرو سر دار ملك وماه عـالم
ازاو اورنگ شاهی بهره‌ورشد — زنام او جهان با ز یب وفر شد
نـه او را اولی باشد نـه ثانی — به عالم بخشی و عالم ستا نـی
جهان زآبادی عدلش‌چنان است — که‌جسم‌است‌این جهان‌وعدل‌جان‌است
چو جسم آبـادی ازجان میپذیرد — جهان از عـدل سلطان میپذ یرد
دوصد جمشید حاجب بـردر او — چو کیخسرو هزاران چا کر او
اگر بخشایش آرد بـر سکندر — طلایـی میکند نعل تگاور (۲)

بااینکه‌حبیب‌الله ازفرزهٔ کوهدامن‌بود ، اورا به‌نام حبیبی کابلی نیز

۱ــ آریانا دایرة المعارف ، بخش‌افغا نستان ، کابل ، سال ۱۳۳٤ ، ص‌ص ۲۸٤ ــ ۲۸۵ .

۲ــ تـاریـخ افغانستان در عصرگورگانـی هند ، عبدالحی حبیبی ، کابل ، سال ۱۳٤۱ ، ص ۲۳۳ .

۳ــ یوسف و زلیخای حبیبی‌یـااحسن القصص ، س ۱۹۵۹ ، چاپ هند ، ص ۲٦ .

یاد کرده انـد و وفاتش را درحدودسال ۱۰۹۰ هـ ق درفـرزهٔ کوهدامن دانسته اند . (۱)

او خود در نـا پـا یـداری و بی‌ثباتی عمر چنین گفتهٔ شیوا وبیان‌دل نشین دارد :

چه‌دانی عمر تا چند است وتاکی — که چندین قصه را گویـی بپایی
همین باحسن یوسف اکتفاء کن — زلیخا را به یوسف آشناکن (۲)

عالـم شهیر ودانشمند شنا خته‌شده کشور پوهاند عبدالحی حبیبی درکتاب «تاریخ مختصر افغا نستان»نام حبیبی را درجمله مشاهیر علمی وادبی عصر تیموریان دهلی درافغا نستان یـاد کرده وتاریخ وفاتش در همان سال (۱۰۹۰هـ) بـه تـاییـدنشسته است . (۳)

شاعر مثنوی سرای مادر یوسف‌وزلیخای خود درضمن توصیف کتاب خویش درمورد زادگاه وپرور شگاه‌خود اشاره نموده سروده یـی دارد چنین :

مـر تـب قصه نقلـش میها — بـه سان آبشار فـرزهٔ مـا
زبا غستان فرزهٔ خوش هوا تر — زدامن کوه کابل بافضاتر (٤)

هرچند پیرامون‌زنده‌گی این‌شاعرمعلومات اندك است اما میتوان از لابلای اشعارش در زمینه‌به‌معلوماتی‌دست یازید .

نگارنده درزمینه به‌منابع موجوده‌بسنده نمـوده در خـلال معرفـی وشناسایی کتاب شاعر ، تـاجای‌امکان ، در بارهٔ خود او نیز سخنانی خواهیم داشت .

حبیب‌الله حبیبی به‌منظوم ساختن‌قصه‌های پیشین ، به ویژه داستان

۱ـ سکینة الفضلا ، عـبدالحکیم‌رستاقی ، کابـل : س ۱۳۵۰ هـ ، ص ٦٥ .

۲ـ یوسف زلیخای حبیبی.

۳ـ تاریخ مختصر افغا نستان، پوهاند عبدالحی حبیبی ، ج ۲ ، س ۱۳٤۹ ، ص ٤۱ .

٤ـ یوسف وزلیخای حـبیبـی،ص ۲۹۰

های عشقی علاقمندی ویژه‌یی داشت‌او درضمن چنـد بیتی دریوسف و زلیخای خود وعدم داده کـه بعد ازنـوشتن قصهٔ حضرت یـوسف (ع) داستانهای دیگری را نیز نظم‌خواهدسا خت :

نخست ازنام یوسف نامه خوانم — پس از عشق زلیخا خامه رانـم
به دویم طبع‌را سازم شکر ریـز — زشیرین شکر فرهاد و پرویـز
به سویم‌نطق خواهدگشت گویا — زعشق لیلی و مجنون شـیدا
چهارم ازدلـو را وخضر خـان — بگویم قصه های وصل وهجران
بـه پنجم قصهٔ ازشاه ودرویش — بگویم گـر حیاتی باشدم بیش
به ششم ازایـاز وعشق محمود — بگویم طبع اگر قادر توان بـود
به هفتم قصهٔ از مهر واز مـاه — بگویم گـر نباشد عمر کو تـاه
به‌هشتم گویم‌ازجمشیدوخورشید — اگر از زنـده گانـی باشد امید

(مثنوی ، ص ۲۹)

یوسف وزلیخای حبیبی از نـظرطـرز بیان ، ازجملهٔ ساده تـرین منظومه هاییست که تاقرن حاضربه‌زبـان شیوا ورسابیان شده وعطف توجهٔ خاص وعام قرار گرفته است .

اوبه‌تاریخ ۱۷۸۰ به‌خیال نوشتن‌این قصهٔ افتاده وداستان رابه‌اساس روایت قرآن مجید نظم نموده‌ونامش‌رابـه‌آن اسـاس «احسن القصص» گذاشته است درین زمینه اوخود به‌صراحت بیان داشته است :

به‌تاریخ هزار و هفت و هشتاد — حبیبی را خیالـی در سر افتاد

(مثنوی ، ص ۲۸)

* * *

گواه عدل این قصه است قرآن — نـدارد آفتی از کذب و بهتا ن
اگر چه در روا یت اختلا فست — ولیکن قصه بیرون ازاخلا فست

(مثنوی ، ص ۳۰)

* * *

چو در قرآن خدا پش گفت بهتر — بگو احسن قصص بر وجه‌بهتر

(ایضاء ، ص ۳۰)

درجای دیگرعلت «احسن‌القصص» نام گذاشتن کتاب خود را چنین‌بیان میدارد :

به حسن وجه چون کردم تمامش بشد احسن قصص نام گرامش
(مثنوی ، ص ۲۹۰)

گویا این مثنوی در زمامداری‌سراج الملة والدین (امیر حبیب الله خان) زینت چاپ یافته باشد ، دربخشی ازاین کتاب به این موضوع اشاره شده وضمن مدح شاه مذکورازخداوند (ج) برای بقاء و نگهداری کتاب خویش ازآفات وحوادث روزگار ، استمداد ویاری می‌جوید :

آنکه باشد سراج ملت و دین نور او هر طرف عیان باشد
شاه روشن ضمیر و با تدبیر حکمتش پیر وخود جوان باشد
(مثنوی ، ص ۲۹۸)

* * *

خدا یا این محبت نامهٔ نغز که خالی کردم اندر گفتنش مغز
ز آفات رقم سنجی نگهدار که باشدبی‌وقوف ازنظم واشعار
(مثنوی ، ص ۲۹۲)

مثنوی یوسف و زلیخای حبیبی‌دارای ۲۰۴ صفحه و ٦٦ عنوان مضمون بوده و سورهٔ حضرت‌یوسف (ع) وتفسیر آن درحواشی ، زینت بیشتری به‌کتاب افزوده‌است.شمار ابیات متن کتاب را (۵۸٦۰) بیت گفته‌اند ، چنانچه که حبیبی‌نیزآنرا دربیتی گنجانیده است :

همه ابیات او اندر شمار است صدوچهل‌بیت‌کم ازشش‌هزاراست
(مثنوی ، ص ۲۹۱)

شاعر بزرگ مایوسف وزلیخای‌خویش را درماه شعبان سال(۱۰۸۷) درمدت بیشتر ازچار برج به فرجام‌رسانیده ، که درین باره او خود اشاره‌یی دارد بدینگونه :

به قدر چار ماه وروزکی چند گهر ها جمله شد بایکدیگر بند
زتاریخ آنچه ازروی شمار است به‌سال هفت‌وهشتاد وهزاراست
به عشر اول اندر ماه شعبان رسید این نامهٔ دلکش به پایان
(مثنوی ، ص‌ص۲۹۰-۲۹۱)

یوسف وزلیخای حبیبی به پیروی‌ازیوسف وزلیخای‌جامی نوشته‌شده، وبه ابیات زیرین آغاز میبابد :

خداوندا به عشقم آشنا کن — سرم را درره مهرو وفا کن
دلم را جایگاه راز خود ساز — زبانم را ثنا پرداز خود ساز
به‌روی من‌دری‌بکشای ازآنسوی — کزان درآورم در کوی تو روی
چراغ فیض درطبعم بر افروز — رسوم شعر فکرم را درآموز
نه‌زان‌شعری که‌بیهوده‌است‌پنداز — ازآن‌شعری که‌اورمزاست‌واسرار
به‌نطق‌من نمک‌بخش ازفصاحت — کزان خوان‌سخن گیرد ملاحت
به مضمون سخن ارزانیم بخش — به ترتیب بیان آسا نیم بخش

(مثنوی ، ص ۲ـ۳)

هرچند حبیبی درنظم کشیدن بـه‌ایـن داستان به‌نص سورهٔ حضرت یوسف (ع) توجه داشته اما ازهمان‌آغاز تاثیر پذیری اورا ازجامی‌میتوان دریافت، بگذریم ازاینکه هردومثنوی‌به‌بحر حزج‌مسدس محذوف پرداخته شده اند ، ابیات هم همرنگیها یی‌به‌هم دارند . جامی‌مثنوی خویش را چنین می‌آغازد :

الهـی غنچهٔ امـید بکشـای — گلـی از روضهٔ جاویـد بنمای

در بیت ســو م مثنو ی حبیبی‌میخوانیم :

به‌روی من‌دری‌بکشای ازآنسوی — کزان در آورم درکوی توروی

اودرپایان کتاب خود ازاینکه نظم‌ساختن قصهٔ حضرت یـوسف بـه موفقیت انـجامیده است ، خورسندبوده ، اظهار شکران مینماید :

حبیب الله هـزاران شکـر — که بردی قصهٔ احسن بـه‌پایان

وی درختم کتاب نیز ممدوح خودرا ازیاد نبرده ، چند بیتی را نـثار قدمش میکند :

بقای عـمر شه بـاشد مخلـد — که اندر دور او شد این مجلد
شهنشاه شنشا هان عـا لـم — سرو سردار ، شاهـان معظم
ملك‌سیرت ، ملك‌نیت‌ملك قدر — همه‌شاهان‌ستاره،اوست‌چون‌بدر
جهان‌تاهست اوشاه جهان باد — جهان درظل عدلش درامان باد

(مثنوی ، ص ۲۹۲)

کتاب یوسف و زلیخا ی حبیبی توسط کتابی به نام شرف الدین به خط خوانا ودلکش نستعلیق به رشته تحریر آمده که نویسندهٔ مذکور در جای ازآن ازخوانندگان عذرخواسته است :

قاریا برمن مکن چندین عتاب گر خطایی رفته بینی در کتاب
من نوشتم آنچه دیدم در کتاب عاقبت واله عالم با لصواب

احسن القصص حبیبی تو سط حاجی ملابهادر خان وذکریا جان در سال ۱۹۵۹ مطابق ۱۳٤۸ هـ ق به قطع ۲۷ در ۱۸ درحالیکه مشکلا ت زیاد طباعتی موجود بود، زینت چاپ یافته ، ناشر آن درخصوص چاپ آن گفته هایی دارد چنین : «با وجودمشکلات بسیاری که درین ایام به باعث قحط محیط عالم که ایضاً سبب گرا نی کا غذ وجمله سامان طبع است دست توسل را به حبل المتین زده بعد ازبر داشت گرانباری مصارف وجه کثیری درین عصر ترقی پرور ، پادشاه دل آگاه ، معارف پرور عدالت آیین (سراج الملته ودین) به زینت طبع آراسته وبه خدمت ارباب ذوق تقدیم نمود...»

حبیبی شاعر یست آگاه ، کارآزموده وانتقاد پذیر . اوخود درك کرده است که مثنوی یوسف وزلیخایش باآنهمه شیوا بیانی به پایهٔ مثنوی های شاعران بزرگ به ویژه مثنوی مولانا عبدالرحمن جامی ، نظامی وامیرخسرو نمیرسد. اعتراف شرافتمندانه نموده اثر خود را مانند ماه مقابل خورشید دانسته بیان میدارد :

اگر چه پخته ام حلوای شرین چوحلوای نظامی نیست رنگین
بسی را ندم فرس ازتیز گامی نبردم ره به جولا نگاه جامی
اگر چه پخته ام گلزار ازنو تدا رد رونق بستان خسرو
اگر چه ماه دارد تبش نور به نزد خورضیاء وی شود دور

(مثنوی ، ص ۲۹۱)

پیرامون اندیشه شاعر :

آگاهی‌ما براین است که درگذشته‌شعرا ونویسنده گان بادرنظر داشت عصر وزمان خویش ، برداشتها ی‌اجتماعی خویش را ازمردم وجامعهٔ خود . بادرك واقعیتهای عینی آن به‌گونه‌های آشکارا و مرموز در لابلای آثار وآفریده‌های هنری هنرمندانه‌بازتاب داده، وظیفه ورسالت‌خویش را دربرابر مردم ، وطن وجامعه‌انجام‌داده اند .

پژوهش آثار پرقیمت وپر بارپارینه ها باورما رابه این‌گپ‌استوار میسازد که بیشترینهٔ شاعران وآفریننده گان زبان و ادب دری واقعیتهای اجتماعی را به‌صورت غیرمستقیم وآمیخته باکنایه وبه صورت سمبولیك وایماء بیان داشته اند.

حبیبی نیز به‌این پندار بوده که‌خواست ونیاز مردم خود را بهتر و بیشتر به‌همین گونه میتوان انعکاس‌داد . لذا باسود جویی ازاین شیوهٔ ادبی مطالبی را اندرزوار ، پندی که‌تحرك وپویایی دران هویدا بود ، ونور آن فروزنده فانوسی خواهدبودفرا راه مردم آن روز گاران ، بیان داشته است. هرچندشیوهٔ پندواندرزدر آثار این مرد بزرگ وشاعر اندیشمند نسبت به‌شاعران وارستهٔ‌پیشین افتان ونزولی است ، مگر بااین هم‌نظم داستانهای‌دل‌انگیزاوراعاری ازاین اندیشه نمیتوان دید . وهرانسان خورشید مغز وآگاه دل‌دردرازنای خوانش یك‌ویاچند داستان فرعی این کتاب ره آوردی ازآن به‌دست خواهد آورد . وباانداك زدایش فکری وتبصره میتواند به‌نکته های‌برسد که برای خوب زنده‌گی کردن، بدانها نیاز دارد .

سخن را ازسخن شروع می‌کنیم‌ومی‌بینیم که سخن را به‌کجای سخن رسانیده است ، وقدرت سخن اودر سخن گفتن چیست :

سخن‌شد چاره‌ساز، عشق‌بازان سخن‌شد ، دلنواز، جان‌گدازان
سخن‌برلوح عشق،اول رقم زد سخن برمسند دلها ، قدم زد

سخن بالوح اول ، بود دمساز — پس‌آنگه باقلم شد ، محرم راز
سخن هم، مخزن‌اسرار عشق‌است — سخن هم‌مطلع، انوارعشق‌است
سخن‌هم‌رونق، بازار عشق‌است — سخن‌هم‌ابر، گوهربارعشق‌است
سخن‌ازغمزهٔ معشوق، نازاست — سخن ازعاشق بیدل، نیاز است
سخن ازخه وخال یار گوید — حدیث طرهٔ دلدار گوید
پیام کبریایی، جزسخن نیست — بلاغ انبیایی ، جزسخن نیست
به‌عالم هرکه‌او،اهل‌سخن نیست — سخن‌دانستنش،اینجاسخن‌نیست

(مثنوی ، ص‌ص ۱۵ – ۱۷)

بی‌ثباتی ، بی‌وفایی ونا پایداری‌جهان (دنیا) به‌همگان معلوم بوده و شاعران گذشته هرکدام به‌نوبهٔ‌خود،درین زمینه‌قلمفرسایی کرده وبیاناتی داشته اند. اماطرز تفکر شاعرمادرین‌باره ارزنده وعالی است ، اوبااینکه میداند دنیافانی است ، انسان را به‌کسب دانش وکمال تاآخرین مرحله حیات دعوت میکند ، جاییکه میگوید:

در ین دهلیزهٔ ده روز فانی — بکن کسب وکمال ارمیتوانی
نخستین دست‌زن اندردامن علم — که یابی خوشه‌یی ازخرمن علم

درحالیکه امروز گپ ازجنگ‌است‌وجنگباره گان د ندان خایی میکنند وانسان این‌موجود افزار سازوهستی‌آفرین، به‌نابودی کشانیده شده‌هیزم آتش افروز جنگ است ، شاعر ندای صلح‌را چنین بلند میکند :

به‌نیکان نیک‌باش وبا بدان هم — بیفگن صلح کل با کل عالم

(مثنوی ، ص ۲۸۲)

اودرحالی که انسان را به نیکی‌واحسان دعوت مینماید وصاحب‌خلق نیکو را «اهل‌عرفان» میداند . عیب‌جویی ومردم آزاری‌را مینکوهد :

به‌هرکس خلق‌خوش‌آرد احسان — که‌این باشد نشان اهل عرفان
به‌عیب‌کس دوچشم‌خود مکن‌باز — به‌عیب خویشتن چشمی بینداز
پشیمان شوزهربه کردهٔ‌خویش — زفعل نفس بدفرمای، بدکیش
مرنج ازکس‌مرنجان هیچ‌کس را — به قول بیهوده مکشا نفس را

سخاوت که نوعی ازهمدردی ،کمک، معاونت وازخصلت های خوب

انسان ، بویژهٔ مردمان سرزمین‌ما ،سرزمین خراسان پاسبرزمین‌خورشید است . شاعر توانمند با درك عمیق‌این‌مساله ، جوادی‌را میستایدوافراط این عمل را نکوهش نموده وهوشدارپندگونه‌یی دارد بدینگونه :

سخاوت پیشه کن تـا میتوانی نه‌چندانی که خود مضطر بمانی
به‌زیروام مردم چون شوی گم چه‌سودت گر سخی‌خوانند مردم

طوری که گفته آمد مردم آزاری‌ازنکوهیده ترین اعمال انسانی بـه شمار میرود همیشه مردم آزاران ازجانب اکثریت مردم ، به‌ویژه شعرا ونویسنده گان‌موردعتاب فراوان‌قرارگرفته‌اند . حبیبی نیز اشاره به‌زمان زیست خودکه مردمی را درآن راهی‌نبود وخلق جزپی‌آزار دیگران وسود جویی نمی‌کوشیدنـد . موضوع رادرشعری چنین پرورانیده است :

مشو هـرگز پی آزار مـردم اگرچه مردمی هست ازجهان‌کم
زبارخود مکن کس را گرانبار به‌کار خود مشوکس را زیانکار

چون هرانسان دارای سرشت وعادت جاگانـه میباشد لهذا برخورد جداگانه را ایجاب می‌نمایـد ، یعنی‌نمیتوان باهمه کس‌همگون رفتارکرد وازهـرکس همسان تقاضا داشت ،شاعر مورد نظر نیز موضوع‌را مانند هرانسان دیگـر درك کـرده استواندرزی دارد درزمینه ، به‌این‌بیان :

به زیرك رمز دانایی بیان کـن به‌احمق هدیه بتوانی روان کن
به‌دانا باش هـم عهد ، وفادار از احمق دور باش اما میا زار
نباشـد حا جتت آوردن قهر که‌احمق‌خودخوردازدست‌خود،زهر

در مـورد ازدیاد سخن ، سخن‌بیمفهوم وبی‌ارزش کـه باعث ضیاع وقت وخلل دماغ میشود ، سروده‌یی‌زیرین اورا میتوان‌یاد کرد :

زپر گفتن زبـان را خاموش ده که ازبسیار گفتن خاموشی به

به‌همینگونه که پرگفتن را ثمر ی‌نیست ، پـرخوردن را نیز مفادی نباشد وآدم پرخور منفور مردم‌استوملامت‌دل . بدین موضوع شاعرمارا اشارتی است بدینگونه :

زپرخوردن چوتنگ‌آمد دل تو حضور دل نگردد حا صل تـو
چوخوش گفت‌آن دل‌گنج اسرار که‌کم خوردن‌به ازطاعات بسیار

مهمان ناخوانده ناخوشانیه است‌وعزت ناپذیر . زیرا عوام گفته‌اند : «صد مهمان خوانده به‌ازیك مهما نناخوانده» وحیف باشد کسی را که به‌خانه یی ناخوانده قدم رنجه کندوآبروی خویش ازدست دهد. حبیبی نیز مهمان نـــا خوانده را نخوانده‌است :

به‌خوان هرکسی ناخوانده کم‌رو مکن بهرشکم چندین تگ ودو

اوانسان را که خلیفهٔ خدا است‌به‌روی زمین ، بـــه‌ژرفنگری وامیدارد وازاو میخواهد تاجهان ماحول خودراهرچه بیشتر وبهتر فروکاود ومبداء آنرا جستجو کند ودرباره چگونگی‌آن‌به تفکر بنشیند بیت زیرین‌گفته پیست از او درین باره :

تامل نیك کن ای مـــرد عاقل که میوه ازکجا گردیده حاصل
نکو اندیشه کن ای مـــرد دانا که‌این نشو ونما ازچیست‌پیدا

آدمی همزمان باپایه عرصه وجودگذاشتن ، دارای خواستها ، نیازها، آرزوها ومقاصد ویژه‌یی بـــادر نظرداشت زمان ومکان وسنین متفاوت ، خواست های متفاوت می‌باشد و آن‌جز به‌اثر تحرك وتلاش میسر نتواند شد . وهرآنکه به‌صورت پویاجویای‌مقاصد خود نبوده وراه منزل مقصود درپیش ندارد، بداند که خود به‌خودهرگز بـــه مطلب نخواهـــد رسید وآرمانش برآورده نخواهـــد گشت .زیرا راه با رفتن طی‌گردد ، نـــه به ایستادن. این‌مطلب را دو بیت‌زیرین‌حبیبی گواه خوبی تواند بود :

اگـــر تو راه نتوانـــی بریدن به منزل ازکجا خواهی رسیدن
اگـــر تونردبان درره نمانـــی رسیدن کی به بام خود توانـــی

درفرجام جهت زینت بخشی این‌نوشته تصویر چاهی را کـــه یوسف علیه السلام را بـــرا درانش درآن‌انداختند ازمنظومهٔ حبیبی به‌خوانش میگر یم :

چه‌چاهی دوزخی بود پرعقوبت — زهولش حور جنت پر صعوبت
چو روی ظالمان نفرت قرایی — به سان هاویه ناخوش هوایی
درونش چون‌دل جاهل مشوش — لبان مردم آزاران پر از غش
چو قبرممسکان بس‌تیره وتنگ — به‌سان کینه‌مدخل پر ازسنگ
خزیده درمحیطش مار و عقرب — نبوده امتیازش در روز و شب
عفونت ظاهر ازدیوار ها یش — رطوبتها هو یدا از هوا یش
نه‌مرکز داشت دررفتن درونش — نه‌منفذ بود از دیدن برونش
چهی‌همچون دل اخوان سیاهی — سزا واری چوایشان ظلم چاهی

ACKU

زلمی هیواد مل

فیض محمد موسهی و آفرینشهای دری او

فیض محمد موسهی لوگری ازسخنوران ونثر پردازان کثیرالکلام وکثیر الاثار کشور ماست ، که‌برسه‌زبان : پشتو، دری وعربی آثارزیادی به‌نظم ونثراز خودبه یادگارگذاشته‌است .

من درین نبشته بحث درباره اووآثارش، نخست به‌ارزشیابی منابعی خواهم پرداخت که درباره وی‌گفتنیهایی دارد ، دودیگر درنگی در شناختنامهٔ وی، سه‌دیگر نظرگذرایی‌به آثار وکار های علمی اوودر اخیر سخنی پیرامون سروده ها وپرداخته‌های دری او .

۱ـ ارزشیابی منابع :

بنابر مطالعه من در آثار زیرین‌میتوان دربارهٔ آخونزادهٔ موسهی فیض محمد گفته هایی را دریافت ،البته درینجا آثار عمده‌یی را درزمینهٔ میشمارم وبران بحث میکنم . شایدیادکرد های متفرق دیگر نیز دربارهٔ وی درنشرات موقوت وغیر موقوت‌کشور ما نشر شده باشد ، چون اکثر ماخوذ ازمنابع عمده اند ، لذابه‌تکرارآن ضرورت‌محسوس نیست، منابع عمده در زمینه کتب زیرین‌خواهد بود :

چهل‌ویك سال قبل‌استاد رشتین‌یاد داشتهایی درکتابش بنام «دپشتو دادب تاریخ» دربارهٔ فیض محمدنبشت واز یك اثرش بنام (روضة

المجاهدین) یاد کرد . درباره‌خانواده‌وسالهای تولد ومرگش درین اثـــر ذکری به‌عمل نیامده است . (۱)

ـ هفده سال پس ازنشـــر نبشتهٔ‌پوهاند رشتین ، پشتانه شعرا نیـــز فیض محمد را به‌حیث سخنور زبان‌پشتو معرفی داشت ، این معرفـــی نسبت بـــه نبشتهٔ پیشین اندکی‌مفصلتر ودقیقتر است ، ولـــی تمام جوانب زنده‌گی سخنور ، را ازنـــام‌پدر گرفته تاسال وفات نیاورده اند. ازجملهٔ آ ثارش نیز تنها از روضة‌المجاهدین نام گرفته اند . (۲)

ـ درسال ۱۳٤۷ هـ.ش . مرحوم‌استاد حبیبی (۱۳۲۸ ـ ۱٤۰٤هـ ق) اثر درسی یی درتاریخ ادبیات دورهٔ‌معاصر زبان‌پشتو نبشت. درنخستین بخشهای این تاریخ بـــر فیض محمدآخونزاده بحث نمود ، این نبشته‌نیز چیـــز بیشتر ازبحث هـــای (دپشتودادب تاریخ) دربـــارهٔ زیست نامـــه وآثار وی ندارد . (۳)

ـ درسال ۱۳۵۵ یـــکی از اعضای‌علمی پشتو تولنه به‌نام‌شاه دولاپتمن بـــرای تـــر فیع علمی خود تحقیق‌بر زیست نامه و آثـــار فیض محمد آخونزاده وخانوادهٔ او را بـــرعهده‌گرفت ، ودرزمینه به کار آغاز نمود. ازاحفاد وبازمانده گان این خانـــواده‌آثاری از فیض محمد آخونزاده را به دست آورد دربارهٔ زیست نامـــه وی‌نیز به‌پژوهش پـــرداخت ، همچنا ن ادبا ، شعرا ونویسنده گان دیگراین‌دود مان را کـــه همهٔ شان فرزندان و نواده گـــان فیض محمد باشند ،معرفی نمود . بین سالهای ۱۳۵۵ ـ ۱۳۵٦ مقالا ت متعددی پیر ا مـــون‌زنده گینامـــه وشناسایی آثار فیض محمد ودرمعرفـــی اعضای سخنور ونویسندهٔ خانـــوادهٔ وی نبشت ودر شماره هـــای مختلف جریدهٔ زیری‌ومجلهٔ کابل به‌نشر سپرد ، ودرسال ۱۳۵٦ هـ . ش . رسالـــهٔ علمیش رادرقید ۱۰٦ صفحه‌به‌نام (دفیض‌محمد آخونزاده ژونـــد او تالیفات) تکمیل‌کرد (٤) وحتی پس ازتکمیل اثرش درسال ۱۳۵۷ هـ . ش . نیز دربارهٔ‌خانوادهٔ علمپرور فیض محمد بـــه پژوهشهای خود ادامه داد و مقالاتی‌را درزمینه درجریدهٔ زیری بـــه چاپ رساند . همچنان وی فشرده یـــی‌ازرساله علمیش را درسالنامهٔ زیری نیزچاپ‌نمود (۵) . پژوهش شاه‌دولاپتمن را ازپژوهشهای ممتع دربـــارهٔ

فیض محمد وآثارش تـوان شمرد .البته کا ستیها واشتباهاتی‌دربعضی موارد به‌طور خاص درشناسایی آثاراو از وی نیز سر زده است .

ـ درسال ۱۳۵٦هـ . ش . فرهنگ‌ادبیات پشتو به‌نشر رسید ، دریـن فرهنگ نیز ازنبشته های شاه دولاپتمن استفاده شد ، نه‌ازپشتانه‌شعرا وآثار نشر شدهٔ دیگـر . وآن ازین‌جهت که پژوهشها ونبشته‌های پتمن معلومات کافی‌رابه‌دسترس میگذاشت‌کوتاه گفتاری درین کتاب نیز دربارهٔ فیض محمد آمده است . (٦)

ـ عبدالقدیر مشتری نجرابـی درفهرست خطی پشتوی آرشیف ملی ضمن معرفی نسخ خطی موجودروضة‌المجاهدین درآرشیف ، کوتاه گفته هایی دارد ، پیرامـون زیست نامـهٔوی برداشته شده ازفرهنگ . (۷)

این بود منابع بالنسبه مهمی که‌درزمینه به دسترس ما قرار دارد .

من بنابر یـاد داشتهای قابل باورموجود در زمینه‌در بحثهای‌دیگراین نبشته بـه نـگار ش زنـده گینامهٔ کوتاه وی خواهم پرداخت .

۲ـ درنگی‌درزنده‌گینامهٔ فیض‌محمد:

اسم وی فیض محمد، فرزندمولوی‌محمد مغل‌بن مولوی یارگل بن‌مولوی اختر محمد آخونزاده (۸) به عشیرهٔحسین خیل قوم جمریانی (۹) تعلق داشت ، ودرموسهی لوگر میزیست.

فیض محمد نزد مردم همان دیـاربه‌بابا صاحب شهـرت داشت ودر حلقات علمی وفرهنگی کشور مـاتامناطق صوبهٔ سرحدی شمال مغربی به فیض محمد آخونزاده و آخونزادهٔموسهی مشهور بود .

فیض محمد در اشعار دری فیضی‌تخلص میکرد ، چون درین مقطع :

علم قلیل فیضی ازعاملان کثیراست
علم کثیرکم دان ازشخص غیر عامل (۱۰)

فیض محمد درحدود ۱۲۵۰ هـ. ق‌درموسهی لوگر بزاد ، علوم متداول عصر چـون فقه ، تفسیر ، احادیث‌عقاید وصرف‌ونحو را درخانوادهٔخود ومدارس منطقه ونواحی کابل فرا گرفت ، وعالم بزرگ علوم اسلامـی وشرعی گردیده مصروف تـبلـیغ، تعلیم واصلاح مردم شد .

فیض آخونزاده غرض کسب علم‌وآشنایی باسلوك عرفانی بـه مناطق سرحدی افغانستان وهندوستان‌سفرها داشت . وی درمنطقهٔ سوات بـا پیشوای روحانی وملی مردم آن دیارمولانا عبدا لغفور (۱۲۱۱ ـ ۱۲۹۵هـ ق) آشنایی حاصل کرد . فکر مبارزه‌بااجانب وگرایش بـه طریقه هـای عرفانـی را از وی آموخت . پس ازعودت به‌وطن به‌حیث‌خلیفهٔ عبدالغفور (آخوند سوات) بـه تبلیغ و تلقین‌میپرداخت ، وی درمجاهدات برضد انگلیس بامـلا نجم الدین آخونزاده‌مشهور به ملای هده (وفات ۱۳۱۹ هـ . ق) نیزروابط داشت. ودرآثارش‌درمـدح وی نیز مطالبی را میتوان دریافت .

دوران شهرت علمی و روحا نـی‌فیض محمد آخونزاده مصادف بـه پادشاهی دوم امیر شیر علی خـان(۱۲۳٤ ـ ۱۲۹٦ هـ . ق.) بـود ، وکتاب روضة المجاهدین را به سال۱۲۹۳ هـ . ق. بنام االامیر شیر عـلی درپیان‌مسایل‌مبارزه‌وجهادعلیه‌بیداد گران اجنبی انگلیسی منظوم نمود ، واین چنین مسایل‌را درروشنی‌احکام‌دین و شریعت دریـن کتاب بیا ن داشت .

طوری که درسطور بالایی تذکـریافت مرشد عرفا نـی فیض محمد آخوند سوات بـود ، وفیض خـودنبشته است مرشدش آخوند سوات پیر وچهار طریقهٔ عرفانی : قادریـه(۱۱) نقشبند یه (۱۲) سهر وردیـه (۱۳) وچشتیه (۱٤) بود . شاه دولاپتمن گفته است : فیض محمد پیر و طریقهٔ قادریه بود (۱۵) ولی ازمطالعه‌آثار وی برمی‌آید کـه اذن هرچهار طریقه عرفانی را ازمرشدش حاصل‌داشته بود

فیض محمد آخونـزادهٔ لوگـزی‌موسهی به‌تاریخ‌دوم ماه‌ذوالحجه‌سال ۱۳۱۹ هـ . ق . پدرود حیات گفت ،وی ٦۹ سال ونه‌ماه ونه‌روز عمرکرد، ودرزادگاهش در موسهی لوگر بـه‌خاك سپرده شـد ، مرقدش تاهنوز زیارتگاه عام وخاص است .

فیض محمد آخونزاده بیش‌ازچهل‌سال عمرش را درتبلیغ ، تدریس ، تلقین و اصلاح مردم سپری کـرد .ده‌ها اثر به‌زبانهای عربی ، پارسی

وپشتو نبشت ، صدها شاگرد تربیه‌کرد وهزاران تن‌از علمیت‌وروحانیت وی فیضیاب شدند .

مشعل علمی وروحانی را که فیض‌آخونزاده روشن نموده بود ، توسط اولاد وفرزندانش روشن نگاه داشته‌شد ، وتاسالهای سی‌ام‌این سده نیز مدرسه یی در موسمی در خانقاه‌روحانی فیض محمد موجود بود ، وبه دانش آموزان علوم دینی دران‌تدریس میشد . این مدرسه به نام فیض محمد آخو نزاده « فیض‌المدارس » مسمی بود (۱٦) .

۳ـ نظر گذرایی به آثار وتالیفات‌فیض محمد :

فیض محمد آخو نزاد موسمی‌افزون برفیوضات علمی وروحانی ، صلاحیت واستعداد سرایش به‌زبانهای پشتو ، دری وعربی داشت وهمینگونه به زبان دری نثر نیز می‌نبشت . شاه دولا پتمن نبشته است که تعداد آثار فیض محمد به سی‌عنوان کتاب میرسد ، ولی تمام آن‌به دسترس پژو هشگران قرار ندارد .آثار گزارش شدهٔ وی درپژوهشهای ادبی ، آثار زیرین است :

۱ـ روضة المجاهدین : مثنوی‌یست به‌زبان پشتو، درتبلیغ‌مسایل جهاد علیه انگلیس . این مثنوی رابه‌سال ۱۲۹۳ هـ . ق . تکمیل‌داشته، استاد حبیبی شما را بیات آن رادرحدود پنجهزار گزارش نموده اند (۱۷) ، این کتاب تاحال به چاپ‌نرسیده است .

در آرشیف ملی افغا نستان دونسخهٔ خطی آن موجود است ، اما نگارندهٔ شرح حال فیض محمد ازنسخهٔ دیگر این کتاب نیزبه مااطلاع میدهد ، که به خط عبدالسلام‌صاحبزاده نوهٔ ملافیض محمد است (۱۸) .

۲ـ معدن الجواهر: اثر دیگریست‌ازفیض محمد آخونزاده که مولف شرح حال‌وی آن‌را به‌سه‌زبان پشتو،دری وعربی توصیف نموده است . این مجموعه سروده های اخلاقی ،عرفانی ودینی دارد . مسایل قرآن عظیم وحدیث شریف را به‌رشتهٔ‌نظم‌کشیده است . این اثر تاکنون چاپ نگردیده است . دونسخهٔ خطی‌آن‌راشاه دولا پتمن معرفی نموده است .

۳ـ ذخیرة السعادت : اثرمنظومیست که قسمت اعظم آن به

زبان پشتوست ، بعضی مطالب رابه‌زبانهای دری وعربی‌نیز بیان‌داشته است . این کتاب ازلحاظ موضوعی‌به‌بخشهای : معجزات ، توبیخات ، موعظات ، تهدیدات ، تمثیلا ت‌وترغیبات تقسیم گردیده ، کتا ب درعصر امیر شیر علی خان نظم‌وتکمیل شده است ، یك نسخهٔ‌خطی آن‌راشاه دولا پتمن۲٤۰ صفحه به‌خط‌عبدالودود (کاتب) معر فی داشته است (۲۰) دخیره نیز تاهنوز به‌چاپ‌نرسیده است .

٤ـ خطبات موسیی : مجمو عهٔ‌خطب است ، به زبانهای پشتوودری وعربی. این‌مجموعه درقید ٤۰صفحه‌درپشاور به‌چاپ رسیده است . من خود نسخهٔ دستنویس آن‌را نزدمولوی فایز دیده بودم وازروی آن مقالهٔ درباره نسخهٔ دستنویس‌خطبات‌درجریدهٔ زیری به‌نشر سپردم .

۵ـ شجرهٔ قادریه : فیض محمدآخونزادهٔ موسیی لو گری شجرهٔ طریقه عرفانی قادریه را به‌زبان دری‌منظوم داشته ، که شما را بیات‌این شجره به صد بیت میرسد . این‌شجره بار اول درقید ۸ صفحه به سال ۱۳۵٦ ه . ق . دردهلی وباردوم به سال ۱۳۸۹ ه . ق . درقید ۱٦ صفحه درلاهور به‌چاپ رسیده‌است .

٦ـ لطایف : بنابر گزارش شاه‌دولا پتمن درکتاب‌شرح حال‌وتالیفات فیض محمد آخونزاده منظومهٔ لطایف‌را فیض محمد آخونزاده به سال ۱۳۱۸ ه . ق . یك‌سال‌قبل ازمرگش‌تکمیل داشته . ونسخهٔ دستنویس آن ۷۰ صفحه است . این اثر به‌نظم‌دری درقالب مثنوی سروده شده است .

۷ـ معروف الملوك : رساله‌ییست به‌زبان عربی ازهمین فیض محمد ، نسخهٔ دستنویس آن را ۲۸ صفحه‌گزارش داده است (۲۱) .

شناسایی ودسته بندی آثار فیض‌محمد موسیی طوری که صورت پذیرفته قابل‌تمجید ودرخور ستایش‌است . اما درپهلوی آن بایست اضافه کرد که ، در دسته بندی‌و شنا سا یی آثار این روحا نی ودانشمند کثیر الکلام به یك تحقیق‌جدی ودقیق دیگری نیز ضرورت محسوس است ، زیرا مجموعه های‌آثاروی که دیده شده به جز ازیکی

دوتا که تنها به‌زبان پشتو ، یادری‌ویکی هم تنها به‌زبان عربی است. آثار دیگرش همه به‌سه زبان دریك‌مجموعه گرد آمده اند که هرمجموعه شامل چندین رساله است . هر یك‌ازین رساله‌ها را جدا به حیث یك اثر مستقل وی معرفی توان کرد .

٤ـ سخنانی پیرامون دری‌سرایی‌ودری نگاری فیض محمد :

در بخش شنا سا یی آثـــار وی‌خواندیم که درهفت اثـــر یاده شدهٔ فیض محمد لطایف وشجرهٔ قادریه ،تنها به زبان دری منظوم گردیده ، درآثار دیگرش چون معدن‌الجواهر ،ذخیرة السعادت ، خطبات و دیگران بخشهای قابل ذکری به زبان دری‌سروده شده است .

درین قسمت نبشته من دربارهٔ آن‌بخش سرایش ها وپرداخته هـا ی دری فیض محمدموسهی سخن‌خواهم‌گفت که دریك مجموعـــه خطی سه زبانی تالیف همین فیض محمدضبط‌است .

این مجموعهٔ آثار دری ـ عربی وپشتوی فیض محمد موسهی متعلق به مجموعه خطی کتابخانهٔ ، شخصی‌من است .

درین مجموعه دربخشهای اولی‌آن‌رسایـل منظوم و منثور دری فیض محمد آمده که به صورت مجمو عـی‌در ۱۷٦ صفحهٔ این مجموعهٔ‌دستویس گنجا نیده شده اسـت . پس ازان‌بخش عربی درج‌مجموعه است که٦٦ صفحهٔ مجموعه را دربرگرفته است،این بخش اشعار عربی شامل رسایل مختلف است .

دربخشهای اخیر مجموعه سروده‌های پشتوی شاعر بیامده کـه ٦۳ صفحه میباشد ، این مجموعه را ملامحمد اکرم به سال ۱۳٤۲ هـ . ق. درقلعهٔ قاضی چهاردهی کابل نبشته‌است .

من درین نبشته بخشهای عربی وپشتوی این مجموعه را مورد ارزیابی قرار نمیدهم ، بلکه رسایـل منظوم‌ومنثور دری آن را مـــورد داوری وبررسی قرار میدهم .

۱ـ رسایل‌منظوم: نخستین‌رسالهٔ‌منظوم دری این مجموعهٔ دستنویس بخش دری همان معدن الجواهر یادشده است . این رسالـهٔ منظوم در

۱۴۳ صفحهٔ مجموعه آمده مشتمل‌است برغزلیات وقصاید وغزلیا ت قصیده گونه که شمارهٔ آن به ۹۵پارچه میرسد . درین ۹۵ پارچه چهار پارچه شعر عربی نیز گنجانیده‌شده ، که درین صورت سروده های دری آن به ۹۱ پارچه خواهد رسید.این مجموعه را ناظم به‌سال ۱۳۱۰ هـ . ق . تکمیل داشته است ، این‌مجموعهٔ شعر فیض محمد پس از بسم‌الله به‌این ابیات‌آغاز شده است:

بدایتم به طلوع ضیای نام خدا — هدایتم به سطوع هدای نام خدا
پناه به قیوم ومحیط وهر چیزی — وقایتم به‌حصون علای نام خدا
حمایتم زشر دشمنان هردوجهان — کفایتم به‌حصار قوای نام خدا
زدودلوح دلم‌را صفای صیقل او — نماند نقطه وحرفی سوای نام‌خدا

وفرجامین بیتهای آن ابیات‌زیرین‌است :

اوقات خوش‌مبارك عشرین‌ماه‌روزه — سنه هزار وسه‌صده دیگران‌فیضی
تحریر گشت‌ومنظوم‌ازبهر نفع‌مردم — محضالله موخرسهل‌البیان فیضی
نامیده شد، رساله‌یا معدن‌الجواهر — مقبول باد ونافع درهرزمان فیضی
دارم امیدتصحیح ازناظران اشرف — خالی‌زسهووونقصان کی‌شدبیان‌فیضی

پس ازین ابیات اختتامیه رسالهٔ‌معدن الجواهر غزل‌دیگری نیزازهمین فیض محمد ضم رساله است .

موضوعات این رسالهٔ منظوم دری‌فیض محمد بنابرمشرب وساحهٔ مطالعهٔ علمی‌وی دربیان مسایل‌سلوك‌وعرفان ، تفسیر مسایل شرعی ، تراجم وتفسیر بعضی سوره های قرآن عظیم الشان واحادیث پیغمبر بزرگ اسلام آنحضرت (ص)ومسایل‌وعظ ونصایح سروده وتکمیل شده است .

چند بیتی ازیك پارچهٔ منظومات‌این‌اثر را درین جا به‌گزینش میگیریم :

دل را زمن ببردی با عشوه ها‌ونازی
یادم نکردی‌روزی با وصل وسر فرازی
آخر به عشق رویت رسوا شدم‌به عالم
مانند قیس‌و لیلی محمود با ایازی

هر چند من نهفتم رازت به کس نگفتم
شده آه من گواهی هم اشك من غمازی
ای دل اگر بکوشی کی مشك وعشق بپوشی
یا باده هاکه نوشی با یار دلنوازی
آغاز عالم از عشق ، هم بودنش به عشق است
هر کس که نیست عاشق سیراست یاپیازی
درعشق ماهر ویان آشوب وفتنه‌ها یش
بگذر توبا حقیقت ای صاحب مجازی
هرسو که رخ کنی توفثم وجه الله‌است
بیدار شوزخوابت هم دیده کن تو بازی
انوار وهم تجلی باممکنات تابان
پوشیده ای تو چشمت با پرده های آزی
ازاننگ ونام بگذر ازعزو جا وراحت
گر عاشقی تو صادق هم مال وسر ببازی
هر چند غم کشیدی هجرو فراق دیدی
با یار گررسیدی عیش است وصل ورازی
گر وصل حق بخواهی فیضی مجو سوا یش
کو تاه کن به حرفی این قصهٔ در ا زی

(۲) ـ مثنویات :

درهمین مجموعهٔ دستنویس پس ازرسالهٔ «معدن الجواهر» مثنو یات فیض محمد آخونزاده آمده است که آنرا میتوان به دوبخش قسمت کرد.

الف مثنو یات متفرق :

این چنین مثنویات آخونزادهٔ موسیهی پس از رسالهٔ معدن آغاز ودرصفحات ۱٤٤ ـ ۱٦٦ دستنویس گنجانیده شده ، شامل اضافه از ده پارچه مثنوی ودویاسه‌قطعه میباشد. مضامین این مثنویات نیز بیشتر اصلاحی ، اخلاقی وعرفانی است .ولی بعضی کاستیهای اجتماعی را نیز درین مثنوی‌ها بیان‌داشته است، چون درین ابیات :

هدیه نامیدش ولی‌رشوت گرفته — خون مردم‌را به‌یك‌نسبت گرفته
قاضی ومفتی محرر نام او — رشوت ودزدی به آخر کام او
شاه نامش عامل وحاکم نهاد — او به‌فعل زشت خود ظالم نهاد
شاه درعالم مقرر تاج کرد — عاملش ازظلم خود تاراج کرد

ب- مثنوی درمدح آخوندسوات :

فیض محمدمثنوی شیرینی درمدح‌و مناقب مرشد رو حانیش، آخوند سوات سروده ، که شرح حال‌نویسان وی درجای دیگر ازین اثر ملا فیض محمد موسهی یادی نکرده‌اند، وتنهادرهمین مجموعه‌این مثنوی رابه ما میرساند. این مثنوی‌درصفحات ۱۶۲- ۱۶۸ دستنویس بیاض مده در آخر آن مثنوی‌کوتاهی دیگر نیز موجود است ، چند بیتی ازین مثنوی درمدح آخوندسوات :

اگر پرسی مرا از جاه‌ونامش — به‌ملك سوات سید شد مقامش
مبارك نام او عبدالغفور است — چوخورشید فلك‌اندر ظهوراست
شکر افشان شود کام ودهانم — رود چون حرف‌اسمش برزبانم
اگر وصفش بگویم لااحا سب — اگر ترکش کنم هم لایناسب
بگویم من به تو یك قول کوتاه — زقول وفعل وخلق ونور آن ماه
نباشد مثل او در ربع مسکون — به دورانش فیاض عام میمون
نظیرش این‌زمان زیرفلك نیست — تقی وصبر اوجز برملك نیست
کمالا تش زخور تابان و اظهر — کراماتش به شرق وغرب اشهر

(۳) رسایل منثور :

شناختنا مه نگاران فیض محمدموسهی درآثار وی ازنبشته های منثور پارسی چیزی نگفته‌اند. والی‌این مجموعهٔ دستنویس آثار فیض محمد موسهی لوگری نبشتهٔ منثوروی را نیز به ما رسانده است . پرداخته های منثور فیض محمدمشتمل بردو رسالهٔ کوتاه است ، یکی رساله کوتاهی در شرح حال‌مرشدش آخوند سوات ، ودیگری دربیان لطایف واذکاوروش حضرات‌طریقهٔ نقشبندیه .

درآغازین سطور رسالهٔ اول‌میخوانیم : (بدانکه تولد حضرت شیخ الاسلام و المسلمین مولانا صاحب سوات علیه‌الرحمه در سنهٔ ۱۲۱۱ هجری بود ... وعمر مبارك‌ایشان هشتادوسه سال و وفات

ایشان روز هفته درهفتم ماه محرم- الحرام سنه ۱۲۹۵ هجری علی صاحبها الصلوة والسلام من اللهالملك باری بود .) رسالهٔ دومی وی چنین آغاز گردیده است :

«الحمدلله وکفی والصلوة والسلامعلی رسوله المصطفی وعباده الذین اصطفی . امابعد این رساله وجیزه‌یی‌ازمولفات حقیر فیض محمد است ، ستر الله .عیوبه دربیان لطایف‌واذکاروروش حضرات طریقهٔ نقشبندیه قدس‌الله تعالی ارواحهم . بدانکه‌اول لطیفهٔ قلف است درزیر پستان چپ مقدار دو انگشت ...»

سروده ها وپرداخته های دری‌فیض محمد آخونزاده ازنگاه زبان سلاست وروانی دارد ، اما تصویرسازی وکار بردهای هنری درآن‌کمتر به مشاهده میرسد. زیرا موضوعاتی‌راکه وی در نظم‌ونثرش‌بیان داشته شیوه‌های پرداخت بخصوصی دارد،وفیض محمد همان شیوه ها ی بخصوص تبلیغ وبیان مسایل سلوك‌را درآثارش چنان که شاید باز تاب داده است .

یاد داشتها وپانویسها :

۱ـ رشتین ، پوهاند صدیق‌الله ،دپشتو دادب تاریخ ، پشتو تولنه چاپ اول ۱۳۲۵ هـ . ش چاپ دوم۱۳۳۳ هـ . ش ، مطبعه عمومی ص‌ص ۱۱۷ ـ ۱۱۸ .

۲ـ پشتو تولنه ، شعبه ادبیات ،پشتانه شعراء جلد سوم . ۱۳٤۲ هـ.ش مطبعه‌دولتی ص‌ص۷۰۹ـ۷۱۱.

۳ـ حبیبی ، مرحوم پوهانـدعبدالحی ، دپشتو ادبیاتو تاریخ پوهنتون کابل ۱۳٤۷ ، مطبعه‌پوهنتون ص‌ص ۱٦ ـ ۱۸ .

٤ـ هیوادمل ، زلمی ، فرهنگ‌ادبیات پشتو جلد . سوم ، کمیتا دولتی طبع ونشر ۱۳٦٦ مطبعه‌دولتی، ص ۲۷٤.

۵ـ بتمن ، شاه دولا، ودملافیض‌محمد آخونزاده لنده معرفی ، دزیری کالنی ۱۳۵۷ مطبعه دولتی ص‌ص ـ۷۸۹ ـ ۸۰۸ .

٦ـ هیوادمل زلمی ، فر هنگ‌ادبیات پشتو جلد اول ، ریـاست تالیف وترجمه ۱۳۵٦ هـ ش مطبعهٔ‌تعلیم وتربیه ص ۳۸۱ .

۷ـ بجرابی مشتری ، عبدالقدیر ،فهرست نسخ خطی آرشیف ملی افغانستان، کمیته کلتور ۱۳٦۵هش،مطبعه دولتی ص‌ص۷٦ ـ ۷۷ .

۸ـ شاه دولا پتمن ، دفیض محمدآخونزاده ژوند او تالیف نسخه‌خطی اکادیمی علوم ص ۲ .

۹ـ این نام درپشتانه شعراء ج۳ص ۷۰۹ به‌غلط جریانی چاپ شده است .

۱۰ـ مجموعه خطی‌آثار فیض‌محمدآخونزاده مربوط کتابخانه نگارنده ص ۷۵ .

۱۱ـ امام‌الطریقه، طریقه قادریه:حضرت غوث الاعظم محی الدین عبدالقادر جیلانی (۴۷۱ ـ ۵٦۱ هق)است .

۱۲ـ شیخ الطریقه طریقه‌نقشبندیه : خواجه محمد بهاءالدین نقشبند وفات (۷۹۱۱ه ق) است .

۱۳ـ امام الطریقهٔ طریقه سهر وردیه : شیخ شهاب الدین عمر بن محمد سهروردی (وفات ۵٦۳ه ق)است .

۱٤ـ طریقهٔ چشتیه منسوب به‌شیخ ابو احمد ابدال چشتی هروی است ، (تعلیقات اسماء الحسنی ازاکادمیسین رشاد ص‌ص دوه ویشت دری دیرش) .

۱۵ـ دفیض محمد آخونزاده ژوندو تا لیفات ، (نسخه خطی) ص۸

۱٦ـ متن‌الکافی ، فی‌معرفة علمی‌العروض‌ولقوافی(نسخه خطی)ص۲۱

۱۷ـ دپشتو ادبیاتو تاریخ‌ص ۹۷

۱۸ـ دفیض محمد آخونزاده ژوندو تالیفات ص ۳۰ .

معاون سرمحقق پروین سینا

مظهر جانان ـ شاعر عشق و درد

یکی ازشعرای صاحب دیوان سدهٔ دوازدهم مظهر جان‌جانان است. این شاعر که عمر طولانی را پشت سر گذاشت ، سراسر زندگی خود را درسدهٔ دوازدهم هجری قمری‌سپری‌نموده است . تذکره های متعددی درباره مظهر سخنانی گفته اند که‌بیشتر تکراری بوده ویکی ازروی دیگر البته باکمی تغییر رونویس‌شده است ، ما به‌گفته این تذکره‌ها اکتفا نمی‌کنیم زیرا مرجع اصلی‌شنا خت شا عر اشعارش بوده می‌تواند ، خوشبختانه مظهر ازجملهٔ‌شعرای است که زندگینامهٔ او به شکل مقدمه درآغاز دیوانش به قلم‌خود شاعر نگارش یافته است .

دراین نوشته آنچه را که خودمظهر دربارهٔ خود نوشته وآنچه ازلابلای اشعارش پیداست بانظرداشت سخنان مولفان تذکره ها ، دراین جا می آوریم :

نخست آنچه را مظهر درمقدمهٔ‌دیوانش آورده است برای شنا خت بهتر ودقیقتر شاعر نقل مینماییم :

«فقیر جانجانان (۱) متخلص به‌مظهرپسر میرزا جان جانی تخلص که علوی نسب وهندی مولد وحنفی‌مذهب ونقشبندی مشر بست احوال خود رابه عرض اجناب میرساندکه‌درسال شانزده ازعمر (بروی؟) این خاکسار غبار یتیمی نشست و در(بیست وهشت؟) خاك خود را به

دامان درویشان بست مدت سی‌سال بردرمدرسه وخانقاه جاروب کشید وایام گزیدهٔ عمر درین شغل شریف گذرانید درطول مدت زنده‌گی دست طلب بانوث دنیا نیالو دو پای سعی‌درین راه نفرسود امروز که هزار وصدو هفتاد هجریست و عمر به‌شصت رسیده ازبیست سال به‌کنج عزلت ارمیده است اوبه امرعده‌یی ازمشایخ به تصحیح نسخهٔ از دیوان خود پرداخت باآنکه فرد باطل‌شخصی او هنوز هزاران غلط دارد ودرهنگام جوانی به تحریك شورعشقی که نمك خمیرش بود ناله های موزون میکرد ، به این‌تقریب‌نام‌خود را به شاعری برآورد وازوالا همتی‌سرجمع اجزای مسودات ومواد کلیات‌نداشت، بیشترسرمایهٔ‌سخنش‌به بادرفت ودرباقی ازباب نقل وروایت‌تصرفهای نمایان کرده نسخهای‌غلط رواج دادند وکور سوادان چشمیکه‌نداشتند از انصاف پوشیده نقصان عاید به‌نشان قایل کردند وبه مغزسخن نارسیده درپوست این ناتوان افتادند ودرین کم فرصتیها که‌اندیشهٔ مردن بیش ازپیش وتدبیر سفر غریبی درپیش است ، باختیارخود به جبر این نقصان پرداختن معلوم نوجوانی سراپا جانی جمع وتصحیح این کلمات را تکلیفم کرد

بعد تفحص از سفینهای بسیارازبیست هزار بیت قریب یکهزار آن هم بی ترتیب ردیف واکثرش‌غزلهای‌ناتمام بدست آمد و ازنظر گذشت هرچه خارج ازین جمع است طرح‌دانند مگر ازواردات تازه که بسیار کم اتفاق می‌افتد یا ازمسودات کهن‌آنچه میسر می‌آید وازنظر میگذرد درج نموده میشود مسلم است .وپیش ازین بیست سال عزیزی مشتی ازاشعار فقیر فراهم آورده به‌عرض فقیر رسانیده تمنای تحریر عنوانش کرده بود سطری چند ازقلم‌ریخته حالا آنرا معتبر نشناسد که آن مطالب درضمن این عبارات داخل‌است (۲) .

والهٔ داغستانی درتذکرهٔ معروفش‌به نام ریاض الشعراء «مرزا مظهررا ازسادات علویه میداند (۳) مظهربعدفوت پدر بزرگوارش مال واسباب فراوانی که به ارث برده بود ، بذل‌مجالس ودعوت یاران نمود» .

قسمی که خودش‌درمقدمهٔ دیوانش‌نوشته است ، خود را صوفی شیخ

فانی گفته وبه‌مال ومنال دنیایی‌پشت‌پازده است . چنانچه تذکره هـــا وکتابهای که دربارهٔ او سخنان گفته‌انـــد این مطلب را تایید می‌کنند ، مظهر خود را صریحاً شیخ فانـــی‌گفته است .

منکه شیخ فانیم مظهر چرا هردم‌بمن
عشق این‌رعنا جوانـــان پهلوانـی میکنـد
ص ۲٦

مظهر عاشق سراپا وارسته بوده‌واین عشق تابه‌آن جایگاه رسیده‌بود که خود را دیوانه خطاب میکند :

مذهب عقل جـدا مشرب عشاق‌جداست
درد رامظهر دیوا نـــه دوا میدانـــــد
ص ۳۰

درجای دیـــگر چنان زیبا آورده‌است که ازقناعت بـه‌مرتبهٔ عالی از وارسته گی و پاکـی نفس رسیده‌است .

علو رتبه ام در عالم بـی رتبگی‌بنگر
که دستم‌راز عار ازپا فتادن هم نمی گیرد
ص ۳۵

مظهر به فنا شدن انسان ودوباره‌زنـده شدن معتقد است چنانچه در شعر زیرین این مفکوره بـه خوبی‌انعکاس یافته است :

ازپی کسب فنا جمله به بود آمده‌ایـم
بهر معدوم‌شد نها بـو جـود آمـده ایـــم
نیست از ذره نشان روی چوتابدخورشید
ما باعجازنگا هت بـــه نمود آمـــده ایم
ص ۳۸

وی انسان را قطره یی ازیك بحرمی داند که بعد از مرگ بـه اصل کل می پیوندد .

رستن از قید خودی مظهر به حق‌پیوستن است
قطره بـودم‌بحریك کشتی شرابم کرده است
ص ۱۸

کثرت این نقشها عرض تجلیهای اوست
در دو عالم غیریك نقاش کس موجود نیست
ص ۱۲

مظهر اززهد ریایی درگریزاست:
شیخ برسجهٔ صد دانه چرا مـی‌نازد
نیست بیش‌از گـره چند بـه زنـار زدن
ص ۵۱

وی صوفی وارسته بوده وازعشق‌وعاشقی درگـریز است چنانچه این مطلب را دربیتی ازیك غزلش چنین‌بیان داشته است :
هوس عشق مکن ایـدل بی صبروقرار
عاشقی‌فن شر یفیست ولی کارتو نیست
ص ۱۹

مظهر که درشانزده سالگی تـرك‌دنیا گفت درهژده ساله گـی کلاه درویشی برسر گذاشت و از یکـی‌شیوخ نقشبندیه مجددیه جذب فواید کرده است . البته این راه ورسم‌راازخانوادهٔ خود به ارث برده پدرش نیز صوفی‌بوده است، مظهر ازاوایل‌زنده‌گی زیر تاثیر تربیت خانواده‌گی خود بود چنانچه گفته است :
دم پسین پدرم در وداع حضرت‌عشق
گر فت‌دستم ودردست آنجناب گذاشت
ص ۱۲

در جـای دیگـر ازدیوانش این‌فلسفه را تعمیم می بخشد :
کثرت این نقشها عرض تجلیهای‌اوست
در دو عالم‌غیر یك نقاش کس موجود نیست
ص ۱۲

مظهر در سراسر عمر طـولانـی‌هیچگاه بـه مسایل دنیوی علا قمند نشده وبه‌مال ومنال دنیا پشت پـازده است . از دارا تـا نادار احدی نبود کـه استان بوسیش را موجب‌افتخار خود نداند ، درابتدای‌زنده‌گی

شور عشق‌چنان درنهادش مضمربودکه عده‌یی شعر او را عاشقانه دانند چنانچه خودش میگوید :

مرا چه جرم که برناله ام زموزونی
غلـطکنند عزیزان به‌مصرع استاد (٤)

یا : عمر ها شد خوش به کنجی‌نیستی آسوده است
میرزا مظهرحر یف بزم هست وبـود نیست

ص ۱۳

وی صریحاً ازعشق ظاهری وخودپرستی درشکایت است :

تاز رنج خود پرستیها می آسودمـی
همچومظهر کاش راهی باخدابودی مرا

ص ۸

وی هیچگاه به‌زیبا رویان توجه‌یی‌نداشته است وازعشق های مجازی وعشق های که آمیخته به‌آلوده گی‌وهوس بوده است سخت درگـریز است :

میرزا مظهر بـه مهر وبان نداردا‌حتیاج
همچو نورمرد مك شمع شب تار خود است

ص ۲۰

به مسایل دنیایی وخرافات کـــه‌ازصوفی وارسته بدور است هیچگاه میل وتوجه یی نداشته است:

نکرد میل به دنیای فاحشه مظهر
اگرچه‌حسن پرستیست‌پارسای‌خوشی‌است

مظهر اصرار می‌ورزد کـــه برای‌عشق های ظاهری وامیخته به هوس دل ودماغی ندارد !

عشق وصد کوه الم مظهر و یك‌شیشه دماغ
دلش ازعشق بتان‌سخت‌پشیمان‌شده است

ص ۱٦

باز هم دربیتی ازیك غزلش جامعهٔرا کـه بادریافت زرابرومی فروشند انگشت انتقاد می‌گذارد :

فریاد از این قوم کـــه چون ماه‌محرم
بی زر نتوان د یـــد رخ سیم تنـی را
ص ۱۰

اینکه زنده‌گی شاعردرهالهٔ تنهایی‌وبیکسی سپری شـده است دلیلش واضح است اول اینکـه شاعـــر درخانوادهٔصوفی مشرب‌تولد ونشوونما یا فته است و از جانبی پـدرش رادرایام طفولیت ازدست داده است ، درجایی از دیوانش از یتیمی خـودچنین یاد می کند :

نشسست آخر زخط گرد یتیمی برعذار او
نکشتی گـرمـرا می آمدم اکنون بـه کار او
ص ۵۲

وی دربارهٔ خانواده خود اشاره‌یی ننموده است اما مواردی در دیوانش به‌چشم می خورد که ازبیخان‌ومانی، بیکسی وبی‌همزبانی اوحکایه‌می‌کند:

جنون گرش ندهد ره بـه خانـهٔزنجیر
به حال‌مظهر بـی خانمان کـه پر دازد
ص ۳۲

البته بی خانما نـــی ودرد یتمیی‌سراسر وجود شاعر را فـرا گرفته بود که زنده‌گی شاعر را باتیره‌روزی‌مواجه ساخته است .

رساست تیره‌گی روزگار مظهر ما چوزلف‌یار زسر تاقدم‌پریشانست
ص ۱۴

وی ازدرد ورنج روز گار شاکـی‌بوده است ، حتی وی به‌تنهائـــی وبیکسی عادت نموده و این تنهائی‌وقبول رنج را به جان قبولدار است:

به هر کجا که غمی هست میهمان‌منست
خـلیل‌عشقم ولخت‌جگر به خوان منست
ص ۱۳

یا : شدم عـزیـز چمن مظهر ازسبکر و حی
چو بوی‌گل‌دل هـــرغنچه اشیان منست

که گفته است کـه تنها وبیکسم‌مظهر
که غم‌رفیق ومن ودرد مهربـان منست
ص ۱۳

بیکسی ونبودن مونس وهمدم به‌درجه افراط آن رسیده بود :
بیکسی‌را چه به معراج رساندی‌مظهر
جز غم یارکسی مونس و غمخوار تو نیست
ص ۱۹

نبودن خویشا وندان و تنها یـی‌سبب شهرت مظهر بـه‌یکتائی شده است :
بیکسی مشهور کرد آخر بیکتائی‌مـرا
داد تشریف‌خـدا ئـی فیض تنها یـی مـرا
ص ٦

تا آن درجه نا امید ازاطرافیانش‌بوده است که حتی درهنگام مـرگ کسی به وی نخواهد رسید .
من از پا گرد رایم هیچکس دستم‌نمیگیرد
به مرگ من‌کسی جز بیکسی دستم نمی گیرد
ص ۳۵

اینکه وی بی‌کس وبی‌همدم بوده‌مطلبی است که سراسر دیوانش را فرا گرفته است اما درهنگام کهولت‌وبیماری این کمبود را احساس‌نموده است وازتنهایـی ونبودن غمخوار وهمنوا فغان نموده است .
نمانـد امـروز کس غمخوار این‌بیمار سودائی
فغان ازبیکسی فریـــاد از بیداد تنهائی
ص ۵۲

درد بیکسی او را چـــنان آزرده‌خاطر ساخته بود ، که آرزوی یـار دلسوز را می‌پروراند :
ناله کز یاران دلسوز است عمراو دراز
روز وشب‌در بیکسیها غمگساری میکنـــد
ص ۲٤

یا : آن بیکسم که کشته شد م‌بیگاه وگاه
نام من‌آشنا بـــه لب نـو حه گـر شد
ص ۳۸

اشعار بالا که تراویده های فکری‌شاعر است بیانـــگر عزلت گزینی وگوشه نشینی شاعر بـوده است ،شاعر هیچگاه نخواسته است که به دربار ودرباریان خود را نزدیك‌سازدوباتوصیف آنان توجهٔ دربایان را به خود جلب نموده باشد این ادعای اوباآوردن بیت زیرین تحقق می‌یابد :

حاجتم نیست به تعریف عزیزان‌مظهر
که سخن‌میکند اظهـار سخندانـــی مـــن
ص ۵۰

درطول عمر طولانی هیچگاه بـه‌مناصب بزرگ دولتی واداری‌نرسیده است واین موقف‌را به خود پسندیده‌می‌داند چنانچه دربیت پایین چنین گفته است :

علو رتبه ام درعالم بـــی رتبگی‌بنگر
که دستم‌را زعار پـا فتادن هم نمی گیرد
ص ۳۵

هیچگاه دست طمع وخواست نزدکسی دراز نکرده است :

اگر مظهر بدیـن همت زخضر آب‌بقا خواهد
زننگ زنده‌گانی تادم مردن خجل بـا شـــد
ص ۳۵

مناعت وشکسته نفسی او تا به‌آن جایگاه رسیده بـود کـــه صیت سخن وآوازه سخن پردازی مظهـرهمه‌جا را فرا گرفته همه او را بـه صفت شاعر بارسالت وبـــادرك می‌شناختند اما خود برخلاف اشعارش رابه دست‌کم می‌گرفت وادعا می‌نمودکه فقط چند سخن وحرف زده است که این حقیقت درشعر پایین بـــه‌صراحت توضیح داده شده است :

هست مشهور که من شاعرخوش‌گفتارم
مظهر این‌اصـل ندارد سخنی ساخته انـد
ص ۳۹

یا : ناله موزون می کند عمریست‌اما پیش یار
نیست مظهراز شمار شاعران گویا هنوز
ص ۴۲

اما بااین همه شکسته نفسی ومناعت به ارزش سخنش پی می‌برد وسخنش را به دست کم نمی‌گیردوخود را درسنگر مقایسه باشاعران دیگر قرار می دهد :

سر فرو باکس نمی‌آرم در طرزسخن
خوش ادایهای مظهر میرزا را بنده ایم
ص ۴۶

ازصاحبان قدرت‌وزروزور شکایت‌سر می‌دهد وبه‌این اصل که ضعیف اسیر قدرتمند شود سخت مخالفت‌می‌ورزد وی به‌اصل برادری وبرابری معتقد است واین مفکوره والا که‌ازجوانی تاهنگام پیری با اوهمراه بوده است ، میتوان او را در صف‌شاعران وارسته‌وواقعیت گوی‌ودقیق بشماریم ، اخلاق حمیده و پشت‌پازدن به مسایل مادی ، اوصافی است که‌میتوان او را درقطارشاعران‌بارسالت سدهٔ دوازدهم پنداشت :

نیفته کار یارب باز بردستان
دلم سوزدبران پیری که عشق نوجوان دارد
ص ۳۴

مظهر کمال آسوده گی وآرامی‌خودرا قناعت ومناعت نفس میداند ، درسراسر زنده گی هیچ‌نوع تلاشی‌برای رسیدن به مقام ومنزلتی ننموده است :

مظهر طلبی گر بجهان منزل‌راحت
بگذر توزخود درپس این پرده مقام است
ص ۲۰

ازقصر وتجمل که لازمهٔ قدرتمندان است ، چنین شکوه سرمی‌دهد :

بهر من دار الامانی بهتر اززندان‌نبود
داغ مجنون‌تازه شد از دیدن صحرا مرا

درانزمانی که شاعر زنده گی‌می‌کرد شرایط ضیق و دگر گون اوضاع ، مجال وفرصتی برایش‌میسر نساخت تاعقده های دلش را بگشاید ، وی خاموش ماند ومهرخاموشی را به لب زد .

میدهد گل‌بی‌تو‌یاد ازخودفراموشی‌مرا
شوربلبل میکند تعلیم خاموشی مرا
ص ۲

درجایی دیگر ازدیوانش گوید :

که بسته است زبان خموشیت‌مظهر
بیان حال‌دل آه و فغان نمی خواهد
ص ۳۰

داغ های دلش چنین زیاد است که‌همزمان بااین داغ های دل شاعر دودوفریاد ازدلش زبانه می‌زند .

نفس با داغها دود دل آید برزبان‌ما
شودمحسوس همچون شاخ‌نافرمان‌فغان‌ما
ص ۲

یا : مظهر ازنالهٔ ما گشته جهان تیره وتار
خام سوزیم‌زبس سخت بدود آمده ایم
ص ۴۸

وی زنده گی خود را به شمعی‌تشبیه می‌کند که‌درحال سوختن‌است وبا سوختن خود بزم دیگران راروشن میسازد :

چو گل شگفتگیم سینه خون‌شدن‌باشد
چو شمع‌زندگیم عین سوختن با شد
ص ۳۳

تنگنای شرایط برای شاعر مجال‌جزئیترین حرکت وآزادی را نمی دهد ، تاآرزوی آزادی را که از اوسلب شدم وازبس تلاش‌برای آزادی نموده بال‌وپرش فرسوده‌شده است،عدم امکانات او را واداشته است که درد دلش ناگفته بماند .

ذوق آزادی ندارم زور پروازم کجاست
در بساطم به‌جز بال تپش فرسود نیست
ص ۱۲

زبانی برای بیان همه این دردها نیست و یگانه دلیل عقب ماندگی خود را در زنده‌گی در این راز نهفته میداند که وی زبان خواست و گفتار ندارد. از نابه سامانی شرایط جانش به لب‌رسیده اما وی صد بار مرگ را ترجیح می‌دهد تا دوام زنده‌گی رقتبار و تیرهٔ انزمان .

رسید جان به لب اما نمی‌توانم مرد
گرهٔ به‌کار من از لکنت زبانی هست
ص ۱۵

یا : تنگم از تدبیر ها دار الشفای درد کو
کز پی رنجوری مظهر دوائی خوش کنم
ص ۴۳

مظهر خود را چنان خس روی آب می‌داند که حتی مرگ او برای کسی تشویشی به‌بار نخواهد آورد، و فردی علاقمند سرنوشت نیست :

کشتن ما ناتوانان نیست چندان جای خوف
خون ماچون رنگ گل گستاخ ودامنگیر نیست
ص ۱۵

آرزو های نابرآوردهٔ او چون دانه‌های انار وخونین ورنگین ، باری سنگینی دردلش شده است .

خونم چو دانه های انار ست قطره بند
از بس گره شدست بدل آرزو مرا
ص ۱۶

درضمن همه این ناامیدی ها چنان شرایطی دران وقت حکمفرما بود ، که همه اشخاص باقدرت وبالا دست اشخاص ضعیف وزیر دست را پامال می‌نمودند ، وجز ئیترین توجهٔ به آنها نداشتند :

جان داده اند بسکه غریبان درین‌دیار
یك سنگ‌راه نیست که لوح مزار نیست
ص ۱۷

شعربالا خودنمونهٔ بهتر ازشرایطناگوار آنزمان است به‌شاعر وشعرا توجهٔ مبذول نمیداشتند مظهر شاعربادرك وبارسالتی بوده است که دربرابر همهٔ این حوادث بی‌تفاوت‌نمانده است خود را باغم مردم شریك میداند ودربرابر هرغم وغصهٔ‌آنهاقطره اشکی نثار می‌نماید :

مظهر مباش بیخبر ازحالی اشك‌من
لعلی است‌اینکه در گره روز گار نیست
ص ۱۱

یا : اینکه مظهر یکنفس بی‌گریه‌باشم یاد نیست
ازغم‌مژگان‌چو ابر تر خمیرم کرده اند
ص ۳۹

درجایی دیگر ازدیوانش گوید :

مظهر ازنالهٔ ما گشته جهان تیره‌و تار
خام سوزیم‌زبس سخت بدود آمده ایم
ص ۴۸

درغزل زیرین ازکسادی بازارهنروبی قدری بازار شعر و شاعری صریحاً یاد شده است .

به زور کوه کندن همسر فرهادنتوان شد
زار بابهنر ازصد یکی مشهور میگردد
ص ۲۷

گل های گلستان شعر و شاعری‌همه شکسته وپژمرده شده اند ، باغبانی وجود ندارد تاازاین گلها پاسبانی کند وبه‌این گلهای سرسبد جامعه تازه گی بخشد .

اگر نه پای نهد خنجرت بسینهٔ‌ریش
با بیاری‌این گلستان که پر دازد
ص ۳۲

مظهر باهمه ناامیدی های که‌چهاراطرافش را احاطه نموده بود ، خود را مایوس‌وناامید اززندگی نمیداند:

زندگانی به امید ست وگرنه‌مظهر پاس‌دیدار زعاشق اثری نگذارد
ص ۲۸

وباهمان امید که آرزوی هرانسان‌است ، به ارزش سخنش معتقداست وپایهٔ سخنش را کم نمیداند :

مظهر خوش گوی ما زآغاز وانجامش مپرس.
گشت ازخواب‌عدم بیدار و باز افسانه شد
ص ۲۷

شاعر همهٔ اداب واخلاق اجتماعی‌پسندیدهٔ آن‌زمان را قبول‌دار است وهیچگاه نمی‌خواهد بااشخاص‌ناکس‌وپست مقابل شود :

مناسب نیست باهر بی‌سروپایی‌طرف گشتن
رقیب امشب‌اذا ها کرد من هرگز نرنجیدم
ص ۵۰

درجای دیگر از دیوانش خاصیت‌انتقاد پذیری واصلاح پذیری را به خود می گیرد :

عیب بینان واقف ازنقصان خویشم‌کرده اند
همچو عینک‌ساخت چشم دیگران بینا مرا

اکثر شعراین ـ سدهٔ دوازدهم‌هجری ، قمری متاثر ازرسم و رواج های مروج آنوقت هند بوده اندرشعر اکثر شعرای این دوره کلمهٔ پان انعکاس یافته است ، پان‌خوراکی‌هندی هاست که جز کلتور و رسم ورواج آنها شنیده است مظهر دراشعارش از این کلمه چند بار یاد نموده است .

چو لعل از آتش این اشک یارب‌زهره ام خون شد
چرا این گرمجوشی رنگ پان باآن‌دهن کرده
ص ۵۲

یا : من تشنهٔ خون رنگ پانـــم کز اشك
شدپرده میان بـــوسه ولب چکنـــم
ص ۵۵

یا : تـــوان زخم دل ازرگ گـل دوختن مظهر
که مجروح برنگ وبوی پان پرورده دشنامم
ص ٤٤

چو رنگ پان نمودار ازگلوی یارشد گفتا
که خون ناحقم ازگـــردن قاتل تر اویـدم
ص ٤٦

مظهر ارزش سواد ودانش را به نظر قدر می‌بیند، خودش نیزباکسب تعلیمات خصوصی و مطالعهٔ دیـوان شعرا به اندوخته هـــای علمی اش افزوده است ، امـــا سند ومـدرك تحصیلی را بـاعث پیشرفت انسان میداند وخودش این کمبود را داشته‌است :

بی‌سند مظهر نباشد هیچ فن رااعتبار
ناله موزون کـــردنـم از بلبل امـــل رسید
ص ۳۹

درسراسر دیوانش به‌جزدومنطقهٔ جغرافیایی از جـای ومسکنی یـــاد ننموده است .

درصفحه ۳۹ از امل ودر صفحهٔ ۳۲ دیوانش ازجلال‌آباد یاد نموده‌است.

دماغش نشگفد تاخون عـاشق رانمیریزد
انـارخندهٔ او از جلال آباد مـــی آید
ص ۳۲

چشم اندازی به دیوان مظهر :

دیوان مظهـر ازدوبخش تشکیل‌شده است ، بخش اول اشعارمربوط خود شاعر است شامل شصت ودوصفحه ومتبا قـــی اشعار منتخب از شعرای ماقبل ومابعد مظهراست که توسط مظهرجمع وترتیب شده‌است و نامش‌راخریطهٔ جواهر گذاشته‌است‌این‌اشعار ازصفحهٔ ٦۳ تـا ۱٤۲ ادامـه

دارد . دیوان مذکور درهند چاپ‌شده است که بعضی اغلاط طباعتی دران به چشم می‌خورد .

دیوان مظهر به‌غزل زیرین آغازمی یابد :

آبی نزد بروی گران خواب بخت‌ما
با آنکه‌گریه داد به سیلاب رخت ما
ما ناز پرور تب وتابیم می خورد
چون‌نخل شعله آب زآتش درخت ما
ما والی قلمرو سیر وسیاحتیم
بر نقش‌پای خویش بود پایتخت ما
مظهر زمارمیدودگریاد ما نکرد
دیوانه خوش نبودزوضع کرخت ما

دیوان مظهر مشتمل بر یکصدوهفتاد غزل ، سه بخش وسه قطعه می‌باشد ، بخش عمدهٔ دیوان او راغزلیات تشکیل می‌دهد ودراین‌اشعار غث وتمین به‌چشم می‌خورد ، البته‌بعضی ترکیب های دلچسپ و تازه در دیوانش آمده است که به طورمثال چند نمو نهٔ آنرا در اینجا می آوریم :

مثلا ترکیب نرگسدان در شعرپائین :

چو نرگسدان اگر ازهربن مویم‌قلم روید
کشد خطپیش آن‌چشم سخنگو طبع‌چالاکم
ص ۴۳

مزا جدان :

سرم بدرد ودرمان چرا فرود آید که درد یار طبیب مزاجدان‌منست
ص ۱۳

آهن سرد کوفتن :

ازدل سنگ تو آخر آتشی خواهدکشید
آهن سردی‌که میکوبیم بی تاثیر نیست
ص ۱۵

سر گوشی :

دلبران هم نالهٔ دانند اما نازك است
بانگ گل این نکته میگوید بسر گوشی مرا

اشعار مظهر اغلباً پرمحتوا بوده ومطالبی زیاد برای گفتن دارد . در اکثر غزلهای مظهر علاوه ازمحتوای مقبول نازك خیالیهای لطیف نیز بچشم میخورد ، مثلا دربیتی ازغزل زیرین:

یار از اظهار حسر تهای بسیارم رمید
ازتاسف بسکه کف سودم نگار ازدست رفت

مظهر ازعمر طولانی برخور داربودواکثر اشعار دورهٔ پختگی او روانتر وزیباتر است ، قسمی کـه درشرح حالش درآغاز یادآوری شد ، اکثر اشعاری که توسط اشخاص جمع شده ویااشعار شنیست وکم مایه را در دیوانش جانداده است .

مظهر به پیرانه سری رسیده بودودراین مورد اشاره های در دیوانش به چشم می خورد :

مپرس باعث ضعف قـوای مظهرمـا
که گشته پیر ز بیداد نـو جوانـی چند
ص ۳۸

یا :

گرچه پیرم درسراز عشقم نشانی مانده است
کهنه داغی یاد گار ازنو جوانی مـانده است
ص ۱۷

مظهر غزل مقبولی دربارهٔ مرگ خود گفته است ، ما بـه این نتیجه متوصل می‌شویم که درهنگام پیری وی به مدارج عالی ازشعر گویـی قدم نهاده است وغزلـی به قافیهٔ ازدست رفت غزل مقبولی است کـه دراینجا منحیث نمونه می‌آوریم :

تا به هوش اید دل صد چاك یاراز دست رفت
دام تا ازخود خبر گیردشکار ازدست رفت

تا به بزم عیش خود را هم دهـدخطش دمید
تا درین باغ‌وا گـردد بهار از دست رفـــت
یار از اظهار حسر تهای بسیارم‌رمیـــد
از تـاسف‌بلکه کف‌سودم نگار ازدست رفت
ای بقربانت شوم از گریـــهٔ زارم‌مرنج
خندهٔ کردی‌کـــه یکبار اختیار ازدست رفت
خون مظهر ازتغافل‌ریخت بی پروا طبیب
پا به بالینش نهادآندم که کار ازدست رفت

ص ۱۸

هیچکس غمخوار دل پـر درد او نبوده است .

آخر کار علاجی نبود غیر ازداغ کس‌جز آزارطبیب‌دل بیمارم‌نیست

ص ۱۷

مرگ مظهر ازروی دسیسه ونابه‌هنگام ازطرف شب صورت پذیرفته است .

مرگ او را صاحب کتاب کلمات‌طیبات (۵) کـــه مجموعهٔ ازمکتوبات مظهر جان جانان بـه‌اشخاص دیگراست بـه‌طور مفصل ومستند آورده است . مظهـر درشب دهـــم محرم(عاش حمیداء مات شهیداء) که ماده التاریخ روز مرگش‌یعنی سنهٔ(۱۱۹۵)هجری است چشم ازجـهان بست ، مصحفی شاعر دربارهٔ ماده تاریخ‌فوت‌مظهر جان جانان قطعه‌شعرزیرین‌را چنین سروده است :

شب هفتم ماه عاشوره بـــود آن که از خون شدنش سرزمین‌کربلائی
دران رنگ هم می‌چکد ازبن مـو زهـر قطره خـــون دل میرزائی

کسی ازسلف هم‌نه‌بگذشته باشد به‌این بیدماغی باین کبر یائی
غرض درشب قتل شاه شهیدان که‌حبست‌ازقفس‌مرغ روحش‌رهائی
مریدانش در حلقهٔ غم نشستند زپیران برامد خروش جدائی
به‌مرگش چنان موگشادند حوران شد ازدیده قدسیان روشنائی
چوبشنیند این‌واقعه مصحفی هم غمی خورد باوصف دیر آشنائی
فرو رفت در فکر تاریخ سالش که تاسا معانرا کند غم زدائی
پس ازساعتی سر زجیب تامل برآورده گفت (آه مظهر کجائی)
۱۱۹۵ هجری

یاد داشتها :

۱) دربارهٔ وجه تسمیهٔ مظهر به‌جان جانان روایات مختلف موجود است ، غلام علی آزاد بلگرامی درتذکرهٔ خودبه‌نام ماثرالکرام درصحفهٔ (۲۳۱ ـ ۲۳٤) درانجاییکه دربارهٔ مظهر سخن می‌گوید :

دربارهٔ وجهٔ تسمیهٔ او چنین‌گفته‌است : نام والدماجد او میرزا جان است ازاینجا وجه تسمیهٔ او توان‌دریافت اما نام وتخلص او گویا عنایت ترجمان اسرار قیومی مولانای‌رومی است که با صد سال پیش ازین دردفتر ششم مثنوی ارشادفرموده کرامتی نمایان به حضار انجمن استقبال وانموده یعنی :

جان اول مظهر درگاه شد جا نجان خود مظهر الله شد

لیکن نام‌اوبرالسنه میرزاجانجانان‌جاری شده ، این رسم هم معنی‌بلند دارد.

شیخ غلام مصحفی ، صاحب‌تذکرهٔ«عقد ثریا» درصحفهٔ ٦٥ تذکره خود دربارهٔ اسم ووجه تسمیهٔ مظهرگفته‌است: «اسم شریفش جان جان‌است، روزی وجهٔ تسمیهٔ خود را پیش‌فقیربیان کرده : اسم والدین مرزا جان بوده ، چون دراواخر عصر خلدمکان‌قدم به عالم وجود گذاشتم واین خبر به سمع اقدس بنده گان رسید ،ارشاد شد که نام این پسر جان جان باید گذاشت» .

اما قول صحیح تر گفتهٔ خود شاعراست که درصحفهٔ ۹ دیوانش خود را مظهر جان جان گفته است .

زتأثیر محبت درویش کردیم جامظهر
بجا باشداگر خوانند یاران جا نجان ما را
ص ۹ دیوان

۲) دیوان مظهر جانجانان وخریطهٔجواهر ، به فرمایش شیخ الهی‌بخش محمد وجلال‌الدین ، لاهور .

۳) اما تذکرهٔ عقد ثریا این سخن‌ریاض الشعراء را رد نموده مظهر را ازاتراك توران می دانند که‌این غلط محض است (عقد ثریا ، شیخ غلام مصحفی ، کابل : ۱۳۶۲،ص ٦٥) .

٤) عقد ثریا ، شیخ غلام مصحفی،کابل : ۱۳٦۲ ، ص ٦٥ .

٥) کلمات طیبات ، مجموعه‌مکتوبات میرزا مظهر ودیگران : دراین کتاب صورت قتل مظهربه‌طورمفصل آمده است (این کتاب مربوط کتابخانهٔ داکتر امیر محمد اثیر،میباشد)، ص ص ۹٥- ۹٦.

PROPERTY OF
ACKU
S219

هیئت تحریر :
کا ند ید اکادیمسین الهام
کاندید اکا دیمسین دکتور اسدالله
حبیب
معاون سر محقق فرمند
محقق حسین نا یل
محقق نا صر رهیاب
محقق پروین سینا
مدیر مسوول : عبدالجلیل پولادیان

بها ی اشتراك :
در کابل ٦٠افغا نی
درو لایا ت ٧٠ افغا نی
در خارج کشور ٦دالر
برای محصلان و متعلما ن نصف‌قیمت
بهای یك شماره ـ ١٥ـ افغانی
نشانی :اکادمی علوم‌ج.ا، انستیتوت زبان‌وادب‌دری مدیریت‌مجله‌خراسان

ACKU

CONTENTS

Wassif Bakhtari:
Saifuddin Fargnani.

Dr. Assadullah Habab:
Lailie and Majnoon fro m the Viewpoint.
of Mythology

Prof. M. Rahom Elham:
On the Mission of Literature.

T. Ziayev:
Works of Jami.

Hussien Farmand:
Dari Literature of Tariqul-ershad.

Dr. Nematzada
and Dr. Wafai:
Sharyar nama and its relevance with borzo nama
and shah nama.

Mohammad Sarwar Pakfer:
Habibis' Yosof-Zolaikha.

Zalmai Hewadmal:
Faiz mohammad-E-Mosahi.

Parwin Sina:
Mazhar-e-Jan-e- Janan

ACKU

Aacdemy of Sciences of Afghanistan
Center of Languages and Literature
Dari Institute

Khorasan

Bi - Monthly Magazine

on Language and Literature

Editor: A. Jalil Poladian

Vol VII No 2-3 June-November 1989.

Government Printing Preses

ACKU